

بازرسی شد
۴۶ - ۴۷

بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب رساله صنیع	
مؤلف ابراهیم بن دین الله استرآبادی	
موضوع	شماره قفسه ۴۷۶۶
جمهوری اسلامی ایران	شماره ثبت کتاب ۶۴۸۳۱

ن ۶۱۴۹

باز
شد

تلفظ - فهرست شده
۴۷۶۶

✓

۲۸۷



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۲۷ - ۲۹

۶۱۴۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



شماره ثبت کتاب

کتاب در فلسفه
مؤلف: ابراهیم بن ابی الفوارس اترابادی

موضوع

شماره قفسه ۴۷۶۶

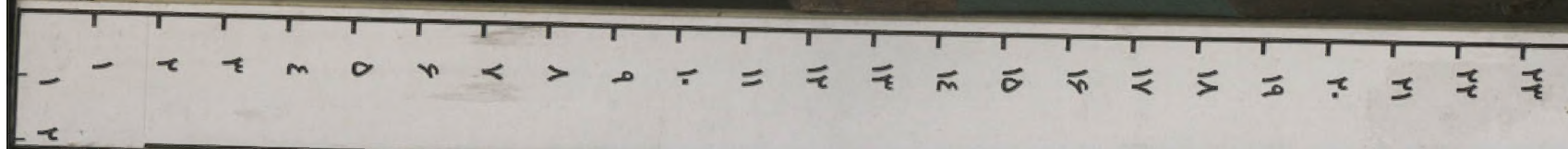
۶۴۸۳۱

نظری - فهرست شده
۴۷۶۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۲۸۷۱

نظری - فهرست شده

۱۱۲۶





۱۳۱۱
ایام معلوم شود

[illegible]

داخل كتابخانه محمدالدين
نمبر ۹۵۸
۱۳



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله الذي من علينا بمعرفته ومعرفة
 الانبياء وائمة المعصومين بالادلة والبراهين
 ونجانا برحمته من مضلات الاهواء الفاسدة
 والمذاهب الباطلة بالصدق واليقين والصلوة
 والسلام على سيد الانبياء والمرسلين محمد
 وعترته ائمة الدين وائمة الموحدين اولهم
 علي بن ابي طالب واخرهم محمد بن الحسن المهدي

صاحب الزمان صلوات الله عليهم اجمعين بعد
 جنين كويد فقير حقير بي بضاعت وغريب بي
 استطاعت ابراهيم بن ولي الله اسير باديه
 له چون اين ذره بمقدار در تاريخ ثمان و خيز
 تسع مائة متوجه مكه معظمه شد و بعد از
 طواف بيت الله الحرام و زيارت حضرت سيد
 الانام و ائمة المعصومين صلوات الله عليهم الملائكة
 العظام بدار الخلافة دمشق رسيد رساله حسنة
 كه در زمان هارون الرشيد با غلمان زمان
 بحث نموده و حقيقت مذهب اهل بيت را بدلائل
 و براهين عقلية و نقلية اثبات نموده بر سيد
 كه به تشيع و تورع مشهور بود دريافته من
 الي آخرة مطالعة نموده و بالتماس تمام آنرا گرفته
 در قيد كتابت در آورده و چون متوجه ديار
 عجم شدم اين رساله را تحفة شيعيان و محبان

ساخته و کیفیت مناظره و مباحثه حسنی را بمسح
 ارباب محبت و موافقت میرسانید و چون رساله
 مذکور عربی بود و اکثر محبان خواند از آن خطی
 نبود بنابر التماس عزیزی که از یکجهتان ^{طبیعی} خواندن
 و طاهرین حکایت حسنی را بفارسی ترجمه نموده و در
 عبارت طریق تکلف را مرعی نداشت تا همه کس از خوا
 و عوام از خواندن و شنیدن و نوشتن محفوظ
 توانند شد و ببرکت توفیق حضرت امیر المومنین
 و امام المتقین در اندل فرصتی اشتها تمام یافته
 مقبول و مستحسن جمیع شیعیان و محبان خواندن گردید
 همه کس را از روی شنیدن و خواندن و نوشتن
 رساله مذکور باشد و از اتفاق حسنی اندکی
 از اعیان حضرت ارکان دولت قاهره نصرالله تقا
 بالطاق الباطنه و الظاهره بقریبی حکایت
 و مباحثه او را با مخالفان دین در مجلس بهشت این

حضرت شاه ملائک سپا تقریر نمود خاطر قدسی مائت
 میل تمام به شنیدن خواندن حکایت حسنی شد
 باحضای این بنده کمترین اشارت فرمود کیفیت مناظره
 حسنی را از علما و زمان استفسار نموده مخایم
 مطابق واقع بیان فرمودند موافق تقریر حضرت
 بطریق تکرار این دژه بمقدار رساله مذکوره را بنظر
 اشرف ظل الله در آورده از اول تا آخر بشرف مطالع
 همایون گردید بغایت شکفته و مسرور گردید بکتاب
 آن اشارت نموده و طوطی ناطقه را شکر خا ساخته
 فرمود تا رساله را فارسی کرده چرا باسم سامی و نام
 نامی همایون مامشرف و مرین فاساخته اگر چه رتب
 این اشاره از ان عالیتر است که عبارت این فرمود ما
 متعهد آن کرد اما بنابر مقدمه المامور معذور قلم
 شکسته رقم را متوجه سرانجام این امر گردانید
 و رساله مذکوره را از القاب همایون پادشاه عالم

پناه دینت تمام و تزیین فوق الکلام داد که بشرف
 سیادت و پاکی طینت و اعتقاد صافی کمال مرتقوی
 و طهارت و صلاح او اداست و با وجود اسباب
 سلطنت و خلافت و جهان بینی در او ایل شساب
 و عنفوان جوانی بیک لحظه اوقات شریفش بملاعب ملاهی
 نکذشت و پیوسته بتربیت ارباب علم و اهل فضل
 و کمال رعایت و مراقبت سادات عالی درجات تعظیم
 و توقیر صلحا و اتقیا کوشید و شریعت نبوی و مذهب
 اهل بیت بتقویت و انتظام تمام یافته و متابعت آل امیر
 المعومین و نواهی بنوده در دفع و رفع مناهای و ملامت مرتبه
 کوشید که در جمیع ممالک محروسه هیچ کس یارای
 نیست که فام مسکرات و منکرات بر زبان جاری تواند
 کرد و بضرب شمشیر آبدار سلاطین روزگار را در
 زمین مذلت و خواری کشید و خواقین رو زمین طوق
 بنده کی در گردن کشید سر بر خط فرمان و نهادند

شاه کی چو زند بیدان رستم شودش غلام دست
 سلطان موالیان عالم در مذهب جد خویش محکم
 فرزندی نبی هادی دین تاج سرو قبله سلاطین
 حال دل هر ضعیف مظلوم در خاطر پال اوست معلوم
 عیسی نفی دم فصاحت افاق ز عدل او براحت
 انصاحب صوره معاینه تائب شده موسم جوانی
 زوگشت بنای شرع محکم او داده رواج دین بعالم
 هر کس که ز امر او کشد سر با خاک سیه شود برابر
 یارب به بنی و عزت او یارب بعلی عزت او
 یارب بد عای صبح خیزان یارب بد عای اهل ایمان
 شه راهم مد عیار رای در حفظ و امان خویش و آمان
 یارب که مباد سالیان کم از فرق موالیان عالم
 میدار همیشه کارانش بایکجهت ان و دوستانش
 این دولت بخت جاودن باد پیوسته بصاحب الزمان باد
 حضرت سلطان الاعظم و خاقان المعظم مولی مملکت

التزل والعرب والعجم سلطان سلاطين الزمان
 باسط اجنحة الأمن والامان على اهل الاميان
 ناصر الدين المبين حافظ الشرع المتين محرر قوائين
 ائمة المعصومين خلاصة سيد المرسلين
 سلاله اخفاء امير المؤمنين محيي مراسم اجداده
 الطاهرين قاهر ظلمة والمتمردين مباحي بدع المنا
 والمخالفين وملاذ الخدث اجمعين ظل الله في
 الارض قهومان الماء والطين امر العباد اقامة
 الثقلين والحرص الموصوف بتشريف هو الذي
 جعل لكم خلايف في الارض المويد بتأييد
 الربانية المحصوص بالهات من الرحمانية مرتين
 سرير السلطنة الكبرى بتشريف الفضل والالطاف
 محمد مباني الخلافة بدفع بدع الجور والاحجاب
 ساعده ساعدا السلطنة الظاهرة عارج معارج
 الايالة الباهرة سلطان السلاطين في الافاق

اولاد

الممكن على سرير الخلافة بالادب والاستحقاق
 شهنشاها مالك الرقاب سيهر قد رجها انداز
 رقاب قطب فلك بختياري مركز دايه جهانداز
 خورشيد روشن را يجهشيد ممالك اراي اقباب
 فلك اقتدار سايه عاطف پروردگار مهر برج
 وولايت ما اوج سلطنت و خلافت سكند رجاء
 سلطنت وحشمت پناه كينسر وسيا خلافت
 جهاندكبر عالم اراي خضم بند قلعه كشاي داراي
 فرید وین خورشید منظر جم جاہی خلافت نیا
 صاحب قرانی سلیمان مكا في ظل سبحاني خورشيد
 ماه طلعت و جهشيد روزگار شاهي كه ياق ملك
 بشمشير او قرار المستعين من المستعان الخاقان
 ابن الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان
 السلطان ابو المظفر السلطان شاه طاماس
 حسين الصفوي بهادر خان خلد الله ملكه

الممكن

وسلطانه وافاض على كافة البرايا برة واحسان
اتمام داد بموقف عرض رسانید **بیت**

ای طبع که سرخ تو نیز اسخن **بیت** پیوسته تو قاره ارجان
حقا که نار با دگاه تو سزد **بیت** هر جا که براید ارکان
و چون مناقب معانی این خاندان عظیم الشان از آن
برزاست که این فقیر حقیر شمر از آن بیا تواند نمود
هدایت عنان قلم را ازین صوب بجانب دعائی
معطوف مینماید **بیت** شاه اسرار ملک استوار باد
عمر تو همچو دور فلک بيشمار باد **بیت** والتوفيق من الله
لا تغبّد ولا تستعین **بیت** الا اياه ولا حول ولا قوة
الا بالله **بیت** بعد از طی مقدمات شروع نموده
در حکایت حسنیه روایت کند محقق فاضل
و مدقق کامل و عامل عالم و جامع معانی معلم قائم
شیخ ابو الفتوح رازی رح با ساینده صحیح که هارون
در روزگار خود راه عدالت اهل بیت را میپوشود و در
اتمام

خلافت آن ملعون شرقات و غرفات و زیات در
دار الخلافه بغداد بکیوان تقابل مینمود و چهار
صد غلام زر خرید داشت با کمرهای مرصع که همه
در خدمت آن متکبر معاند **بیت** مینودند و هیچ کس را
از سلاطین زمان در مجلس او یا بنود و هیچ
افرین را زهره گفتار نه و ظاهر کنند مشهد مقبره
حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی
طالب صلوات الله علیه و الله اجمعین او بود حضرت
امام جعفر بن محمد علیه السلام موضع قبرا
تعیین نموده هارون بفرمود که قبه عظیم بر سر قبر
الحضرت بساختند اما در آخر حجاب و اغوا
دین غضب خلافت کرده رجس طینت و میل
بی مدار آن ملعون عذار را بران داشت که قتل
امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
اختیار نموده چندین از سادات بنی هاشم را بقتل

رسانیده و بسیاری از شیعیان اهل بیت را
 بجای سنک و خشت در دیوارها گذاشت ^{لغنه}
 علیه و علی اعوانه و انصاره و احبایه الی یوم الدین
 و در زمان دولت و ایام خلافت آن ملعون مردی
 بود باز در کان در شهر بغداد با مال و نعمت فراوان
 و از مشاهیر بغداد بود و از محبت خاندان طیبین
 و طاهرین شهرت تمام داشت و پیوسته
 در ملازمت حضرت امام جعفر ^{رحمته} محمد و موسی
 بن جعفر علیه السلام میبود و از ظلم اعدای
 دین و مخالفان عباسیه مال و اسباب از دست
 برفت و در ویشی روی بوی نهاد و هیچ غافل
 کنیزی که در پنج سالگی ویرا خریده بود و بمکتب
 داده و مدت ده سال در حرم محترم حضرت
 امام جعفر ^ص علیه السلام تردد نمودی و قریب
 سال بمطالعه علوم دینی و معارف یقینیه مشغول

بودی و در حرم و ملاحت نیز نظیر خود نداشت
 و نام وی حسنیه بود چون مشقت فقر و فاقه
 برخواجگار زدگان اشتداد یافت روزی با کنیز
 خود گفت ای حسنیه تو مرا بمنزله فرزند می و مرا
 بغیر از تو کسی نیست و از برای رحمت بسیار کشیده
 که ترا بدین مرتبه رسانیدم و امروز تو با انواع
 فضایل و کمالات آراسته از روی دای و فراست
 چاره کار من بکنی که کار من از هجوم فقر و استیلا
 بلا و احتیاج بر سوائی کشیده حسنیه گفت
 هزار جان من فدای تو باد بدولت تو بدین مرتبه
 رسیده ام من زود خرید تو ام و ترا بر من خوبیار
 و منت بپیشمارا که مصلحت باشد یک
 سخن بعرض رسانم خواجگار گفت اجازت است
 بگو آنچه دانی حسنیه گفت ای خواجگار مصلحت ^{عرض}
 در آنست که مرا پیش هارون الرشید برده بروی

نمائی و اظهار فروختن من کنی اگر از بهائی من
 پرسد گوی که صد هزار دینار در خلیفتی اگر
 بگوید که چه هزاردارد که چنین با من بگوید
 له وی هزاردارد که تمام علمای زمان حاضر
 شوند و در علوم دینی با وی بحث کنند
 قایق بود و مغلوب و ملزم نکرد و خواجہ چون این
حکایت بشنید گفت حاشا که اینکار بکنم مباد
 که آن ظالم بعد از آنکه بر کیفیت فضیلت
 و حسن مودت و سیرت تو آگاه شود بهر طریق
 له باشد از من بگیرد و من در مفارقت تو
 نتوانم کرد و مرا خورد سندی به تست
 گفت ای خواجہ مترس که ببرکت اهل بیت تا مرا
 حیات هست کی میمواند از توحید انبیا کند کرد چنین
 و تو کل بر خدا کن که در انچه خیر است انچه
 خواهد شد و درین باب مبالغه تمام نمود

مبالغه او برخواست و بخدمت یحیی بن خالد برگی
 له وزیر او بود رفت و کیفیت حال خود و کنیز را
 عرض کرد یحیی گفت برو و کنیز را بیا رخواجہ
 پیچاره ازین واقعہ خائف و هراسان و متفکر و
 حسنیہ برداشت و بجانہ یحیی برد چون صورت
 و سیرت و فصاحت و بلاغت حسنیہ را بدید
 بماند در حالت متوجہ دارا الخلافه شد و
 بعض رسانید هارون بفرمود تا حسنیہ را
 حاضر کرد و چون حسنیہ بجلال دارا آمد برقع بر روی
 کشید و دعاها را بر بجائی آورد و شعر چید و
 مدح وی بخواند که هارون بسیار خوش آمد
 بفرمود که برقع از روی برداشت هارون چون
 بی اختیار از جا برخاست و گفت تا خواجہ ویرا
 حاضر کردند هارون گفت بگو که بهای کنیز
 چند است و نام وی چیست خواجہ گفت نام وی

حسنه است و بهای او صد هزار دینار خلیفه
 هارون بر داشت گفت بچه واسطه چنین بهایم
 خواجه گفت از آنجهت که اگر جمیع علما ی زمان
 شوند در علم دینی و مسائل شرعی او را منقطع
 نتوانند کرد هارون گفت اگر منقطع و ملزم کرد
 بفرمایند که ترا کردن بزنند و کنیزک از آن ما باشد
 خواجه گفت اگر وی را ملزم نتوانند کرد چه کنی هارون
 گفت بفرمایم که صد هزار دینار در خلیفه
 بتو دهند و کنیزک نیز ترا باشد خواجه اندیشه
 کرد و گفت مرا مهلت ده که یکبار دیگر ^{کنیزک} ترا
حکایت گوئیم هارون گفت مهلت دادم خواجه
 بنزد کنیزک آمد و کیفیت حال را با وی گفت کنیزک
 گفت ای خواجه اندوه مدار که از برکت حضرت ^{رسالت}
 پناهی و اهل بیت او مغلوب و ملزم نگردم خواجه
 مراجعت نموده با هارون شرط کرد بطریق ^{شد} که کند

هارون بفرمود که حسنه را حاضر کردند بحلیه
 وی باز در آمد شرایط عا کوئی بتقدیم رسانید
 هارون گفت ای حسنه چه مذهب داری و
 کدام دین و ملت گفت بر طریق دین مبین
 حضرت مصطفی و اهل بیت او ایم صلوة الله ^{علیهم}
 التمجیدین گفت ای حسنه خلیفه و وصی رسول
 که بود بعد از رسول خدا صلی الله علیه
 و آله حسنه گفت ای خلیفه زمان که بفرمای
 که علماء را حاضر کنند تا آنچه گفتن باشند بگویم
 اگر کسی را در دین و مذهب من سخنی باشد
 جواب وی بگویم ان شاء الله تعالی هارون
 که وی بر طریق اهل بیت است علیهم السلام
 وزیر خود یحیی را گفت این نه بر طریق و مذهب
 ماست بفرما که ویرا بکشند یحیی گفت که و
 دعوی بزرگی کرده اگر چنانچه از علماء مغلوب ^{شود} ملزم

و حقیقت مذهب خود ثابت نتواند کرد و صدق
 دعوی وی ظاهر نکرد و بر ابقیتل باید رسید
 با قبیح وجوه و اگر چنانچه علما او را مغلوب و ملزم
 شوند درین صورت رعایت وی بر ذمه خلیفه
 زمان لازم است چرا که کنیز کی بر جملہ علما
 و فضلا فایز آید کشتن و لایق نبود هارون
 خوش آمد و بغایت پسندیده افتاد و بفرمود
 ما علما بغداد را حاضر کردند و رایس و رئیس
 فقها در ایام ابو یوسف بودند و شافعی نیز در بغداد
 بود و میان شافعی و ابو یوسف قاضی بغداد ^و دعا
 تمام بود جملہ را حاضر کردند و حسنه برقع بر رو
 کشید و برابر ایشان بنیشت و از مذهب وی
 سوال کرد و حسنه اظهار مذهب اهل بیت
 نموده اصلا اندیشه نکرد و با ایشان ^{مباحثه}
 و مجادله بطریق مینمود که هیچ کدام را مجال جواب

و یارای خطاب نبود بیان تفسیر قرانی و تلاوت
 فرقانی و احادیث صحیحہ نبوی نبوی بنوعی
 میکرد که هارون متغیر شدن متغیر مانده بود
 بفرمود که از اعراب بدوی شخصی را حاضر کردند
 فرمائی نوشت و در ساعت او را بصره فرستاد
 که ابراهیم بن خالد عوفی که عالم از علما بصره
 و در کلام و فقه و تفسیر و اخبار سرآمد ایشان
 و در آن زمان چهار صد کس از علما و فقهائ وقت
 در دار الاماره حاضر میشدند چون فرمان بویا
 بصره رسید باید که چون بر مضمون فرمان ^{مطلع}
 گردد در ساعت ابراهیم بن خالد عوفی را بدار
 الخلقه فرستد و تاخیر جایز ندارد پس ^و الی
 بفرمود تا نایقه باد بای داشت پیمای آوردند برا
 بن خالد را بر نشاند باستصواب رسولی که آمد
 بود بدار الخلقه بغداد فرستاد چون ابراهیم

به بغداد رسید بهارون عرض کرد بفرمود
 تا مجلس بپا راستند و جمیع علمای بغداد را حاضر
 کردند و اداکان دولت و اعیان مملکت و ^{طایفه} سلاطین
 که از اطراف و اکناف ممالک عالم در بغداد
 حاضر بودند با استحضاد ایشان امر نمودند
 و ندادند که جمیع اکابر و اهالی و از باب
 مناصب بدار الخلافه حاضر شوند که امروز
 روز مناظره خواهد بود بهارون بفرمود که از
 برای ابراهیم گویی در بنهادند تا برانجا نشینند
 بعد از آن بهارون با ابراهیم شرایط پیش
 بجای آورده بفرموده که حسنیه حاضر کردند
 و بجای کودکان و حقیران بداشتند حسنیه
 رخصت طلبید پیش آمد و دعای بهارون
 آورد و بی آنکه خجسته نمایند رفت و در برابر ابراهیم
 بن خالد نشست ابراهیم از روی تکبر بر کرسی

نشسته بهارون بجانب حسنیه نظر کرد و بگوشت
 چشم مباحثه و مجادله اشارت نمود و حسنیه
 از کمال حدت طبع و فراست در بایفیه در ساعت
 متوجه ابراهیم شد و گفت ابراهیم بن خالد
 توئی که صد مجلد از تصانیف تو در میان مردم
 مشهور و معروفست و تفاخر میکنی بعد از آن
 علی بن ابی طالب علیه السلام ابراهیم ^{بنا} برافت
 و گفت با من سخنیت میکنی و روی جانب مجلس کرد ^{اهل}
 گفت مرا با کنیزی معارضه کردن چه صورت
 دارد این موجب استحقاق علم و اهانت علمای
 میشود بجای بروم کسی که وزیر ^{بهارون} بود در برابر
 وی استاده بود بخندید و گفت ابراهیم
 کلام اکابر دینست که انظر الی ما قال ولا تنظر
الی من قال یعنی سخن را نظر کنید ای ابراهیم
 این فضل بعید مینماید حسنیه گفت ای ابراهیم

بتوفیق الله تعالی این زمان ازین کرسی زرین بر
 می آرم و شروع نمود بمجادله ابراهیم گفت سبقت
 مراست که ازواه دودامدم سوال من خواهم کرد
 ابراهیم دانسته بود که حسنه میخواهد که
 حقیقت مذمب اهل بیت برهارون ظاهر گردد
 حسنه گفت ترا ازین دادم بپرس هرچه خواهی
 ابراهیم سوال میکرد و حسنه جواب میداد
 اما فیصحا نه بروج احسن میگفت تا آنکه هشتاد
 مسئله ابراهیم جواب گفت و اگر تفصیل در این
 مختصر می آوردم بتطویل می انجامید و قاری و
 مستمع را از خواندن و شنیدن آن ملالت
 حاصل میشد و حسنه در هر مسئله از مسایل
 وی بروج معقول جوابها گفته و اعتراضات دفع
 کرده و الزام می نمود چنانچه هارون و جمیع
 دولت و علما و فضلا از مخالف و موافق بر تقرر

پاکیزه حسنه حیران شدند و محبت او در جمیع
 دلهامتمکن شد بعده انگاه حسنه گفت
 ابراهیم مناظره را از هم بکشید میترسم که موجب
 ملالت خلیفه زمان شود اگر رخصت باشند من
 سوال کنم ابراهیم گفت بیه مسئله دیگری به
 پرسم اگر جواب من کو می منقطع شوم حسنه
 گفت بپرس از هر چه خواهی ابراهیم گفت بگو
 که بعد از محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و آله
 خلیفه قائم مقام وی که بود گفت آنکه متبق
 بود در اسلام ابراهیم گفت سابق الاسلام
 که بود حسنه گفت آنکه داماد بود و ابن عمر
 و برادرش بود هارون ازین سخن متغیر شد
 چون هارون متغیر یافت دلیر تر شد گفت ای
 حسنه بچه دلیل گفتی که علی سابق الاسلام است
 من میگویم که آنکه بکر سابق الاسلام است

من میگویم که ابوبکر سابق الاسلام است از برای
 آنکه چون پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت نمود
 ابوبکر چهل ساله بود و علی کودک بود ایمان و طاعت
 کودک و کفر و معصیت او را اعتباری نبود حسنیه
 گفت اگر من ثابت کنم که ایمان و کفر و معصیت و طاعت
 او را اعتباری هست و کودک مستحق ثواب و عقاب هست
 اقرار کنی به امامت و وصایت علی ابن ابی طالب علیه السلام
 ابراهیم گفت اگر محبت و دلیل کوی بلی اقرار کنی
حسنیه گفت چه کوی نص قرآن که صریح واقع
 شده در حق خضر و موسی علیه السلام و آن کودک
 له حضرت خضر بکشت و بران قرآن ناطق است
فَانْظُرْ لِقَاتِي اِذَا الْيَقِيَا فَلَا مَا فَعَلْتُكَ قَالَ
اَقْتُلْتُ نَفْسًا ذَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا
ثَقُلًا و بعد از آنکه موسی علیه السلام بر وی
 اعتراض کرده در سبب قتل کودک خضر علیه السلام

در جواب وی گفت و صریح واقع شده که امَّا
الْعَلَاءُ فَكَانَ اَبْنَاءَ الْمُؤْمِنِينَ فَحَسْبُكَ اَنْ
يَقْتُلُوهُمَا طَغْيَانًا وَكُفْرًا ای ابراهیم بفراک
 خداوند تعالی مدح ظالمان کوید خضر علیه السلام
 و در قرآن فرموده است و خضر بزرگوار است
 ابراهیم سر در زیر افکند حسنیه گفت ای ابراهیم
 چرا جواب نمیگویی و سر در زیر می افکني و غدارا بیش
 کرده ای ابراهیم بان خدای خالق جملة اشیا
 له داست بکوی که این نقل که روایت خواهم
 کرد بتو رسیده و از اصحاب حدیث شنیده
 یانه و از جمیع علما که حاضر اند شهادت میطلبم
 ابراهیم گفت بکوی حسنیه گفت روایت کند
 ابو مخافه مجاهد از ابو عمر و از ابو سعید
 خدری که گفته اند ما نشسته بودیم نزد رسول
 خدا صلی الله علیه و آله که مسلمان فارسی

در بیان
 در بیان
 در بیان

در بیان
 در بیان

در آمدن ذرغفاری و مقداد بن اسود و عمار
 بن یاسر و حدیفه الیمانی ^{بن} الیمانی و الیمان و ابو
 الطفیل و عامر بن واثله با وی بودند جمله در خدمت
 رسول صلی الله علیه و آله برانود را میند و اثر اندوز
 و ملاکت از ایشان ظاهر بود گفتند یا رسول الله
بدا قل ما بعضی حکایات می شنویم از جمیع حاسدان
 در حق برادران عمر تو که از آنند و هکین می شنویم
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چه می گویند در حق
 برادر من علی ابن ابیطالب علیه السلام گفتند می گویند
 که چه فضیلت است صاحب علی را بر دیگران در سبقت اسلام
 که وی در آن وقت طفل بود رسول صلی الله علیه و آله
 فرمودند من شما را بروم آورم ازین اندوه چنانکه رو
 شود دلهای شما بدان خدای که برابر استی بخلقان فرستاد
 که با شما **حکایت** که می گویم خدا تعالی خبر داده است
 و شاید که شما نیز در کتابهای پیشین خوانده و دیده باشید

که پدر من ابراهیم را گریزانید و از آن ملک عاصی و طاعی
 و چون در آن حال مادرش او را بزاد در میان انذات
 نهادند و برادر کنه را جوئی از حالش که افتاد فرمود می شنید
 چون ویرانجا بگذشت ابراهیم علیه السلام بر او
 و دست بر سر و روی می مالید و حکم توحید بر زبان جاری
 می ساخت آنکه جامه بر گرفت و خویش را بدان پاک
 میکرد و چون آنحال بدید بغایت بترسید چنانکه
 خدا تعالی در قرآن میفرماید **وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا**
مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيْتَكُنَّ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ
فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ دَاوُودُ كَتَبَ قَالَ هَذَا رَبِّي إِلَهٌ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ آنجا که گفت ای ربی می شناسم که تو ای
 من بدانی که موسی ابن عمران که فرعون طلب دشمن
 زنان را در دام می شکافت و اطفال را میکشت تا موسی
 کشته شود چون مادرش موسی علیه السلام را بزاد
 ساعت بمادرش گفت ای مادر تو مرا در قابوتی بنه

ودر روز یلبیذا ز مادرش بر سید از سخن گفتن او و
 ای پسر میترسم که در دریا غرق شوی و هلاک کردی
 موسی علیه السلام گفت ای مادر من ترس خدا تعالی
 نکهدارد و باز سلامت بتو رساند مادرش حضرت
 راد را با بقی نهاده در آب بینداخت ویرا بکارده بود
 تا آنکه خدا تعالی ویرا سلامت رسانید و مدت
 روز و بعضی مده هفت ما گویند که از طعام و شراب
 نخورده و خدایش خبر داده ویرا از آن حال وی گفت
 وَلَقَدْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ إِذٍ تَمْنَىٰ الْفُلْكَ فَقُولْ عَلٰى أَكْفَمٍ
 عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا
 وَلَا تَحْزَنَ إِلَىٰ آخِرِ آيَةٍ و دیگر بدانید که ای یاران
 که خداوند جل و علا در حق عیسی علیه السلام
 فرمود که قَدْ أَعْثَرَ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ لِزَيْتِهَا لَكُمْ مَوْجِدًا
 تَحْتَ كَلْبٍ سَنَرِيًّا مَا أَهْلَكُكُمْ كَقَتْلِ نَبِيٍّ مَنِيعٍ
 عِيسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ بامادر خویش سخن کرد و گفت

در آن حال که بر زمین آمد و در آن حال که مادرش
 برواشارت کرد که قَالَتْ اذْنُ إِلَيْهِ قَالُوا كَذِبٌ
 يُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ رَأَيْتُمُ اللَّهَ
 أَنَا فِي الْكِتَابِ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا
 كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالْعَمَلَةِ وَالزَّكَاةِ مَا زِلْتُ
 یعنی سخن گفت در حال ولادت و خداوند جل و علا
 و برادران حال طفولیت کتاب و نبوت ازانی داشت
 و در آن ویرا وصیت کرده با قامت صلوة و دادن زکوة
 وی سه روزه بود که سخن گفت و شما نیز بدانید که
 خدا عز و جل بیافرید مرا و علی را از یل نود و مادر صلب
 آدم بود و به خدا بر آتش میگوینم تا آنکه ما را نخل
 کز از اصلاب طاهره بارحام را کتی حینا نجی
 تسبیح ما را میشنیدند در ریشها و شکمها در هر
 عهدی و عصر تا آنکه بعبد المطلب رسیدیم
 و نورها را داد و شکم مادر و ریش پدر را ظاهر بودی

انگاه آن نورچ و نیمه شد یکتا نیمه بعد از آنکه مستقل شد
 و یکتا نیمه با جو طالب و پدر و عم من هرگاه در میان مردم
 نشستند خودها ما برایشان ظاهر بودی تا آنکه بشکم
 ما در آمدیم و بدستیه که دوست من جبرائیل علیه
 السلام فرود آمد در وقتی که علی علیه السلام از مادر متولد
 شد و گفت یا حبیب الله خداوندگار اسلام فرستاد
 و همنیت میدهد ترا بولادت برادر تو علی علیه السلام
 و میگوید اکنون وقت ظاهر شدن نبوت تست و آشکارا
 گردن و حی تو که ترا میباید گردانیدند به برادر تو و وزیر
 و همتا تو و خلیفه تو و ذکر تو و بلند کرد و نسل تو بدو و ما
 ماند و چون علی علیه السلام متولد شد مادرش بروی دست
 نهاد و من بر او برادر من خود نهادم علی علیه السلام آنکه دست
 بر گوش خود نهاد و بر سالت من قرار کرد و گفت بخوانم یا رسول الله
 گفتم بخوان بدان خدا که جان من بفرمان دست که علی علیه السلام
 ابتدا کرد بمصحفی که خدا عزوجل بآدم فرستاده بود و شش

بان قیام نمود برخواند از اول تا آخر چنانکه اگر شیت علیه
 حاضر بودی اقرار کردی که علی علیه السلام حاضر بود از
 آنکه تورات میخواند چنانکه اگر حاضر بود اقرار کرد
 که علی ابن ابی طالب علیه السلام از او حاضر تر است آنکه زبیر
 داود و یحیی علیه بر خواند بخویش که اگر داود و یحیی حاضر
 بودند یانصاف دادندی که علی حاضر تر است از ایشان
 که قرآن بر من فرستاده برخواند و همچنانکه حافظ بود از
 که من اکنون حافظم آنکه علی علیه السلام با من سخن گفت
 من با وی سخن گفته بچیزهای که انبیا و اوصیا با من
 گویند بایکدیگر انگاه علی بحال طعوتیت شد و من بر
 بپاد رو فاطمه بنت اسد دادم ای یاران من بشما
 یکشاد دشمنان چرا اند و کین میشوید و اقوال اهل شد
 و شرک را چه اعتبار میدانید که من فاضلترین انبیا و
 و وصی من علی فاضلترین جمیع اوصیاست انگاه سلمان
 فارسی و باقی اصحاب خوش دل و خندان بر پا برخاستند

و صلوة بر رسول خدا فرستادند و میگفتند که
تَحْنُ الْقَارُونَ رسول صلی الله علیه و آله گفت و الله
 بدانید که شما رستگارانید و بهشت از برای شما
 افزیده و دوزخ از برای دشمنان شما چون حسّیه
محسن بدیخارسانید هارون و اکثر علما بگریستند
 و ابراهیم بن خالد قوه فطیق نداشت آنگاه حسّیه
 گفت ای علمای زمان و ای شافعی و ای فلان و فلان
 بحق خدا یک مداهنه میکنید و راست بگوئید که
 آنچه من روایت کردم صحیح است و بنظر شما رسید شنید
 اید یا نه اکثر علما که حاضر بودند گفتند ای حسّیه
 این حدیث از آن مشهورتر است که گویی را تواند کرد
حسّیه گفت ای ابراهیم معترف هستی بفضیلت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله از سایر انبیا گفت ای ابراهیم
 قایل هستی بر آنکه خدا تعالی علی علیه السلام را
 رسول خواند در قرآن مجید اینجا که گفت قُلْ قَالُوا

لَنْ نَحْمَدَكَ أَبَدًا نَا وَأَبَدًا كَمْ وَفَّيْنَاكَ وَمِثْلًا كَمْ وَأَنْفُسًا
وَأَنْفُسًا كَمْ نَفْسًا نَبْتَهْوِلُ لِمَجْعَلِ لَعْنَتِ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ

اگر درین قصه سخن داری بگوی تا در حضور جمیع مفسرین
 و محدثین بر تو ثابت کنم ابراهیم گفت که حاشا که من
 نمایم از حسّیه گفت ای دشمن دین و ای معاند خدا
 طیبین و طاهرین بعد از آنکه قایل شدی بقرآن
 و حدیث بدانکه علی نفس رسولست و برادر رسول
 افضل انبیا و رسل است پس چرا اعتقاد نمیکنی که
 او سابق الا سلام است و معترف نمیشوی که وی
 افضل اوصیاست و چون ابراهیم که بزرگوار او بود و
 و عیسی علیه السلام تکلم نمودند و ایمان بخدا
 آوردند و همچنین که نبوت داود علیهما السلام
 در حال طفولیت و همچنین که نبوت داود علیهما السلام
 طفل بود پس چرا و اندازی که علی علیه السلام
 برادر رسول بود و این عمش و دین رسول و اسلام

جد

بوی قوی شد و خدا تعالی ویرانفس رسول خواند
 و چندین آیات شریفی در حق وی نازل شد و خداوند
 ویرا با اسم ولی رسول صلی الله علیه و الله خواند و رسول
 خدا یک ضرب ویرا در روز خندق برابر کرد باعمال
 و چون و ناقل حدیث شما شوید و این حدیث نیز در طریق
 شما وارد است و در کتب شما مذکور است **مَنْ قَتَلَ**
آدَمَ فِي عِلْيَهِ وَالْإِسْمَ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَى آدَمَ فِي
حِكْمِهِ وَالْإِسْمَ فِي حَقِّهِ وَالْإِسْمَ فِي عِلْيَهِ
أَفْلَيْتَ عَلَى ابن ابی طالب و چون رسول صلی الله علیه
 و الله او را برابر کرده بچندین معجزه و لوا الغرم بزم شما
 در طریق اهل بیت و فاضله است از هر یک از انبیا
 مرسل و بعد از رسول صلی الله علیه و الله افضل
 عالمی است پس چیرا مضایقه میکنی در آنکه آن
 طفل معتبر نیست و معترف نمیشوی بر سبقت ایمان
 علی علیه السلام که در حال طفولیت امامت

یافت وصیت رسول صلی الله علیه و الله بود و
 حافظ مصحف و تورات و انجیل و زبور و جمیع
 اهل اسلام متفق اند که علی علیه السلام کم
تَشَدَّتْ بِاللهِ طُرُقَهُ عَيْنٌ و ابوبکر بعد از چهل
 سال تر از عبودیت لات و عزری کرده بزبان اسلام
 ظاهر کرده و هر کس بحسن اعتقاد موافق نشد
 و در جمیع اوقات مخالف خدا و رسول نموده و طریق
 عناد را پیهموده و گوشت و پوست و خون وی
 بود بجزر و لجم خنزیر با وجود این قبایح ویرا مؤمن دانست
 و اعتبار میکنی ایمان معصومان خاندان نبوت
 که خدا تعالی کواهی داد بر عصمت و طهارت
 ایشان زهی بغض و عداوت که شما راست بخاندان
 طیبین و طاهرین ابراهیم بن خالد بمرض قوا
 مستلا کشته سردر زیر افکند گفت ازین مسئله
 درگذرستم اما چه کوی در حق عباس و علی که

و دی علی
 و اعتبار نمیکنی ایمان

ایشان با یکدیگر منازعت کردند بسبب میراث
پیغمبر صلی الله علیه و اله و هر یک دعوی کردند
که میراث حق منست و هر دو پیش ابو بکر رفتند و چون
دو خصم پیش حاکم شوند بهر حال یکی بر حق بود و
بر باطل و عرض ابراهیم از پرسیدن این مسئله آن
بود که اگر حسنیه گوید که عباس بر باطل بود بیم کشته
شدن باشد بجهت آنکه هارون فرزند عباس
و اگر گوید که علی بر باطل بود ابطال مذهب خود نمود
باشد و نقصان دین او باشد حسنیه گفت ای
ابراهیم این سوال ترا از قرآن مجید جواب حاصل است
ابراهیم گفت کدام است حسنیه گفت آنجا که الله
تعالی با محمد صلی الله علیه و سلم خطاب کرد
قُلْ أَتَيْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا
قُلْ دَاوُدُ فَقِيرٌ مِّنْهُمْ قَالُوا لَا تَحْقُقْ حَقَّهُمْ بِغَيْرِ
بَعْضِنَا عَلَى بَعْضٍ فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ

وَأَمْدِنَا إِلَىٰ سَوَآءٍ مِّنْهُنَّ أَتَانَهُنَّ لِكُلِّ حِجَابٍ
وَتَسْعَوْنَ فِي الْفَنَاءِ وَلِي نَبْذِرَهُنَّ وَاحِدًا فَقَالَ كَلِمَاتُهَا
وَقَرَأَ فِي الْخَطَابِ در تفسیر آمد که آن دو خصم
یکی جبرائیل و یکی میکائیل بود و حاکم داود اکنون
تو بفرما ای ابراهیم تا کدام بر حق بوده اند ابراهیم
جبرائیل و میکائیل هر دو بر حق بودند پس هارون
بود برای تنبیه پیش وی آمد و بودند حسنیه
الله اکبر پس علی و عباس نیز هر دو بر حق بودند
ابو بکر را بودی تنبیه پیش وی آمدند عباس
که میراث مراست که عم پیغمبر و علی علیه السلام
گفت که میراث مراست که ابن عم و برادر و داماد
و وصی پیغمبرم و قرة العین او در خانه من است
و امام حسن و امام حسین علیهما السلام که جوانان
بهشتند فرزندان منند و نفس رسول خدا
صلی الله علیه و اله بحکم این آیت **أَنفَسًا وَنَفْسًا**

مرا وصی کرد چون ابو بکر حکایت ایشان بشنید
 گفت که والله از پیغمبر صلی الله علیه و اله شنیدم
 که فرمود علی وصی و وادتی و قاضی دینی ^{عباس} چون
 این سخن از ابی بکر شنید بی طاقت شده گفت ای
 ابی بکر چون این سخن را از پیغمبر صلی الله علیه و اله شنیدم
 و چنین است چرا بخلاف نشستی و حق را راضی
 گردانیدی و مخالف رسول صلی الله علیه و اله
 گردیدی چون ابو بکر این بشنید دانت که ایشان
 برای آرام وی آمد بودند و این بخت را بهمانسان
 گفت شما بمن ازعت من آمد اید اعراض نمود و از مجلس
 برخاست و برفت چون ابراهیم این حکایت از حنیه
 بشنید گفت ازین مسئله نیز در گذشتم اکنون
 له عباس فاضلتر بود یا علی حنیه گفت که حمزه
 فاضلتر بود یا محمد صلعم توجیه در میان علی و عباس
 افتاده اگر عباس فاضلتر بود فخر علی علیه السلام

دارد و اگر علی فاضلتر بود فخر عباس بود که چون
 او را برادر زاده دارد چون هارون الرشید وضا^{حت}
 و بلاعت حنیه را بدید متحیر شد رو با ابراهیم
 خالد کرد و گفت حیف از آن علوم که با تست پس
 حنیه گفت هشتاد و سه مسئله ویراجوب
 داده اگر فرمائید من نیز یک مسئله پرسم
 اگر جواب گوید من منقطع و ملزم کردم هارون گفت
 توبه پرس از هر چه خواهی حنیه گفت چون
 صلی الله علیه و اله از دنیا برفت وصی تعیین
 کرد یا نه ابراهیم گفت نکرد حنیه گفت خطا
 کرد یا صواب و آنچه خلفا در سقیفه بنی
 سعد کردند خطا کردند یا صواب پیغمبر را بخطا
 نسبت کنی یا اصحاب را ابراهیم در هماندا از انجته
 له اگر می گفت پیغمبر خطا کرد نقصان دین و شرع
 باشد و اگر می گفت خطا خلفا کردند مدعیانی

از این حنیه را برآید

حسیه ثابت میشد و بطلان مذهب او ویم
 کشته شدن نیز بود باندیش فرود رفت تا جمیع
 خلایق ثابت شد که ابراهیم ^ن حال عاجز شد
 و در مقام اضطراب است خلایق یکبار بخندیدند
 و سرزنشها کردند که چنین عالمی فاضل از کنیز
 باین طریق عاجز شده هارون ^ن اگرشید چون ابراهیم
 بن خال را مضطرب یافت و دید که ^{فصاحت} موجب
 او میشود روی بوزیر بجایی بر مکی کرد و گفت
 شنیده ام که مدتی در میان علمای بغداد و
 از علمای هاشم و فقهای جمله در مسئله قضا
 و قدر و افعال عباد از خیر و شر منازعت بوده
 از ابراهیم خال ^ن سوال کن چه میگوید و هارون ^ن
 در آن مسئله متردد بود هر چند علمای لایزال
 می رسانیدند اطمینان حاصل نمیشد غرض این
 بود که به بدین حسیه چه میگوید بجای بنابر شاه

بحث قضا و قدر

او از ابراهیم سوال کرد تا ابراهیم چه میگوید
 در باب خیر و شر و نفع و ضرر که از بنده کان ^ن
 میشود و برایشان عاید میگرد و معاصی و ظلم
 و کفرایشان را اسناد میکنی یا بالله تعالی و بقضا
 و قدر یا بنده را فعلی و اختیاری هست آنچه
 معتقد بنی هاشم و اتباع ایشانست مطیع مستحق
 ثواب و عاصی مستحق عقاب هست ابراهیم گفت
 اعتقاد ما درین مسئله چنانست که نفع و ضرر و خیر
 و شر بقضا و قدر خداوند است پیدا کنند ام
 و هابیل و محدث ابلیس و قابیل و ست پیدا
 کنند آب آتش و بهشت و دوزخ و حیات
 و ممات و صحت و مرض و ایمان و کفر و طاعت و عصیان
 اوست و مبدع محبت و عداوت ابراهیم و نمرود
 و موسی و فرعون و هارون و هامان و محمد و
 جهل و کافر و مسلمان اوست از خیر و شر

همه بقضا و قدا و ست و بی رضای او نیست چون
 حسیه این محلات را شنید بی طاقت گشت
 و گفت ای ابراهیم از خدا شرمنداری که کفر و زندقه
 بر خود و جمیع مسلمانان روا میداری و از برای ^{البی}
 اقامت حجت و دلیل نمائی **بدانکه** الزام تو و آنها
 که قبل از تو بر این اعتقاد بوده اند با سهل و جود
 میراست اول آنکه گفته که شرور و عصیان و کفر
 و فسق بقضا و قدا و ست فاما برضای وی نیست
بدانکه در یک سخن دو محال ثابت کردی برای آنکه
 چون کسی حکم کند و بران حکم راضی نباشد از عجز و بیم
 بود یا از مدهمیت و ریا و تلبیس و ذات مقدس و از
 صفات منزهت و بدان ای ابراهیم انهای که این
 سخن را وضع کرده اند و انهایی که قبل از تو بر این
 بوده اند و شاید که بدین جهت و بدین سخن کفر
 و زندقه را از خود دفع نمایند بدانکه اعتقاد

شما آنست که شرور و عصیان و کفر و فسق جمله
 بقضا و قدا و ست و ندانست و خود هم ازین سخن
 شرمنداید ابراهیم گفت ای حسیه مکر بکلام
 خدا اقرار نداری حسیه گفت که والله اقرار
 بکلام خدا دارم و تفسیر و مشکلات و مولات
 از اقرار گرفته ام از آن کافی که قرآن در حق
 ایشان و جلد بزرگوار ایشان نازل شد ابراهیم
 گفت ای حسیه چه میگوئی قول خدا را که **قُلْ**
كُلُّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ و همچنین درین آیه که
يَخْلُقُ مَن يَشَاءُ وَيَعْدِي مَن يَشَاءُ و همچنین
وَلَوْ شَاءَ لَأَتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هَدًى
 یعنی آیه اول آنکه همه از خدا تعالی است و معنی
 آیه دوم آنکه گمراه میکردند آنکس را که میخواهد و
 و میکند آنکس را که میخواهد و معنی آیه سیم آنکه
 اگر خواهیم هر نفسی را هدایت کنیم و همچنین میفرماید

حَتَّمُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى
أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً یعنی مهر نهادن خداوند تعالی
بر دل‌های ایشان و بر شنوایی ایشان و بر بینایی ایشان
و نتوانند که ایمان آورند ای حسنه چه کوفی
در باب همه این آیات قرآنی و چه اعتقاد کنی در این
احکام فرقانی حسنه گفت ای ابراهیم **حَتَّمُ**
اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ
بدانکه آیات فرقانی محمول و مآل و لات بر وجهی
که موافق و مطابق قضا یا عقل است و متناقض
نکرد و آیات قرآن متفاوت نکرد و اول آنجا که
فرموده **يُفْضِلُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ**
بدانکه هدایت را معانی بسیار است و مرجع همه
بد و معنی است یکی ارشاد و بیان و دیگری معنی لطف
و این هر دو عام است جمله مکلفان را از مومنان و کافران
و بدان ای ابراهیم که هر چه خداوند تعالی در حق

مؤمنان کرده است از الطاف و ارشاد و ارسال
رسل و قدرت و قوت و تمکین و عقل و نصیب
در حق کافران نیز کرده که اگر نکرده باشد کافران
بر خداوند تعالی حجت بود که مهر بردل و چشم و گوش
مانند ای و ما را قدرت و قوت دید و شنیدن
و دانستن راه حق نداده ای حق تعالی از کفار ملزم کرد
و خداوند تعالی در قرآن مجید تصریح کرده که **لَئِنْ**
يَكُنَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حِجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ یعنی ما
همه از برای آن کردیم تا مردم ما را بر ما حجت نباشد
و حجت خدا را باشد چنانکه فرموده **قَالَ اللَّهُ الْحِجَّةُ**
الْبَاقِيَةُ بدان ای ابراهیم که هر جا ذکر هدایت
کرده است مقید بمشیت مراد از آن زیادتی
الطاف است که واجب نباشد ما را بهشت و کسائی
که از ایشان طاعت و معصیت در وجود آمده باشد
اگر خواهد بفضل از سر کناه ایشان در گذرد و راه

بهشتان نماید و بهشت فرستند بدان ای برایم که
 اضلال را معاصی بسیار است که بیان کرده اند و معنی
 اصلی او داهلاکت گفتند و اضلال چون بخداوند
 نسبت کنند بمعنی هلاکت و عقاب عذاب باشد
 از عذای تعالی ظالمان را از آن روز که ظالمان و کافران
 همراهند و اگر بمعنی همراهی بود ای برایم که مرا
 همراه گردانیدن تحصیل حاصل بود و این محال
 بدان ای برایم که این معنی را که تو بخدا نسبت
 خداوند تعالی بغیر خود این معنی حواله کرده است
 چنانچه میفرماید **وَلَقَدْ أَنشَأْنَا مِنكُمُ جِلْدًا نَّفِيرًا**
 یعنی شیطان که همراه کند از شما بسیار را و با فرعون
أَنشَأْنَا سَنَادًا و **أَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا**
هَدَى یعنی همراه کرد فرعون قوم خود را و راهشان
 نمود پس اگر خدا تعالی بنده کار را همراه گردانید
 اسناد بغیر خود نکرده ای برایم ان معنی که تو

میگوئی **مَقْلَبُهُ** کافران را همراه میگرداند فرست
 و دروغ است و این کفر مخصوص بود خدا تعالی میفرماید
إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس بدانکه
 لازم بود تا و بیل نمودن ایاتی را که در اینجا اضلال
 اضلال خداست **يَقُولُ مَنْ يَشَاءُ لَوْ أَنِّي مَلَكٌ**
 یعنی خدا لان کند خدا تعالی از آنکه خواهد باین
 که لطف را و بر او اثر نباشد یا آنکه خواهد لطف
 را در وی اثر باشد و خدا تعالی بنده را بواسطه
 اضلال برگزید و عصیان خدا لان کند و او را بخود
 چنانچه کوی اضلال کرده است و اضلال خود از
 باشد بدان ای برایم که مدعا از آیه **مَقْلَبُهُ**
عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى بَصَائِرِهِمْ ضَلَالَةٌ
 اضافه مهر بردل و کوش و چشم بخود کرد بر بیل
 تمثیل یعنی ایشان که مقام کردند برگزید و بمنزله
 کسی اند که می خدا بایشان این معنی گردانند

ک ایمان آورند و ختم و طبع و مهر مانع نیست
از ایمان که اگر مانع بود خدا تعالی نفرمود **بَلْ**

طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَكْرَتَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا

ای ابراهیم بنا بر اعتقاد تو لازم آید که دعوت انبیا
قبیح بودی و برخدا لازم بود که رسول را عدا
تموی که فلان و فلا ترا دعوت مکن که ایشان
ایمان آورد و از آن سبب که ایمان از ایشان بخوا
و مهر بر دلها و گوشهها ایشان نهاده ام تا دعوت
رسول عبت نباشد و آن هدایت که حضرت
مؤمنان را کرده کافر را نیز حاصل است و قرآن مجید

بدین ناطق است **إِنَّا هَدَيْنَاكَ السَّبِيلَ إِنَّا**

شَاكِرًا وَأَمَّا كُفُورًا یعنی ما هر دو راه نمودیم ^{شاکر را}

که مؤمنست و کفور را که کافر است و چون خدا

چنین فرموده چون توان گفتن که خدا تعالی

کافر را هدایت نکرد هماره و انور شد اگر چه بر طبق

مخالف بود اما او را درین مسئله یقین حاصل نشد
بود بخت حسنیه او را خوش آمد ابراهیم خالد گفت ای

حنیه چه گوی درین آیت که ابراهیم علیه السلام

با مشرکان گفت که دو قرآن صریح واقع شده است

أَتَقْبَلُونَ مَا تَحْنُونَ وَأَنَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَحْنُونَ

یعنی میپرستید آنچه پذیرا که خود از امر میترسید

و حال آنکه خدا تعالی خلق کرد شما را احسنه ^{سختگیر}

و گفت والله که شما را اعتقاد بقدر آن نیست این

تاویل که موافق مدعی خود میکند کلام الهی را

ابراهیم گفت اکثر مفسرین بر آنند که ما ما مقصد

و نقد بر کلام است که **اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَعَمَلَكُمْ** یعنی

خداوند تعالی خلق کرد شما را و عمل شما را احسنه

گفت ای ابراهیم دلیل بر بطلان کلام شما قول

الله تعالی است که **تَقْبَلُونَ مَا تَحْنُونَ** بدانکه

موردایت ملامت و تقریب است یعنی میپرستید ^{آنچه}

که خود بدست خود می تراشید و خدا عز و جل گفته
 کافر از ابدان عمل که میکردند مناقضه بود
 جمله آنکه اول کلام ملامت ایشان بود یای
 و آخر کلام عذر ایشان و جمع بین النقیضین
 شد و فحوائی بر آیت مقتضی آنست که ایشان
 پرست و بت تراش بودند درین هیچ خلایف
 خدا تعالی فرمود که شما را و آنچه شما میستید
 از بتان و اصنام که خود می تراشید خدا افرید
 بدانکه یا ما و ما نتخون می تواند که نکره مو
 باشد و ما و ما تعلمون موصوله است بمعنی
 الذی و اگر حمل کنیم بدانچه مراد شماست مقتضی
 باشد و دیگر حضرت باری تعالی نسبت و اضافه
 بایشان کرد که اگر فعل خدا بود نسبت و اضافه
 آن به بنده نکردی چون اضافه به بنده کرد
 بنده کرد فعل بنده باشد نه فعل خدا بجهت آنکه

عقله و شرعا اصناف فعل نسبت بفاعل کنند
 ای بر ایم اعتقاد شما آنست که خدا تعالی میخواهد
 کافر معصیت کند و نمیخواهد که طاعت کند و این
 اعتقاد مستلزم اشیاء تنعیه است چرا که الله تعالی
 را فاعل قبایح میدانید و کفر و معاصی و هر فساد که در عالم
 واقع میشود میگوئید که بقضا و قدر ما و آن سخن شما لازم
 می آید که خدا تعالی از همه ظالمان ظالم تر باشد چرا
 عقاب کند کافر را بجهت کفر بیکه در کافر خلق کرده باشد
 و در او خلق قدرت بر ایمان نکرده باشد و بعد از آن
 او را عقوبت کند از برای کفر به که خود در او خلق
 کرده باشد و تقدیر فرموده چنان باشد که سایر
 جمیع عقوبت کند و گوید که چرا از نیک تو سیاه است
 بایسته ستفید بود یا شخصی بلند قامت را تعذیب کند
 له چرا قامت تو بلند است بایسته که کوتاه بود
 یا آنکه کودکی دست و پا بند و در سربند آرد و

که چون جامه ترک کردی و امثال این ظلم صریح بودی
 ابرایم اگر کفر در کافر و خلق فسق و خلق ظلم در ظالم خدا
 کرده باشد انقطاع حجت انبیا و الزام ^{بالمشهور} ابرایم
 آنکه چون با کافر گوید که خدا مرا فرستاد تا را بایمان
 دلالت کنم و کافر در جواب گوید بایستی که من
 خلق کند ایمان را و مرا قوت مؤثره عطا فرماید و من
 به عهد تا من ایمانیا و رم اگر نه مرا چه گونه تکلیف
 میکنی ایمان چون مرا قدرت نیست و در من خلق کفر کرده
 و من ممکن نیستم پس نبی منقطع میکرد و او را جواب
 نباشد و عاجز شود ای ابرایم اگر کفر در کافر خدا
 خلق کرده باشد و باز او را بایمان تکلیف نماید
 تکلیف مالا یطاق بود و این عقلا و شرعا قبیح بود
 و این بدان مانند که آدمی را گوید طیران کن در هوا
 و در قرآن مجید نیز واقع شده است که **لَا یُکَلِّفُ**
اللَّهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا حای دیگر فرماید که **یُرْسِلُ**

لَیُخَفِّقَنَّ عَنْکُم وَخَلْقَ الْاِنْسَانِ ضَعِیفًا و نیز فرماید
یُرْسِلُ بِکُمُ الْعِصْرَ وَلَا یُؤْخِذُ بِکُمُ الْعِصْرَ و امثال این
 بسیار است ای ابرایم خدا کفر در کافر یا فرستد
 و بگوید که **کَیْفَ تَکْفُرُونَ** و خود خالق باطل را
 و گوید **لَمْ تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ** و ایشان را خود
 دور کند و باز داد و بگوید **کَمْ تَقْتُلُونَ عَنَّا**
سَبِيلَ اللَّهِ ای ابرایم اگر خلق کفر در کافر خدا
 کرده باشد لازم آید که کافر مطیع الله تعالی
 باشد از برای آنکه چون خدا خلق کفر در او کرده
 و از او کفر میخواهد آنچه مراد الله تعالی بود کرد پس
 و نبی عاصی بود برین تقدیر از برای آنکه کافر را
 بایمان امر نمیکند و از کفر منع مینماید و خدا تعالی
 خلق کفر در او کرده و ایمان نمخواهد پس نبی عاصی
 باشد بر عزم شما و کافر مطیع ای ابرایم بنا بر قول شما
 لازم می آید عدم رضا بقضا و قدر خدا از برای

آنکه باجماع رضا بکفر حرام است و رضا بقضا
وقد رخصا واجب پس اگر کفر بقضا و قد رخصا
باشد پس واجب باشد بر ما رضا بکفر و این کفر
ای برایم ازین اعتقاد شما لازم می آید تعطیل حد
و قصاص و روزه شرعی بعامی از برای آنکه اگر
زنا و لواط و دزدی و شرب خمر و خون ناحق
جميع معصيتها از قمار و طنبور و نرد و شطرنج و
اینها که واقع میشود باراده قضا و قد رخصا
تعیین باشد پس جایز نباشد امام و حاکم شرع را
که زجر و منع کند فاعل این اشیاء را و از انچه
مراد خداست از آن باز دارد و امر نماید با نچه
غیر مراد خدا باشد و دیگر لازم می آید که الله
تعالی مرید نقیضین باشد از بزرگان که معصیت
و خود تقدیر کرده و امر نمی زجر و منع نیز بعامی
مراد اوست و او امر باجرء حد و د و تغیر از حد

غیر

پس لازم می آید جمیع بین النقیضین ای برایم
ابو الشعثار روایت میکند که در روزی در مجلس عبد
عباس حاضر کردند و امر کرد بقطع ید او یکی از
حاضران مجلس گفت بغور بالله من قضاء الشؤ
یعنی پناه میگیرم بخدا از قضا ید عبدالله عباس
براشفت و گفت **أَقُولُ لَكَ الْعَظَمُ مِنْ سَرَقَةٍ** یعنی
کنایه سخن تو اعظم است از دزدی از دزدی و
امر نمود تا از مجلس برخیزانند و بفرمود که ویرا
ایضا کردند و توبه دادند و چون هارون
سخن از حنییه بشنید ویرا بغایت خوش آمد که
عبدالله عباس حیدر بود ای برایم اگر خالو کفر
و معاصی الله تعالی باشد باید که فرقی نباشد
ما و میان آنکس که با ما انواع نیکیها کرده باشد
و میان آنکس که با ما انواع ظلم کرده باشد
و جور و اضافت بدیها و جفا کرده باشد ویرا

تقول اعظم من سرقة

تقدیر از ما نیکو نباشد شکر نیکوی کنند ^{مدح}
 وی نیکو نبود بلکه جایز نباشد مذمت کنند ^{بدی}
 بواسطه آنکه اگر نیک کنند فاعل مختار نباشد
 نه بینی که بفعل نیک زید و عمر را مدح بگویند
 پس چون مدح و ذم که وصف فعل است و بهما راجع
 باید که نفس فعل مانع بهما راجع باشد و باین تقدیر
 ارسال رسل و انزال کتب و بهشت و دوزخ جمله
 بی فایده و عبث باشد ای ابراهیم بدانکه این ^{مدح}
 ابلیس است که گفت **رب اغویتی** بدانکه شما
 اهل جبرید برای ابلیس قامت دلیل مینمایند ^{و این}
 و این معتقدات نبی امیه و اتباع ایشان از علماء
 اصحاب حدیث که تابع ایشان بودند از ابلیس ^{فر}
 گرفتند و دین بدنیا فروختند و شما نیز متابعت
 مینمائید آن گروه را چون حسیه سخن بدینجا ^{شد}
 ابراهیم خالک و علماء بغداد و اتباع ایشان یکبار ^{شد}

و فریاد بر آوردند که ای کنیز که چند در ^{مدح}
 اسلام طعن کنی و تردید بود که قصد حسیه
 نمائید هارون بر داشت و گفت ای ابراهیم شرم
 نداری از خدای که کنیز که بدلیل و برهان
 تکفیر شما میکند و از وی عاجز شده اید و سر
 در زیر افکنده و با وجود این با وی خشونت ^{میکند}
 حسیه گفت اگر مناظره و مباحثه ما موجب ^{مدح}
 و کلال خلیفه زمان نشود تا هفت ^{دلیل} قامت
 هارون گفت بگو و بیار آنچه داری حسیه گفت
 ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد لازم ^{آید}
 که افعال اختیاری که صادر میشود اما بجهت ^{قصدا}
 و داعیهها و در فتن و نشستن و خوردن و آشامیدن
 و دویدن و استادن و حرکت دست و پا مثل ^{ان}
 اضطرابی باشد مانند حرکت نبض و غیره ای ابراهیم
 بدیهی است که فرقه است میان حرکات اختیار و

واضطرا دی و هر که عاقل بود حکم میکند بر آنکه
ما قادریم بر کرات اختیار و قادر نیستیم بر پریدن
و با سمان رفتن چنانچه شیخ بهلول علیه الرحمه
با ابوحنیفه در مسئله قضا و قدر بحث کرد و الزام
نمود و گفت بدلیل ثابت میکنم که خیر بر ارباب از قوعا
تر است و از آنجا که بنده را مصلوب^{لا} اختیار میکند
از برای آنکه خیر را بکناره جوی صغیره بر و بر نی
جسته آنکه از جوی بگذرد البتہ میکند رد و اگر بگذرد
جوی کبیر که قادر نباشد بر گذشتن آن اگر بکشد
از اینجا نگذرد پس خرفه^خ فرق میکند میان آنچه قدرت
بران دارد و میان آنچه بران قادر نیست و توانای ابو
حنیفه^ن فرق نمیکند که بر چه چیز قادر و بر چه چیز قادر
چون حسیه این سخن بگفت هارون و یحیی و الکزار
دولت یکبار بچندیدند و ابراهیم از محالته^ن خود
راضی شده بود و دیگر بار حسیه گفت ای ابراهیم

بنده فاعل فعل خود نباشد و فعل الله تعالی
باشد صحیح نبود آنکه کوئی که خداست عفو و غفور
له اگر خداست عفو استی که مشرک نشویم و نمیشویم
و شرک ما بخواست خداست چنانچه میفرماید
سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْرَكُوا
وَلَا آبَاءَنَا وَلَا بَنِينَ یعنی نزدیک باشد
له بگویند انا که مشرک شتوند که اگر خواست
خدا ما شرک نمی آوردیم و نه پدران ما و هیچ بنی
گفت او حرام نکردیم اگر چه این ایه سر زشت کفار است
اما فی الحقیقه نیز سر زشت شماست و شما با کفار
شریکید درین اعتقاد و دیگر آنکه فرمود **وَمَنْ**
يَعْمَلْ سُوءًا يَجْزِيْهِ و جای دیگر میفرماید
وَلَا تَقْلُمُوا ثَمَرَ ذَلِكَ الْخَلْقِ و همچنین میفرماید
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
و جای دیگر میفرماید **وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ**

إِلَّا مَا سَعَى وَجای دیگر واقع است **قَوْلُ الدِّينِ**
كُفْرُوا و جای دیگر آنرا فرمود **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ**
فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَهُ نَجْوَى
إِلَّا مِثْلَهَا و **وَمَنْ لَا يظْلَمُونَ** و همچنین میفرماید
مَا كُتِبَ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و در جای دیگر
 میفرماید **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةٌ**
 و در جای دیگر میفرماید **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا**
فَلْيَنْتَهِ وَفِي آيَةٍ فَعِيلَهَا و در جای دیگر واقع است
إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ شَيْئًا عَظِيمًا و جای دیگر میفرماید
وَمَا تَكُنْ بِظِلْمٍ لِلْعَبِيدِ و در جای دیگر میفرماید
وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ و همچنین
فَرْمُودَهُ که **وَمَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ**
وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ یعنی هر چه
 بر شما از حسنیه پس از خدا دانید و آنچه برسد
 از سیئیه آن از نفس شماست و آنرا بخدا نسبت

نح

نمکنید و امثال این در قرآن بسیار است که
 خدا میگوید **وَأَسْنَدُ بَعَا** و کفر بر بندگان
 فرموده و شیطان گفت **لَا تَغْوِيَهُمْ** **أَخْبِيَهُمْ**
 اگر فعل معاصی فعل خدا بود جایز نبود که بفعل
 خود لغت بر ابلیس کردی و کفایت **وَأَنَّ عَلَيْكَ**
أَعْيُنِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ای ابراهیم اگر آدم علی السلام
 بود گفت **أَنَا ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَنَا لَمْ تَغْفِرْ لَكَ**
وَرَحْمَةً لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و اگر موسی
 بود گفت **رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاغْفِرْ لِي وَكَر**
يُولَسَّ بود گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي**
كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ای ابراهیم جمله انبیاء علیه
 تزیه و تقدیس فعل خود را از الله تعالی گردند
 اگر عصیان عا فعل او بودی توبه چرا بایسته
 کردن ابراهیم محل یافت گفت ای حسنیه
 تو ابطال مذهب خود نمودی چرا که با اعتقاد تو

انبيا معصومند چون از ایشان جرم و معصیت
 واقع نشد چرا قویه و استغفار نمودند بحسب
 خالد بخندید و گفت ای ابراهیم مقدمه اول را
 اثبات کردی و منع دلایل و حجج او نمود که الحال
 شروع در عصمت انبیا میکنی ^{بند} که از خلافت بخند
 حسنه گفت ای ابراهیم این بحث تو موافق آداب
 و دخل توبی موقع است و درین مسئله نیز جواب
 خواهی شنید بعد از اتمام سخن در باب قضا و
 بدان ای ابراهیم که مشرکان قریش حمله میکردند
 چون اسلام ظاهر شد طریق جبر بر طرف شد
 بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهادت
 امیر المومنین علی علیه السلام معاویه و یزید
 و باقی بنی امیه لعنهم الله در زمان خود احیاء آن
 کردند در اسلام و اهل البیت عظام و اصحاب کرام
 او برین اعتقاد بودند چون حسنه سخن بدینجا رسید ^{بند}

فغان از جمله خلاق برآمد و جمله تحسین حسنه
 میکردند ابراهیم گفت ای حسنه این همه را مسلم دانستم
 از آیات قرآنی و غیر آن چون اکثر از تابعین برین
 اند و چنین اعتقاد کردند که بنده مسلوب اختیار
 و تجویز نکرده اند که بنده شریک الله تعالی باشد
 و ازین شرک لازم آید حال آنکه الله تعالی قادر است
 بر قهر بنده و اعلام و مثلاً اگر سلطان و الی کرد
 شخصی را بعضی بلاد و ان والی در آن بلاد ظلم کند
 و غارت کند مسلمانان را و سلطان را ممکن باشد
 که انچه غیر حق گرفته باشد بازستاند چگونه لازم
 آید شرکت او با سلطان و چون توان گفت که او
 شریک سلطان است حسنه گفت ای ابراهیم احکام
 و احادیث حضرت رسالت پناهی جمیع دلائل عقلیه
 معطل و ضایع میکند اری و نادیده و ناشنیده
 انکاری که بعضی از تابعین چنین اعتقاد کرده اند

ای برائیم اعتراض کردی در باب عصمت انبیا
 اعتقاد من در انبیا و اوصیا ایشان چنانست که
 جمله معصوم و مطهر اند از جمیع معاصی و احوال
 که جمله انبیا و اوصیا ایشان معصوم باشند از خطا
 و گناه و فراموشی از ابتدای طفولیت تا انتهای
 زمان نبوت و وصایت زیرا که ایشان امین خدا
 چگونه جایز بود که در مقام انقیاد شیطان که
 ارذل موجودات و ابعث مخلوقات از جناب کبریا
 شوند پس شیطان را نباشد از ایشان و اگر از
 ایشان افعال شیطان صادر شود طبایع ایشان
 انقیاد و متابعت ایشان مستقر کرده پس فایده
 که متابعت و رغبت است مختل کرده باید که نبی
 و اولاد باشند از سائر ائمت در تدبیرات و سایر کلمات
 و از معصیت صورت و معیوس منزه و مبرا باشند در
 و امتهات الوعیبی که سبب قدح فرزند نباشد

و طریق علم به نبوت و ولایت نسبت باشخاص مختلفه
 بعضی از کمال مناسب و صفات محتاج بخبر نشوند
 لیکن جمهور ناس احتیاج بخبر دارند و معجزه امری
 گویند که بیرون باشد از قدرت جمیع مخلوقات
 و مقادیر دعوی نبوت بود بدان ای برائیم که کمال
 بسیار انسانی در علم بمبدأ و معاد است چنانچه
 مقتضای عقلی و نقلی است و علم بمعاد حاصل
 نشود مگر بنقل و اکثر نقلها بواسطه آنکه تعقل
 تاویل داد و افاده یقین نکند پس بعایت الهی
 اقتضا نمود که شخصی معصوم که بر اقوال و افعال
 او اعتماد بود تا مقصود الهی از قول شارع و مقصود
 شارع باعلام و وصی و نایب دهر کرد ای برائیم
 از غیر معصوم جایز بود که عصیان واقع شود و
 هرگاه که انبیا و اوصیا مرتکب معاصی شوند از جمله
 معاصی کذب بود پس احتمال داد هر چیزیکه نبی

گوید دروغ بود پس نماند بر امت یا وثوقی و اعتماد
 بر قول نبی و امام و ثابت شود عصمت امام نیز نقل
 یا بطریق اعجاز باید که نبی و امام را ابا و امهات^{بالت}
 باشند از دنیا و زحمات مثل آنکه حایل
 و حجام و سرکین کش نباشند و باید که نبی و امام
 متصف نباشند بصفات ذمیه مثل حققت
 و جهل و حسد و غلظت و بخل و جنون و حرص
 بودیا و اقبال دینوی و معلول نباشد مانند
 برص و جذام و بمرض مبتله گرفتار نباشند و بد
 کذاب و قبیح نشوند و خدا تعالی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ای ابراهیم
 بدانکه واجب است که امام افضل و اعلم و ارشد و ورع
 و اتقی و سخی و اشجع و اقدم اهل زمان باشد عقلاً
 و سمعاً چرا که تقدیم مفضل بر فاضل قبیح است
 و سمعاً چرا که مفضل محتاج بود با امام و دیگر

میفرماید

و تسلسل لازم آید و امام باید که از جمیع خلق
 مستغنی بود در علم و منصوص علیه بود یعنی من
 عند الله و رسول تعیین شد باشد و بدانکه هر
 الله و رعیت و امت او را نصب کند و باز او را عزل کند
 کرد امامت نشاید و امام باید که منصوب
 از خدا و رسول بود تا خلق در متابعت او همراه
 و باید که معصوم بود چرا که بغیر معصوم نمیتواند
 له اگر معصوم نباشد ظالم بود و حضرت پروردگار
 میفرماید **لَا يَمُنُّ إِلَّا عَهْدُ الظَّالِمِينَ** چون چنین
 سخن بد بخارسانید لزوم دارد که اگر شنید افتاد
 چرا که وی دعوی خلافت میکرد بغیر حق و ازین
 یکی در وجود نبود یحیی بن خالد در یافت روی
 با بر ایم کرد و گفت ای ابراهیم کویاحیات از تو مفارقت
 کرد چرا که از کسی بزیربنیائی و مذهب جنیه اختیار
 نکند چون ابراهیم از اطراف کنایات شنید گفت

درین بایه که صریح قرأنت که خدا سبعا امر کرد آدم
و حوّا را و گفت **يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ**
وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ
الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ای حسنه بلا شك
از آن کدم خود دند و از ستمکاران کشتند حسنه
گفت ای ابراهیم بدانکه منی نمودن خدا تعالی امر آدم را
منی تحریمی نبود بلکه منی تنزیهی بود منی تحریمی آن باشد
که بارتکاب آن مستحق ملامت و عذاب آخرت باشد
و منی تنزیهی آن باشد که بارتکاب آن از فایده و ^{مصلحت}
که در آن باشد از خود فایده باشد اما بدان
ملامت دنیا و عذاب آخرت نباشد پس اگر آدم علیه السلام
ترک تناول آن درخت کردی مستحق زیاده توای و الطاف
شده و چون نکرد مستحق عقاب نشد ابراهیم گفت
چنین بودی و ای از ظالمان نبود و خدا سبعا میفرماید
فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ حسنه گفت ای ابراهیم بدانکه

ظلم وضع شئی بود در غیر موضع خود یعنی نهادن
چیز بودند در جای خود پس کردن چیز در جای
کردن و ناکردن در جای کردن وضع شئی در غیر
موضع باشد تا مرتکب کردی و از آن اجتناب
نکردن همین حکم دارد پس ظلم باشد چنانکه
در حق بوستان گفته **وَلَمْ تَطْلُمْ مِنْهُ شَيْئًا**
یعنی از آن میوه که هر سال می آورد هیچ چیز کم
نکرد پس معنی **مِنَ الظَّالِمِينَ** این باشد که
از آن کسان باشد که به حفظ نفس خود اکتفا
که گردانیدند ابراهیم گفت ای حسنه آدم
و حوّا چرا گفتند **رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ**
تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
چون تو میکوی که ایشان ترك مند و بی کرده و
نبود حسنه گفت که ابراهیم ایشانرا اعتراف داد
بظلم بر نفس خود و بخشش خواستن و امر از شرط

از خدای دلیل نکند بر کنه زیر که بمعنی **لَا**
 وفوت منفعت که از ایشان شد و رحمت و غفران
 طلب کردن عبادت است که بدان مستحق ثواب
 کردند و این دلیل نبود بر آنکه ایشان گناه کردند
 و رسول صلی الله علیه و آله فرمود است که انا
 استغفر الله فی کل یوم سبعین مره یعنی
 من هر روزی هفتاد بار استغفار میکنم و رسول
 صلی الله علیه و آله راهیچ گناهی نبود دیگر طاعت
 انبیا و اولیا آنست که طاعت بسیار خود را **نکند**
 دانند و اندک ترک و بی ادبی وستی انا عظیم شد
 و جرم بزدک شناسند و اگر چه از ایشان هیچ
 گناهی در وجود نیامد باشد از برای تذلل و
 خود را مجرم و خافی خوانند پس اعتراف ایشان بظلم
 و اقرار ایشان بگناه و استغفار ایشان دلیل نبود
 بر گناه ایشان ابراهیم گفت ای حسنه چون چنین

من

بود ادم را بحاصی و غاوی نشاید خواند و خدا
 سبکی میفرماید که **وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى**
 حسنه گفت ای ابراهیم اکثر آیات قرآنی و فرقی
 بقول رسول خدا و اهل بیت و اصحاب کبار او
 مامولست و بظاهر آن حکم نتوان کرد بدانکه
 عصیان مخالفت است و مخالفت چنانکه در ولایت
 باشد درمند و باین باشد و در ادب نیز باشد
 اما بمخالفت مند و با و ادب مستحق ملامت و عقاب
 نباشد و غوایت در این بمعنی گمراهی نباشد بلکه
 بمعنی جبنیت و بی بهره ماندن است یعنی مخالفت
 کرده و بر اهل آن فرمودیم و از ثواب آنچه بوی
 بودیم بی بهره ماند و از اضرایع کرده و غوایت در
 اشعار عرب بسیار آمد ابراهیم گفت ای حسنه
 چون ادم و حوا معصیت نکردند چرا ایشان را بر
 کرده از بهشت بیرون کردند و بر زمین فرستادند

حسنه گفت ای ابراهیم ادم را از برای خلافت
 زمین آفریده بودند چنانکه میفرماید **إِنِّي**
جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً و اگر ادم ازان در
 تناول نکردی ویرا از بهشت بیرون نکردی و بر زمین
 نفرستادی از برای خلافت زمین پس بیرون کردن
 وی از بهشت و برهه کردن عقوبت و کتاه شدن
 زیرا که عقاب رنجی باشد که بغیر رساند بر حقا
 و امانت و بیرون کردن بنابر مصطفی صلی الله علیه
 بود چنانچه در ویش رنجوری بر حسب مصلحت میسر شد
 بر سبیل عذاب ابراهیم گفت ای حسنه چه گوی
 نوح علیه السلام که وی دعا کرد تا خدا نیکی قوم
 ویرا هلاک کرد بفرق طوفان نوح پشیمان شد
 ازان دعا کردن پس ازان نام ویرا نوح گود نهاد
 ازان نام ویرا عبد الله الاعلی بود چون حسنه این
 حکایت بشنید بخندید و گفت ای ابراهیم این حکایت

مستمر بود

برخلاف قرائت که میفرماید **يَا نُوحُ قُلْ هَاجِرًا**
وَلَا تَأْكُلْ مِمَّا كَثُرَ حَيْثُ لَا تَأْكُلُ و قوم بعد ازین به
 پانصد سال غرق شدند و نام او نوح بود
 کذب اول ثابت شد اما آنکه گفتی پشیمان شد
 از دعا کردن **صَلَّى** از دعا و حال بیرون نیت قوم
 نوح مسلمان بودند و نوح علیه السلام دعا کرد تا
 این غرق شد **صَلَّى** این خود کفر عظیم است که شیخ
 المرسلین دعا کند تا عالم طوفان گیرد و چندین
 هزار مسلمان هلاک شوند و اگر کافر بودند
 نشاید که نوح ندامت خورد بر هلاکت دشمنان
 خدای و رسول او و خدا نیکی در حق او و ادم علیه
فَرَمَوْا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ
 حسنه گفت ای ابراهیم حقیقت مذهب باین نوع
 منخرفات ثابت نمیشود و من این مهملات را بسیار
 شنیده ام و از غیر تو بداند که نبی امیه و اتباع ایشان

بلکه انهایی که قبل از ایشان مقصد امر خلافت
 و امامت شده بودند بظلم و تعدی با آنکه ایشان را
 از مسیح ممر استحقاق آن نبود اکثر اوقات از ایشان
 ظلمها و فسقها بظهور می آید بر مسائل دین جاهل
 و از احکام فرقانی غافل بودند و بعضی اوقات از حیث
 امامت خلافت می کردند و باز قطع نماز کرده و اظهاری
 جنابت کردند و بعضی اوقات مست و سیهوش امامت
 کرده نماز صبح را چهار رکعت می گذاردند و مثل
 این افعال که اگر جمیع قبایح ایشانرا تعدا دینمایم
 موجب ملامت خلایق کرده و چون بعضی از اهل بیت
 یا جمعی از صحابه که با که بصفایمان موصوف
 بودند ایشانرا فضیحت و ملامت می کردند و اکثر
 اوقات خلایق ایشانرا سزدنش می نمودند از برابر
 دفع ملامت از خود و اتباع خود این کفر و زندقه
 بخدا و رسول نسبت کردند و جمیع انبیاء را که

معصوم و مطهرند هر یکی را بعضیتی و ذلالتی
 و خطائی متهم کردند بظواهر قرآن عمل کرده
 بر صحت تاویل فاسد حدیث وضع کردند و عقلا
 بمیزان نقل نهادند و جمیع آیات قرآنی را بر طبق
 احادیث موضوعه تاویل کردند و چون
 مهارت دفع شیبه پیدا داشتند و طلب علم
 نمی کردند بتقلید یا بمثل آن قناعت می کردند
 و قوت تمیز نداشتند میان طبع و هوا و میان
 عقل و رضا و بعضی بر غیبت جانی مگذار و حکومت
 و اعتبار پنج روزه ثواب ابدی و عقاب سیرمندی را
 بنظر درنیاوردند و بعد از رسول صلی الله علیه و آله
 بسد و دویست سال مذهب وضع کردند و
 مقلدان بنیادین و ملت بر نشو و نما می نهادند
 و بر طریق انصاف در تتبع و طلب حق سعی ننمودند
 و بدین قدر قناعت کردند که انا و جدنا

اَبَاءَ قَاعِلَى اُمَّةٍ وَانَا عَلَى اَنَارِئِم مِهْدُونَ
 تاحق تعیاد در جواب شما گفت اَنْتُمْ وَاَبَاءُكُمْ
 فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ و بعضی تعلیم معلم قناعت
 کردند و از سر انصاف تفحص خونکر کردند که
 مذهب دیگر چیست و چه میگوید تا موازنه
 کنند میان اقوال و بنظرشافی و عقل کافی طریق
 اختیار کنند و مع هذا هر یکی دعوای انا مع الحق
 میکنند قوله تعیاد **كُلٌّ خَرِبَ بِمَا كَذَّبُوا**
فِرْعَوْنَ بدان ای براهیم که حق جز یکی نباشد این
 مذاهب و دلیل برین اشارت از صاحب شریعت
 انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و اله که سَفَرُ
 اُمِّي عَلَى ثَلَاثَةٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً و احدی منها
 نَاجِيَةٌ وَاَلْبَاقِي هَالِكٌ فِي النَّارِ یعنی پیمبر
 صلی الله علیه و اله فرمود که زود باشد که
 امتان من متفرق شوند به هفتاد و سه فرقه

یکی ناجی باشد و باقی در آتش شمععی از اصحاب
 گفتند یا رسول الله ان فرقة ناجیه کدام اند
 فرمود که آنچه من بر ائم و اهل بیت من برانند
 انا فرمود **مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوْ**
مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَّى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ بدان
 ای براهیم که جمیع ائمت بر صحت این حدیث متفق
 اند و جمیع اهل بیت و اصحاب رسول صلی الله
 نه معتزلی بودند و نه حنفی و نه شافعی و نه مالکی
 و نه حنبلی و بلا شک فرقه واحد ان طایفه اند
 که پیرو رسول و اهل بیت اویند جهت آنکه مثل
 اصول معتقد ایشان میان جمیع مذاهب است و
 فرقه ازین فرق جزر متوانند کرد که ناجی اند
 این طایفه که پیرو اهل بیت اند علیهم السلام
 بدان ای براهیم که مرا از قتل وقع شما باکی نیست
 و خائف نیستم و بحیات پنج روزه قید ندارم و همیشه

طلب شهادت از خدای میکنم و امروز صریحاً و درو
سنتربیان میکنم که بر خلیفه زمان ظاهر که در وارانیکه
شما میگویند و بیشتر از شما میقتد که جمله شقاوت
اشقیاء و کفر و فسق و خیر و شر بتقدیر و اراده است
و بنده را اختیار نیست میخواهید که اصداً و خلیف
اصحاب ضلالت که ظلم بر اهل بیت رسول صلی
علیه و آله کردند چون غصب امامت و خلافت و غصب
فدائ و ایذا و از رسیدن النساء و ایذا صحابه کبار
و زهر دادن جگر کشته رسول امام حسین علیه السلام
و قتل امام حسین علیه السلام و اولاد احفاد
و اصحاب آنحضرت و باز گرفتن جنس از اولاد رسول
خدا و محاربات باین عم و برادر و وصی رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و اخرج ابی ذر غفاری و ایذا
عبدالله مسعود و سوختن مصحف و قتل عمار را
و چندین از اصحاب کبار و نجیبین بر در خانه انداختن

و کعبه را خراب کردن و قتل مسلمانان در مدینه
رسول الله صلی الله علیه و آله کردن و چندین از او
لاذ احقاد رسول الله صلی الله علیه و آله را بقتل
رسانیدن و چندین هزار بدعت و فساد و ظلم
از ایشان بوقوع آمده که زبان بیان از تعدیل
و احصاء آن قاصر است از این جهت اصحاب کبار
و محبتان و شیعیان اهل بیت رسول و مخصوصاً
و مخلصان و تابعان آنحضرت که بصفتایمان
موصوف بودند ایشانرا ملامت میکردند و بطن
خفی و جلی نوازش میفرمودند و بر فعال فجیه ایشان
طعن میکردند و در شتمها کرده تحویف از خدا
و رسول خدا و عذاب و نکال وی نمودند و
از برای دفع ملامت از اصحاب ضلالت و تنقیح
افعال و کردار شیخین و باقی خلفاء بنی امیه و
مطاوعت و تشنیع اهل عالم بر افعال ذمیه و کفر

و بدع ایشان این معتقدات و بدعتها وضع نمودند
 و گفتند که بند فاعل خود نیست و جمله فعل الله
 تعالی است و خدا اینچنین خواست و اینچنین تقدیر
 کرده در ازل ازین سبب اسناد معصیتها را بایشان
 کردند و معصومان را بعلت کذب و فسق و جور و جفا
 ناشایسته متهم ساختند و شما نیز پیر و نمودید
 و میمانید انکروه را و اگر کسی گوید که عصمت در
 و امامت شرط است بدلائل عقلی و بمقتضای آیت
 وَ اِذْ بَتَلٰی اِبْرٰهٖمَ رَبُّهٗ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهَنْ قَالَ لَیْسَ
 جَاعِلٌ لِّلْكَافِرِیْمَ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ دُرِّیْ قَالَ لَا
 یُنَالُ عَهْدُ الظَّالِمِیْنَ خذنا بیعنا ابراهیم علیه
 السلام را گفت که ترا امام میگردانم ابراهیم علیه
 السلام گفت دعا کرد و از ذریه من که لا یقوم
 باشد امام گردان الله تعالی فرمود لا یُنَالُ
 عَهْدُی الظَّالِمِیْنَ یعنی عهد من که امامت

بظلمان نمیرسد الله تعالی از امام نفی ظلم نموده
 و ظالم بر دو قسم است ظالم نفس خود و ظالم غیر هر که
 از آن هر دو ظلم منفرد باشد معصوم بود پس در امت
 عصمت شرط بود و بمقتضای آیت اِنَّ الشِّرْكَ
 لَظُلْمٌ عَظِیْمٌ مشرک را توبه کند لا یؤمن منصب و
 تبه امامت نباشد اگر کسی برین اعتقاد بود و بر
 را فظی خوانند و قتل ویرا واجب دانند و پیر و میمانند
 سنت معاویه را و خود را به پیر و پیغمبر و اسم سینه
 داشتند داده اید و جمیع انبیاء را در مقام و کمر فرستاد
 و نجاری آرید و اگر کسی را بر این اعتقاد نبود تکفیر و
 میکنند چون حسنه را آتش محبت مشتعل شد بود و
 مسند فصاحت و بلاغت نشسته لا یقطع در
 مخالفان و عصمت و طهارت اهل بیت امامت دلیل
 می نمود هارون و اتباع و میرا رزه بر اعضا افتاده
 از قبایح ناشایست خود همگی سر در زیر افکند و میخوردند

برایتان ثابت است که اهل بیت و سایر بنی هاشم
حشمت نموده اند و شمشیرها برهنه شدند در آن روز
که عایشه و عمر بنحو است که ابی بکر در حرم رسول خدا
صلی الله علیه و اله دفن کنند و زبیر و سایر بنی
بر کدر حرم رسول درآمدند آغاز حرب و جدال کردند
تا آنکه عباس رفت بخد مت امیر المؤمنین علی علیه السلام
و گفت یا علی امر و بازنداری بنی هاشم را ازین خانه بیرون
شود و فتنه خسبید بیدار شود حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام خود بیرون آمد با فک بر بنی هاشم
زد و گفت که والله شمشیر از نیام بیرون نیارم
نکنم باین طایفه و من بایر ما مودم از جانب خدا و
رسول و که حرب نکنم و در خانه صبر و قناعت گیرم و
ایضا و جفا ایشان نمایم تا آنکه حق بکمرگز خود قرار گیرد
و هرگاه که چنین باشد که من صبر بکنم و ایشان را
نکنم شما بلا شک کشته شوید و شما اندکی مرده بماند

صبر کنید و بگذارید و مکه دفن کنند این ظالمان
و عناد بلیشه درین حرم شریف و حال آنکه نخواهند
گذاشت ملائکه نقاله آن مرتد خبیث را درین مقام
شریف بنی هاشم چون از حضرت امیر المؤمنین علی
این حکایت شنیدند دست بستند و هر یکی بجای خود
رفتند ای ابراهیم این ظلمی که کفر محض است و مخالف
امر الهی و غصبت حرم حضرت علی علیه السلام از فضائل
ابی بکر و عمر میثمی ای ابراهیم نه ابی بکر و عمر و
درها بود و در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله
هر یک از در خود آمد و شد میکردند بخد مت
رسول خدا صلی الله علیه و اله امر الهی است که در
جمله بر آورند لا در علی و رسول صلی الله علیه و اله
درین باب هیچکس از خلاف نیت و این بر جمیع خلق
ثابت است اگر بیان فضیلت کینه این فضیلت را
بیان کن کذب علی ثابت است ابراهیم عوفی منعزل

سر در زیر افکند شافع گفت ای حسنه انچه در
اخبار عمار رسید آفت که عایشه و حفصه ^{ان} موضع
را بمهر خود گرفته پدران خود را در انجا دفن کردند
تفت درین مسئله نیز عمل بمذهب تو می کنم بدانکه
چون پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت نمود از دار فنا
نه زن در حباله زوجیت او بودند و یکی دختر که
حضرت فاطمه بود صلوات الله علیها و یک هم که از عبا
بود هر گاه که آن خانه را قسمت کنیم بمذهب تو که
مخالف مذهب رسول و اهل بیت است نصف مربع
ان نصف دیگر میرسد بحضرت فاطمه علیها السلام
پس باقی ماند از من دیگر از خانه قسمت کنیم ^{در میان}
نه زن بد و زن که عایشه و حفصه اند شاید که
یک وجب زمین بایشان نرسد ابو یوسف سر در
زیر افکند و هارون خدیگه غاز نمود و زکریا و یحیی
دولت خود کرد و گفت ای پادشاه من ندیدم مثل

این کنیز محقق و مدفعی حسنه گفت ای معاندان
بی شرم یا شما عالمید بر قضا یا نمی که واقع شد و ^{ظلمها}
که آبی بکرو عمر واقع شد در آنکه عایشه در حال حیات
رسول خدا صلی الله علیه و آله چند مرتبه مخالفت رسول
خدا نمود و فاش کرد سر رسول خدا را با اتفاق ^{حفظ}
و اگر از رو انصاف سوختیم بخوانید بر شما روشن کرد
آنکه حفصه در حال حیات رسول خدا در مقام نفاق
و عناد بودند پدران خود را بظلم و تعدی در حرم رسول
خدا دفن کردند و بعد از آن عایشه خود را آراسته
از خانه بیرون آمد و با اتفاق طلحه و زبیر و بعضی از ^{مناقب}
صحابه لشکرها جمع کرده متوجه بصره شدند با امام حق
و خلیف خدا محارب نمود از هر کس رعدی که در حالت
حیات رسول بار رسول و اهل بیت داشت و حکم الهی را
بتعطل گذاشت نادیده می نداشتید انکاشت چنانچه
خدا تعالی میفرماید وَاقِمِ الصَّلَاةَ وَآتِ الزَّكَاةَ

واطعن الله ورسوله وجميع من يفر ما يد يا
 نِشَاءُ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ فِي فَاكِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ لِنُضْا
 لَهَا الْعَذَابَ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ
 يَسِيرًا وجميع اهل اسلام در صحبت ابراهيم
 متفق اند كه رسول صلى الله عليه و آله فرموده يا علي
 حَرْبُكَ حَرْبِي تَمْلِكُ بِيَمِينِي أَنْ كَافِرُهُ مَلْعُونٌ وَأَنْ
 مُنَافِقُهُ مَطْعُونٌ وَأَنْ عَدُوَّهُ رُسُولٌ يَا عَلِي
 بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَرْبُ مَنْ يُوَدِّي سَبِيَّيْ
 جَهَنَّمُ أَيُّهَا بَرَاهِيمُ وَابْنُ شَافِعٍ وَابْنُ بُوَيْسٍ فَانْطَلَقَا
 وَعَمْرٌ مَرْتَكِبٌ خِلَافَتُ شَدِيدٌ بَاتِّفَاقٍ جَدِيدٌ فَاسْقُ
 مُنَافِقَانِ صَحَابَةٍ بُوَدُّدُوا وَبِرْغَمِ شَأْنِ إِمَامٍ بُوَدُّدُوا وَعَلِي
 ابْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيُّ رَسُولٍ وَخَلِيفَةُ وَرَادٍ خَضِرٍ بُوَدُّدُوا
 جَمِيعٌ خِلَافَتُهُ بُوَدُّدُوا مِنْ بَيْنِ رِجْلِ إِبْرَاهِيمَ وَنَصْرُ حَضْرَتِ
 رِسَالَتِ نَبَاهِي وَاجْمَاعِ أُمَّتِ اسْتِ وَخِلَافَتِ كَيْمِيَّةِ
 الْبَابُ كَهْ مَخَالِفِيهِ رَحْمَةُ خَلِيفَةٍ جَاهِلِيَّةٍ مَبْدُ

واعلم واشجع واتقى واورع واقرب واسخى وازكى
 اعتقاد داريد و خداي تعالي بر عصمت طهارت و بي
 داده در آيت طهيرا در باب ديكران اجماع جميع
 بيت است و اتفاق اصحاب كبا ردين دار كه رسول
 خدا در فضائل ايشان مبالغات فرمود بزرگ شما كه
 مخالفين مثل سلمان و ابى ذر و مقداد و عبد
 مسعود و عبد الله عباس و خالد بن سعد العاص
 و ابى بن كعب و جابر انصاري و سعد عباد و قيس
 بن سعد و مالك اشتر نخعي و ايوب انصاري و محمد
 ابى بكر و باقى ديكر كه سخن ايشان در اين سند است
 و همچنين فضيالت كه پير و اهل بيت اند متفق
 در آنكه ابى بكر و عمر و عثمان منافق بودند در حال
 حيات رسول خدا كافر شدند و كافر از دنيا رفتند
 پس ابى براهيم على بن ابي طالب كه با اتفاق موافق
 و مخالفت خليفه خدا و وصى رسول و امام خلا

بوده باشد دینی که بخلاف خدا و رسول صلی الله علیه و آله خود را آراسته پیر و نمد و لشکریا
حق محادیت نماید با اتفاق جمیع اهل اسلام کافر و
ملعون است ^{و در جهنم خواهد سوخت} ابو اهییم
گفت ای حسنه شرمی بداد اگر چنانچه کسی در خواب
بیند که قدم رسول خدا بجای وی رسید انکس را
مغفرت است و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که هر کس من جلد من کرده باشد آتش و زخ بروی
حرام گردد عایشه و حفصه که سالها در از مخا
مدخوله رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشند
چگونه حکم کنی بر کفر ایشان و چگونه در زخ باشند
حسینه گفت ای ابراهیم من خواب و همدم بودن و ملاقات
و مخالفت رسول خدا محلی موجب غفران و خلاصی
از نیران خواهد بود کسی که بدل و زبان با او
آورده باشد و بر رسول و اهل بیت او منافق نبود

کفر و نفاق را جمع کرده بعد از رسول صلی الله علیه و آله
با اهل بیت او این همه فضیحت بکند ای ابراهیم نوح
علیه السلام شیخ المرسلین بوده و پیغمبر ابو
الغرم و لوط پیغمبر مرسل بودند و این دو پیغمبر بزرگوار و
نان ایشان منافق بودند و این هر دو این دو پیغمبر
فرزندان داشتند و حفصه و عایشه از رسول خدا
فرزندان نداشتند و زن نوح را اولو الغرم نام
بود و زن لوط را و اله و والعه و امه نیز گفتند و
ایشان زنا و فجور واقع نشده با اتفاق و کناه ایشان
همین بود که سر شوهران خود فاش کردند بر قوم
و از اسرار ایشان خبر دادند و حضرت پروردگار
میفرماید در قرآن مجید که ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مَرَاتٍ نُّوحٍ وَاِمْرَاةٍ لُّوطٍ كَاتَا كَتَّ
عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ
يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَا ادْخُلَا النَّارَ

مع الدخيلين مضمون و مدلول این کیت کیم
 اینست که زن نوح وزن لوط که در تحت زوجیت
 این هر دو بنده بودند و از ایشان خیانت بظهور
 رسید و خداوند تعالی بطریق تمثال میفرماید
 که آن دو پیغمبر بزرگوار بفریاد ایشان نرسند و
 ایشان نکنند و گویند ایشان را یعنی آن دو زن را در
 دوزخ داخل شوید تا آنکه درد دوزخ میشوند با
 کافران دیگر ای بر ایم باین منخفات و مهملات
 بنوت و امامت و خلافت راضا یغ نتواند گذشت
 این فضالوح و قبایح از زن نوح و لوط کجا افتاد
 که بعد از رسول صلی الله علیه و آله خود آرا
 برشت و سوار شود و لشکرها کشد و با وصی رسول
 خدا **باید** و با این عم و بی سببی مجاز بفرماید و چند
 هزار مومن و منافق کشته شوند و بعد از آن بدو
 حوز را بظلم و تعدی در حرم رسول صلی الله علیه و آله

۷
 دفعه و بعد از آن بر آتش سوار شوند و خانه مدینه
 را در پیش انداخته با اتفاق بعضی از منافقان بنی امیه
 صند و قوام حسن را تیر باران کردند و نگذاشتند
 که فرزند رسول صلی الله علیه و آله را در خاک
 دفن کنند چنانکه حضرت امام جعفر صادق علیه
 السلام میفرماید که **تَحَلَّتْ بِحُلَّتِ** و آن عشت تَقِيلَتِ لِلتَّبَعِ
 مِنَ الثَّمَنِ وَفِي الْكُلِّ لَطْمَةٌ تَصْرِفُ یعنی بر آتش
 سوار شدی و با امام حق و ولی خدا مجاز گردیدی
 و فرزند رسول خدا را تیر باران کردی و اگر زننده
 میبودی بر قبیل هم سوار میشدی و ترا در میان
 زنان تسعی از ثمن میرسید در حق جمیع ایشان طمع
 و بناحق تصرف نمود ای بر ایم هر که در کفر
 عایشه معاتبه کند بلا شک اقرار بخدا و رسول
 و قیامت و حشر کرده و در آن هیچ شکی نبوده ای
 چون بر حقیقت عایشه عارید اطلاع یافته و دانستی

که مدقون بودن ابو بکر و عمر و حرم رسول خدا
 محض ظلم و عناد و کفر و فساد است دلیل دیگر بسیار
 آنچه در این ابراهیم گفت ای حنیه حضرت خداوند
 جل و علاه در غار ابی بکر را مصاحب رسول
 و او را از ان فضایل حاصلت حنیه گفت بخدا
 که ای بکر را درین غار هیچ فضیلتی و منزلتی
 بلکه از ظاهر آن فضیلت و وعده ایمان و رسول
 ثابت است بیان فرمائی ای ابراهیم که آن فضیل کدام
 ابراهیم گفت که کلام ناطق است بدین که **إِلَّا
 تَتَصَرَّوْهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا أَخْرَجَهُ الدِّينَ كَفَرُوْهُ**
ثَانِي أَتَيْنَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ
لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ
وَأَيَّدُوْهُ بِجُنُودٍ كَمِ تَرَوْنَهَا اول همراهی وی با رسول
 صلوات الله علیه و اله که اگر کسی از وی بیشتر دوست
 داشته آنکس را بر وی با انیس و جلیس و بود فضیلت

بحید

آنکه خدا شایسته ویرا صاحب رسول صلی الله علیه و اله
 خوانده فضیلت سیم آنکه خدا و رسول او را محزون
 توانستند و از برای دفع حزن خوف و بیم و گشتند
 و لا تحزن یعنی نمکین مباش فضیلت چهارم آنکه
إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا مطلقا جمع گفت یعنی خدا با ما است پس
 معنیش این بود که خدا با رسول و ابو بکر بود و آن
 حنیه این کمال فضایل است که از یک ایه ای بکر
 را حاصلت چه کوی درین فضایل حنیه بخدا
 و گفت ای ابراهیم جواب بشنوید آنکه این فضیلت
 است که بدینها چشم عوام را می پوشند انهای
 له ایشان دیده بصیرت بود و عقل کامل بدین
 از راه نروند و بدین مناقب کی را افضل امت
 نگویند و بر معصومان خاندان مقدم ندارند
 فضیلت اول که بیان کردی که رسول صلی الله
 ابو بکر را بر آن با خود برد که از هر کس پیشتر میداد

والله غلط گفتی و انهایی که این اعتقاد کرده اند
 غلط کرده اند ای ابراهیم جبرائیل علیه السلام
 بر رسول صلی الله علیه و اله آمد و رسول را گفت
 که گفتار قصد قتل تو کرده اند باید که امشب ^{صبح}
 اصحاب تو بیرون نیایند و امر الهی چنانست که علی
 بن ابیطالب علیه السلام را که برادر باجان برادر
 بجای خود خوابانی که کسی که جان خود را از بر تو
 فدا میکند اوست و خود متوجه شو بفلان غار
 باشد رایطی چند که مشهور است چون شب نزدیک
 شد رسول خدا اصحاب را طلبیده امر کرد که
 امشب هیچ یکی از اصحاب با حقان نباید که از خانها
 بیرون نیایند که خدا یزاد بر این مصلحت است
 چنانکه متوجه خانها شدند با هر حضرت رسول
 بعد از آن برادر و وصی خود را طلبیده گفت یا
 امر الهی شرف نفاذ یا غیبه که تو جانی من بخوابان

از شر کافران محفوظ و محروس بوده باشم که از شهر
 مدینه فرار نمایم و بفلان غار بروم این سخن اصلا
 بر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کران
 نیامد و از روی محبت و اخلاص گفت که هزار جان
 فدای تو باد تا با وجود صغر سن خائف و هراسان
 رسول خدا او را در بغل گرفت و رو بسید ^{کرم}
 بسیار کرد و گفت ای علی ترا بخدا می سپرم و برای
 خود خوابانید و برفت چون پاره راه برفت دید که
 شخصی از برابر من ^{چون} ایستاده حضرت توقف فرمودند
 نزدیک رسید که ابو بکر است گفت ای ابی بکر
 من حکم خدا بشمارسانیدم و گفتم که شما از خانها
 خود بیرون نیامید چرا مخالفت حکم الهی کردید گفت
 یا رسول الله دلم از برای تو خائف و هراسان بود
 که در خانه قرار گیرم آنحضرت میخیر باند بواسطه
 آنکه حکم الهی نبود که کسی با خود بغار برود ساعت

فدای حکم الهی
 نفس رسول

جبریل علیه السلام در سید و گفت بخدا که اگر
اورا بگذاری کفار راه گرفته از عقب تو میانند و ترا
بقتل رسانند پیغمبر صلی الله علیه و آله بالنظر و را
با خود برد و در غار داخل شد ای ابراهیم ابوبکر
مخالفت خدا و رسول نموده از خانه پیرون آمد و این
نوع که من بیان کردم اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله
بالضرورة اورا برد که مباد ابدست کفار گرفتار شود
و دیگر بدان ای ابراهیم که حضرت پروردگار از نفاق ایشان
و یارانش پر رسول خبر داده بود و بعد از رسول از ایشان
هر چه واقع شد فی بود نسبت باهل بیت علیه السلام
و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از وی ایمن نبود ضرورت
اورا با خود برد و آیه یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ
فِي قُلُوبِهِمْ و چندین آیه دیگر در باب نفاق ایشان
نازل شده ای ابراهیم رسول صلی الله علیه و آله
مُسْتَعْنَى بُوَد از جلال و انیس و انش و بحضرت



دکار بود و جبرائیل علیه السلام انیس و جلیس
وی بود جنوا که تر و نهها شاهد این حالت
ای ابراهیم انکه گفته که وی را صاحب رسول خوانند
بدانکه محمد و صحبت او را هیچ شرفی و فضیلتی حاصل
نمیشود و در آن صحبت دفع ضرر از رسول صلی الله علیه و آله
علیه و با اعدای دین محاربه و مقاتله نکرد
و از هیچ رهگذر اعانت رسول نتوانست که چنانچه
از دیگران در قصص تواریخ مذکور است از وی
نیز بود و دیگر در قرآن صریح واقع شد که کافر
یا مؤمن صحبت میباشد و کافر را صاحب مؤمن
خوانند چنانچه میفرماید که قَالَ صَلَاحِيهِ وَهُوَ
يُجَادِرُهُ الْكَفَرَتِ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ
ثُمَّ مِنْ نَظْفَةٍ ثُمَّ سَوَّيْتُكَ رَجُلًا و دیگر
انکه زن نوح کافر بود و صاحبه بوده و همچنین
زن لوط کافر بوده و او را بالوط صحبت بود و خنزا

نیز صاحب خوانده اند و این در میان عرب مثل
 شده کذا ^{بشر} ^{الصاحب} ^{الحکیم} یعنی بد مصاحبه
 خروست اصحاب کهف نیز صاحب ایشان بودند
 پس ابی بکر را ازین چه حاصل شد باشد که با
 پراز نفاق رسول تکلیفا و اجبار ^{را} ^{مرا} ^{همراهی}
 کرده باشد ای ابراهیم فضیلت ^{لا تخزن}
 شمرده یعنی پیغمبر از غایت شفقت و مهربانی گفت
 مباش ای ابراهیم چون ابی بکر در آن حال که با رسول
 بود از غایت خوف و بی دلی طاعت بود یا معصیت ابراهیم
 اگر ^{خوف} ^{و خوف} ^{ابو بکر} ^{طاعت} ^{بود} ^{پس} ^{حضرت} ^{راست}
 او را از طاعت منع فرموده باشد نعوذ بالله ^{منها}
 الا اعتقاد که پیغمبر کسی را از طاعت منع کند و اگر
 خزن و معصیت بود و خوف و بیم او را ^{سستی} ^{لحقا}
 و عدم ایمان او بخدا و رسول بود پس او را ^{تخزن}
 ازین همراهی چه فضیلت حاصل بوده باشد و لا

اورا چه نتیجه دهد و بدانکه پیغمبر صلی الله
 علیه و آله طالب طاعت است نه معصیت و ^{مانع}
 مناهمی معصیت است نه طاعت ای ابراهیم خزن
 بکردالت بر قلت جزا و عدم رضا و قضا و قد
 خدا تعالی و بصحبت رسول صلی الله علیه و آله
 اصلا نبوده چرا که در محل رفتن بجانب غار رسول
 صلی الله علیه و آله او را اعلام کرد که من حکم
 الهی متوجه این غار شده ام و ما محروس و محفوظ
 خواهیم بود از شر اعدای و از کفار الهی و حذر
 بها نخواهد رسید و دیگر بقول شما که میگو
 یی که ابی بکر انیس و جلیس رسول بود و پیغمبر او را
 از غایت محبت بغار برد پس چون بود که ابو بکر ندانست
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله بواسطه استخلاص
 بحکم الهی بغار رفت که این همه خزع و فرع مینمود
 نزدیک بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله را رسوا کند

و کفار مطلع شوند غایتش آنکه امر الهی نبود
و خدا تعالی حافظ و ناصر رسول نبود ای ابراهیم
اگر ای بکر دایم پیغمبر صلی الله علیه و اله ایمان
بودی چرا بگذشتی که مار بر پای وی نهدی و خدا
اورانکه داشتی از زخم مار چنانکه پیغمبر را نکاه
از شر کفار با آنکه آمدند جمع کشید و کرد بر گرد غار
کردیدند و علامت پای حضرت را بدو غار
رسانیدند و با وجود این خدا تعالی ویرانگاه
داشت از شر اعدای ای ابراهیم فضیلت دیگر کفایت
له رسول با ابی بکر گفت **إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا** یعنی
حافظ و ناصر است غرض رسول آنکه حافظ ^{مست}
و بر تقدیر یک شایسته حال ابی بکر نیز بوده باشد
او را چه فضیلت حاصل است چرا که در قرآن تصریح
فرموده که **مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ**
وَابْعَثْنَاهُمْ وَلَا تَحْمِلُهُ إِلَّا مَوَاسِدُهُمْ وَلَا آدْنِي

مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا هُوَ معنای بدان ای
ابراهم که خدا میفرماید نیاستد از او از گویند سه
بسر مگر آنکه خدای چهارم ایشانست و نیست پنج
مگر آنکه خدای ششم ایشانست و نه کمتر ازین و
بیشتر که خدای با ایشانست و این ایرت شامل حال
جميع کفار و یهود و ترسا و مومن و منافق و غیره
است پس ای بکر را ازین چه حاصل و محبان ویرا
ای ابراهیم مثلا شخصی حیوانی باشد مثل است
یا شتر یا چهار پا از خوف دزدان پناه بخانه یا بوا
برد و گوید که خدا با ما است و مارانگاه خواهد
در این منزل یا در این وادی یعنی مرا و حیوانی که
با من است آیا ان حیوان را چه فضیلت حاصل شود
ازین چون حسیه سخن بد بخارسانیک هارون
بسیار بخندید یا آنکه او را بسیار تعصب بود یا
اهل بیت و در مقام عداوت و نفاق بود خدا

او را برخسینه چنان مهربان کرده بود که اگر طعن
مردم نبود با منصب خلافت و سلطنت و تجر و تکبر منع
نبودی برخاستی که برگرد حسیه کردید و دست
بسویک دیگر مرتبه حسیه گفت ای ابراهیم متوجه
باش که هنوز مطاعن ابی بکر در آیه غار پیش ما را
و از همه رسوات روی بهره ترا ایمان بودن ابی بکر
ازین ایتست که فَأَنزَلَ اللَّهُ سُكُوتَهُ عَلَيْهِ این
خود را جمیع است به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و احد مذکر مجرد دالت آنکه انزال سکینه بر ابی
نشده و او ازین بی نصیب است و اگر بر او انزال سکینه
شده بود فَأَنزَلَ اللَّهُ سُكُوتَهُ عَلَيْهِمَا بایسته و بجای
ضمیمه و احد مذکر ثنی مذکر مجرد در مستقبل ما
ثنی و الله که این دالت بر کفر و عدم ایمان ابی بکر
بجهت آنکه الله تعالی در دو موضع اخبار فرموده
در قرآن که بر حضرت رسالت انزال سکینه نمود اول

درین آیه که گذشت در غار و دیگر در غار ای حنین
چون لشکر اسلام شکست شد و ابی بکر و عمر و عثمان
و بسیار از صحابه گریختند و رسول صلی الله علیه و آله
را در میان کفار گذاشتند الا حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام و هفتاد نفر کس دیگر از احباب
رسول و مومنان و صحابه که قرار نمودند در خند
امیر المؤمنین علیه السلام با جهت و مردانگی
له میدان قتال و جدال محکم کرده بودند و آن
جان گذشت غزوات بتقدیم رسانید حضرت
تعالی در حوایشان فرموده لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ
فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ و یوم حنین إِذَا انجَبْتُمْ
كَثْرَتَكُمْ فَلَمْ يُغْنِ عَنْكُمْ شَيْءٌ و صَاقَتْ عَلَيْكُمْ
الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ
أَنزَلَ اللَّهُ سُكُوتَهُ عَلَى رَسُولِهِ و علی المؤمنین
ای ابراهیم چون در روز حنین با حضرت رسول

صلی الله علیه و آله و مؤمنان بودند اترال سکینه
بر رسول در مؤمنان شد و در غار چون غیر ابوبکر
مهر نمود از مؤمنان نفرمود که قاتل الله سکینه
عکبه و ابوبکر را ذکر نفرمود مطلقا و اگر فی الحقیقه
ابوبکر را ایمان بود بخدا و رسول بایستی ضمیر مفرود
تشنه بود و علیهم ما کفنی ای ابراهیم حزن و تزلزل
در غار خطا و معصیت بود و عدم سکینه سیوان
پس او را از آیت غار هیچ نصیبی نباشد بلکه عدا
ایمان و ثابت است ای ابراهیم این نوع فضیلت و
منصبی را که از او کفر ثابت میشود و دیگر فضیلت که
نقل میکند مثل اینست که این نحو خرافات را در
کشیده در لباس فضایل در نظر اهل عالم جلوه میدهد
و احادیث موضوعه را در زبان خلائق انداخته
و فضیلت جمیع فتاق و فجار بلکه اشد کفار را
بر معصومان خاندان ثابت میکند و علی بن ابیطالب

علیه السلام را که جان فدای رسول صلی
علیه و آله کرده بود و بجای آنحضرت خسپید
تا کفار و پراجمانی رسول قتل رسانند و حضرت
پروردگار مباحات کرده باشد بجمیع ملائکه
آسمان و زمین بمن هر دو را از شما برادری داده ام
هیچ یکی از شما فدای جان خود کند گویند که
هیچ کس را از ملائکه جواب ن گفته اند امر الهی
شد که بروید و به بینید علی بن ابیطالب که
جان خود فدای حبیب من و رسول من کرده کرد
کروه ملائکه با مرتب العزت فرود می آمدند
و زیارت علی بن ابیطالب میکردند و صلوات
میفروستادند و بروی عام میکردند امر الهی نازل
شد که جبریل و میکائیل یکی بر بالای سر و دیگری
در پائین پا علی بن ابیطالب علیه السلام
ساکن شوند و حفظ آنحضرت نمایند از

کفار و قصد عادی و این ایه در این شب در حق
علی علیه السلام نازل شده که **وَمِنَ النَّاسِ**
مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ الی آخره
این در جمیع کتب شمامسطور است و در تفسیر
مکتوب چهره اظهار این نمیکند و این فضائل را
بیان و عیان نمیسازید و چون شب در غار را
المؤمنین علی علیه السلام بر جای پیغمبر صلی
الله صلی الله علیه و اله بود و جان فدای او کرد و بجای
بجان خود حمایت و کرد و در فرارش او خلیفه و قائم
مقام او بود و بعد از رفتن رسول صلی الله علیه
از غار بجانب مدینه خلیفه و قائم مقام بر سر اهل
و عیال آنحضرت او بود و در جمعی کثیر از اهل حرم
ایشان و شتر و کوسفندتها از مکه بیرون آورد
بمدینه رسانید و گروه گروه بقصد قتل غار
بر سر راه ایشان می آمدند و می کشتند و یارانی ایشان

کشته مالی از ایشان به برد و هم را بخت
و سلامت بمدینه بر رسول خدا رسانید که کسی را
مهاجر گویند بدین حضال فضائل مهاجر توان
گفت پس چون علی علیه السلام در فرارش رسول
صلی الله علیه و اله قائم مقام او بود و بر سر اهل
و عیال و رسانیدن ایشان بمدینه قائم مقام
او بود و بر رسانیدن سوره بر آتش بکفار بحکم
ای قائم مقام او بود پس چرا بعد از رسول صلی
الله علیه و اله خلیفه قائم مقام نباشد ای
ابراهم بدانکه ابوبکر با رسول در غار بود و با آنحضرت
بمدینه توجیه نمود و صحیح نیست که بگوید او را
که مهاجر است چنانکه الله تعالی فرموده که
وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ
لَنْ يُدْرِكَ لَهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ
بدانکه هجرت رسول صلی الله علیه و اله بحضرت

الله تعالی بود و هجرت موصفان بجهت رسول
 و هر کس که هجرت کند بر رسول صلی الله علیه و آله
 باید که هجرت او بعد از هجرت رسول بود و چون
 ابوبکر با رسول از مکه بیرون رفت جایز نیست
 که شریک رسول صلی الله علیه و آله بود در هجرت
 او با الله تعالی از برای آنکه ابوبکر نوکر او بود و ملازم
 و متعبد بر رسول خدای و رسول الله صلی الله علیه
 و آله واسطه بود در میان او و میان الله تعالی و رسول
 متعبد بود با الله تعالی و واسطه و چون ابوبکر متعبد
 بر رسول پس جایز نیست که شریک رسول بوده باشد
 در هجرت و هجرت بر رسول مستحق نمیشود الا
 بعد از هجرت رسول صلی الله علیه و آله و اگر کسی
 قبل از او هجرت کرده باشد با و صادق نمی آید بلکه
 گویند که او مهاجر است گویند که چون جنبه
 سخن بدینجا رسانید هارون و ذریه خود یحیی را ^{طلب}

نمود و گفت که ای یحیی جنبه هیچ تقصیری
 در دلیل گفتن امامت این عم رسول ای یحیی
 بطریق بود هر آینه ویرانکاح خود را و در می
 یحیی گفت یا امیر المؤمنین او بهر طریق که باشد
 در حق وی انعام و اکرام از فرائض است بعد از
 هارون بابت برابر ایم زد که ای ابراهیم حقیقت
 مسئله قضاء و قدر بر من ظاهر شد چه کوی دین
 کلام و حدوث و قدم آن میخواهم که حقیقت این
 مسئله نیز بر من روشن گردد ابراهیم از شرمندگی
 یاری حرف زد و بنمود یحیی گفت که ابراهیم
 چرا نکوی که کلام خدا قدیم است یا محدث
 ابراهیم گفت اعتقاد ما چنانست که خدا قدیم است
 و کلام محدث چرا که کلام غیر حروف و اصوات
 و کلام صفت خداست و قایم است بذات خدا و صفات
 وی قدیمند و این حروف مکتوب که در مصحف است



والست بر کلام خدا و اعتقاد ما چنانست که خدا
قبل از خلق مخلوقات امر بود و ناهي چون ابراهيم
سخن بد نخواستند هارون را و از ابو بکر بگويانند
و هارون در اصل معتزلي بود و پرخوش نيامد
گفت اي حنيه چکوي درين باب حنيه گفت که
حاشا که کلام خدا قدیم بود چرا که کلام خدا نزد
اهل بيت عليهم السلام و جميع عقلا اين حروف
منظوم است که مکتوبست در مصاحف و اعتقاد
ما چنانست که خدا تاييد افاضت را ايجاد و اصوات
منظوم کند در جسمي از اجسام و ذات خدا را باين
اعتبار متکلم گویند و کلام چون مرکب از حروف
بود هر آينه بعضي مرتب بود و بعضي مقدم بود و بعضي
مؤخر بود و هر چه در تقدم و تاخر باشد هر آينه
حادث باشد و ديگر او امر و نواهي و اخبار الله
تعالی حادثانست از براي آنکه محالست معذور

بجيزي امر کردن و از چيزي نهی کردن و ديگر بخبر
محمد است صلی الله عليه و اله و محمد محدث است
چگونه تواند بود که معجزه و قدیم باشد اگر
گویند قدیم ما بين الدفتين است اين هم غلط است
بو اسطرانگه ما بين الدفتين کتابت و تدوين
له کتاب محدث است و اگر گویند که حروف و
ان هم محالست که حروف و صوت قدیم باشد
زيرا که بعضي بر بعضي مقدم و مؤخر است و بعضي
سابق و بعضي لاحق و هر یکی بزمانی مشتمل بر محصور
و هر چه چنين باشد قدیم نباشد و اگر گویند که
قدیم ان معاليت که از مکتوب حروف و صوت
مستفاد ميشود و ان يا امر است يا نهی يا يقصر
و اخبار يا وعيد يا ناسخ يا منسوخ
و چنانچه گفته ام محالست معدوم را بجيزي و
کون و وعيد نمودن از چيزي و بجيزي فرمودن

و از چیزی نمی کردن و نیز الله تعالی میفرماید
قَلِيلًا تَوَاجِدُثِ مِثْلِهِ و مراد از حدیث قرآن
دو مقابل قدیم و هر چه حدیث باشد قدیم
گفت و همچنین الله تعالی میفرماید مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ
ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ و مراد از آن قرآنست بَدَلِ
إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاحِفُظُونَ
و محدث مقابل قدیم است و اگر قرآن قدیم باشد
انبیاء و اولیا و صلحا و فساد و فجار و جمیع کفار
له ذکر ایشان در قرآن فرموده جمله قدیم باشند
حسینه اقامت دلیل می نمود و برایم سر در زیر
حسینه گفت ای ابراهیم آنکه گفتی که خلایق تعالی
قبل از خلق مخلوقات آمربود و ناهی و میگفت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا
وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ
النَّبِيِّ قَبْلَ أَنْ يَأْذَنَ لَكُمْ ای ابراهیم اگر

شخصی تنها در خانه بنشینند و گوید ای سالم
و ای غلام برو و ای قابل برخیز و ای مقبول بنشین
و شخصی او را پرسد و گوید که کرامت خوانی و با که
سخن میگوید گوید که من در خاطر دارم که سه سال
علا می چند بخرم و ایشانرا سالم و غلام و قابل و
نام خوانم نهاد ایشانرا می طلبم و با ایشان سخن میگویم
هر کس که عاقل باشد چنین کسی را که با معدوم
خطاب کند و مکالمه نماید بسفاهت منسوب
کرد و مجنون خواهد گفت ای ابراهیم چگونه جایز
له افعال سفها و مجانین را بحدی که گنید نیست
بواسطه مدعی چند که شما را باشد چون
سخن بد بخارسانید هارون فرمود که طبقه
و دریا و درند و بر سر حسینه نیشار کنند و جمع ارکان
دولت و اعیان مملکت که در آن انجمن حاضر بودند
همه حسینه را تحسین نمودند و اکثر از سلاطین

زمان که اطراف و اکناف عالم در درازا خلافت
جمع آمد بودند متوجه مناظره حنیفه و ابراهیم
خالد بودند و اکثر ادعای محبت اهل بیت بر جبین بود
و حقیقت مذهب اهل بیت بر ایشان ثابت شد
نهایتش از خوف نبی عباس اظهار اعتقاد و طریقه
خود نمیتوانستند کرد جمله حنیفه داد عامی کردند
و جمیع خلایق از فصاحت و بلاغت و تقریر پاکیزه
او متحیر ماند بودند و اکثر علمای شاعره از شرمندگی
سر در زیر افکنده بودند و ابراهیم بر بالای کرسی
خجل و منفعل نشسته بود که حنیفه گفت ای
تو امروز اعلم و افضل این عصر و زمانی و من کنیز
بیگم اعتبار که مرا از میان کفار گرفته با سیر
آورده اند و این خواجمن که درین مجلس
حاضر است مرا بچند درهم ناسره خرید شعاع فرخنده
انا را اهل اسلام تعلیم و تلقین نموده بشراف

مشرف شدم و معرفت واجب الوجود حاصل کرد
و دیده بصیرت را گشوده پیغمبر خود را و امام خود را
شناختم مرا شبیه چند در عالم است که بر سبیل
تحقیق و ایقان بر سبیل تیره و امتحان ازو
سوال میکنم باید که این مشکلات مرا از نفس
زایل کنی تا واجب شود که مدح تو گویم با نچ مقید
باشد و دانم که از سواران این میدانی و از
این سوارانی و بعدا لیوم در ملازمت تو عمر گذار
بدان ای ابراهیم که فرزندان چون از مادر متولد
شوند نه جهود است و نه ترسان و نه مسلمان است
و نه مشرک و نه شیعه و نه سنی پدران و مادران
و استادان و معلمان او را مسلمان یا کافر
یا جهود یا ترسان یا مؤمن یا منافق کنند یا غیر
اینها از مذاهب مختلف بدان ای ابراهیم که اعتقاد
او را یکی از دو حالت است آنکه اعتقاد خود را حق

تصور کند و داد در بران محکم باشد و بدان میرد
 یا آنکه اعتقاد او باطل است و تبلیس کند و حق
 بپوشاند و مردم را بدان فریفته کند و این هر دو
 در دوزخ باشند امروز آنچه از تو سوال کنم پی
 مداهنه با من بگوئی و بدان که بتوفیق خدا در دین
 پیغمبر و امام خود بقییم انجنانکه گفتم و صراط و جود
 تحقیق دانستیم و اهل بهشت و دوزخ و اهل
 حق و باطل را شناخته ام فاما بواسطه اخلاص
 چند که در میان امت حضرت محمد مصطفی صلی
 علیه و آله واقع است نفس من در آن متردد است
 که عقل یکبار راه بجایی میرد و نقل از ابجایی دیگر
 میرد و تحقیق از امر صدم و هشتاد و سه سئوال
 جواب گفتم و عاجز نشدم توقع دارم که این شب چند
 مراد در خاطر است چنان کنی که مرا یقین حاصل شود
 ای بر ایم بعد از معرفت الله و معرفت رسول و معرفت

امام بنام مسلمانی برصوم است و صلوٰه و خمس است
 و زکوة و حج است و جهاد و بدانکه مرا معرفت صوم
 و صلوٰه حاصل است و حب المقدور بتقدیم میرا
 و امید دارم که بدولت خلیفه زمان مرا مملکت
 و استطاعت نیز حاصل شود که خمس و زکوة مرا
 خود بار بآب استحقاق رسانم و بعد از آن بتوفیق
 الله تعالی طریق تحقیق کعبه معظمه را طی کنم و شریط
 مناسک حج بجا آورم و جهاد که رکنی از عبادت
 الحال بر من واجب شد که بدولت خلیفه زمان
 با کسی که قصد دین من کند با وی جهاد کنم بدانکه
 جهاد به تیغ و سنان بر نسا و اجنبیت امامان
 لسان و تیغ زبان جایز است ای بر ایم بدانکه این
 جهاد مشقتها که محتمل آن شده ایم مثل دقتن مکّه
 معظمه و بعد مسافت آن و دادن زکوة بفقراء و
 مساکین و روزه داشتن در روزهای گرم و صوم

کردن در سرماهای سخت و نماز گذاردن و سستیها
 در نماز کردن و این همه تکلیفها بر خود واجب گردانیم
 و این همه زحمتهای که بر خود نهاده ایم و حال آن
 باشد که ماهیت و حقیقت ایمان را نشناسیم
 و طریق و فرمان بزرگوار را ندانیم و عالم نباشیم که دست
 له میگوید و در روع گویند و خدا نه که بحقیقت
 پیغمبر است نشناسیم و وحی که بد و نازل شده
 باور نکنیم و بعصمت و طهارت و راست گوئی او ایمان
 نیاریم چرا این زحمت بی فایده کشیم و چه لذت
 علمها و چه فایده درین مشقتها بقصود کنیم و حال
 که آنها که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و اله این خلافت
 کردند و مختلف و رزیدند و چندین خونهای ناحق
 ریختند و غصبا اموال نمودند و با اهل بیت پیغمبر
 خود از جفاها کردن و ایذاها رسانیدن که جمیع
 خدا یقظا هراست که مخالفت خدا و رسول نموده

شدند و جمله کلمات شهادت گفته بودند و نماز
 و روزه و جهاد بجای آورده اند و بظواهر اظهار ^{سلام}
 مینمودند و میگفتند که بدین حضرت پیغمبریم و ^{خدا}
 بفرزندان پیغمبر و اهل بیت او جفاها روا ^{نشدند}
 و آن ستمها و ایذاها بنظهور رسانیدند و حال
 آنکه ایشان را پیشوا و خلیفه الله و خلیفه الرسول
 میگویند من این مختلفات را بدانم و این معتقدا
 له نزدیک و دور میگویند بشناسم بدانکه
 خدا اول بردا نایان گیرد که نیا ^{امروز} موزانید
 امروز تو پیشوا اهل زمان و اعلم جمیع مردمانی
 بزعم علمای اهل سنت و جماعت با من بگویی
 له از برای جا و اعتبار دنیا یا از نقص و عناد
 و بغض و عداوت طریق را پوشانیدند و مخالفت
 خدا و رسول نمودند در لعنت خدا باشند یا نه
 و لعنت کردن بر ایشان واجب باشد یا نه ^{ایمان}

سرور زیرا فکند و جمیع خلایق در هارون مینگر
یستند و هارون نیز متغیر شد سرور زیرا فکند
دیکر بار حنیه کرم شد ای ابراهیم بفرم که شرف
میان احد که قایل تنزیه باشد یعنی از محدثات
خالی باشد و میان احدین که قایل تنزیه نشد
چیز نیست و دیکر بگو ای ابراهیم که هیچ یکی از
او میان تحقیق احدیت رسند و اگر رسند از راه
هدایت و عطای خدا تبعی باشد یا از راه
و حاصل کردن یا از هردو جانب ابراهیم از پرس
جواب نمیکفت ای ابراهیم با من بگو که اگر مرشدی
باشد در دین بکاروم و از که تحقیق نمایم امروز
درین مجلس سه پست این از علما شام و مصرع
و مکه و یثرب حاضرند و هیچ کس جواب من نمیکند
ابو یوسف که تلامیذ ابو حنیفه بود و نزدیک
ابراهم نشت بود و قاضی بغداد بود سر بر آورد

گفت

ای حنیه سوال تو بر سبیل حقیقت است
بلکه از روی طعن است و تشنیع و تعرض از هر چه
میخواهی سوال کنی حنیه گفت بدانید که بسیار
احادیث شنیده ام و تقاسیر مطالعه کرده ام
که نقل از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و اما
حسن و امام حسین علیهما السلام و سلمان
و ابوذر و مقداد بودند کترین و لا بعضی مردمان
بر خلاف آن میگویند و شما نیز مخالفانید و آنها را
باطل میدانید و هر که بران عمل نماید کفیر و
میکنند و اکثر نقلها شما از معاویه و عمر و عاص
و انس مالک و عایشه و مثل ایشانست بد رستی
که در دست مردمان قوه است و باطل هست و را
و دروغ هست و ناسخ هست و منسوخ هست و خاص
و عام و محکم هست و متشابه هست و حقیقت
و وهم هست و ازین دو گروه که مخالفانین

بر جمیع خلایق ثابت است بامن بگوئید که کدام
 یک دروغ گفتند و پیغمبر را افترا کردند و احادیث
 موصوفه بر زبان خلایق انداختند قرائن موافق حدیث
 موصوفه ساخته تاویل نمودند و حال آنکه صاحب شریعت
 میفرماید که حدیث از من بشما میسر از چهار
 که ایشان را پنجم نیت گفتند که زمانی چه کنند
 فرمود که اول مردیت منافق که اظهار میکند
 ایمان را و تن بمسلمانی داده از خدا نمیترسد و هیچ
 باطن ندارد دروغ گفتن نسبت بمحمد و رسول
 مسلمانان که منافقات و بعد از دروغ میگویند
 پیغمبر خدا از قبول نکنند و سخن او را باور ندارند
 رند و لیک مردمان میگویند که او در صحبت پیغمبر
 بوده و آنحضرت را دید و آنحضرت شنید پس آن
 حدیث را از وی قبول کنند و اعتبار نمایند و حال
 ندانند و از اتفاق و مطلع نشوند چنانچه حضرت

پروردگار میفرماید و خفیف میکند منافقان را
 لَه إِذَا رَأَيْتَهُمْ تَعَجَّلْ أَجْسَامَهُمْ وَإِنْ
 يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ ^{یعنی} یعنی بسنی با محمد
 منافقان را عجب آمد ترا غلیظی جسمهای ایشان و اگر
 سخن گویند گوش کنی سخنهای ایشان را پس چون
 صلی الله علیه و اله نشاخت ایشان را دیگران چون
 بشناسند پس ای ابراهیم چون ایشان را بشناسند
 و قبول کردند سخنهای ایشان را و بر مسلمانان حاکم
 گردانیدند و دنیا با ایشان گذاشتند و بدست
 لَه مردمان تابع پادشاهان دنیا اند الا کسی که
 خدا نگاه دارد او را پس این بود یک قسم از آن چهار
 که گذشت قسم دوم از آنها که سخن از رسول خدا
 شنید و یاد گرفته پس در آن غلط کرده باشند چرا که
 سهو و نسیان و غلطا از غیر معصوم متصوات
 ان شخص که عمدا دروغ بر پیغمبر خدا نکفت و آن حدیث

درست است میگویند و بدان عمل میکنند و انرا
روایت میکنند و میگویند که چنین شنیده ایم
از رسول خدا اگر مسلمانان بدانستند که آن
غلط است هر انچه از او روایت نکردند و بدان
ای بر ایم که شیخ که از انها حدیث روایت کردند مرد
باشد از ایشان که سخنی از رسول خدا شنید
که از چیزی نهی کرده بعد از آن امر کرد بان او
حاضر نبود پس شنید و یاد گرفت و منسوخ نشد
و نمیدانند ناسخ را پس اگر شخصی بدانستی که حدیث
منسوخ است روایت نکردی و اگر مسلمانان بدان
نستند یک آن منسوخ است از قبول نکردند
ای بر ایم بدانکه چهارم از انها که حدیث روایت
نشدند مردی باشد که دروغ نکوید بر رسول خدا
از ترس خدا و تعظیم رسول صلم و هیچ سهو غلط نکرد
باشد در انچه شنید باشد بلکه هر چه شنیده باشد

که خدا و رسول خدا فرموده اند بی زیاده و نقصان
بهمچنان روایت کرد بر منسوخ و ناسخ باشد پس
عمل کرده باشد و منسوخ را انداخته باشد بدین
که در قرآن ناسخ و منسوخ و خاص عام و محکم و متناهی
و حضرت پروردگار میفرماید که وَمَا آتَاكُمُ
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا پس
انکس که مشتبه شد بر او که ندانست که مراد خدا و رسول
خدا چیست ایا چکند پس بگو ای بر ایم که بنا بر اقوال
لدام طایفه باید نهاد و سخن کدام طایفه عمل باید کرد و انها
خدا بر پاکی ایشان گواهی داده که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا و با وجود طهارت و عصمت از اول عمر تا
باخر همدم و محرم رسول خدا و صاحب خیر البشر بودند
ایا روایات ایشان عمل کردن اولی است یا غیر از ایشان
ای بر ایم بدانکه همه اصحاب رسول را یارای رسول

کردن از رسول صلی الله علیه و آله نبود تحقیق و تحقق
 و بحث هر چیزی نمیتواند نسنجیده نمود از برای آنکه
 اکثر اصحاب اقوت سوال نبود چرا که خدا تعالی
 منع کرده بود از سوال چنانچه فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن شَيْءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ
تَشْوُكُم یعنی ای انسانی که ایمان آورده اند
 سوال نکنید از چیزهایی که سوال آن چیزی ظاهر
 که شمارا بد باشد چون این است نازل ترک سوال
 کردن همیشه اصحاب در این آرزو بودند که اگر چه
 بسیار با نی باید یا سوال کنند تا ایشان بشنوند
 ای ابراهیم مولا من جعفر بن محمد علیه السلام روایت
 و من از وی شنیده ام و او از جد خود علی بن الحسین
 روایت میکرد و او از پدر خود بزرگوار عالمی مقدار روا
 کرده که حضرت امیر المومنین و امام المتقین
 و سید الاوصیاء المرئیین و ابوالائمة المعصومین

له اصحاب

ارجمت

و وحی رسول رب العالمین علی ابن ابیطالب
 صلوات الله و سلامه علیه و آله الطیبین الطاهرين
 فرموده پسلمان فارسی رضی الله عنه که ای سلمان
 من هر شب نزد حضرت رسالت پناه در آمده
 و راز گفتمی و هر روز با او يك خلوة داشتمی چو
 گفتمی مرا از چه پرسید و گشتمی با وی هر جا که
 گشتمی و همه اصحاب پیغمبر دانند که هیچ کس غیر
 من چنین نکردی و پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر
 مرا محرم راز خود ندانستی و هیچ کس نتوانستی
 بعد از من که در خلوت ترا و دفعتی و بیشتر این خلوات
 در خانه من بودی و هرگاه که من نزد پیغمبر صلی
 علیه و آله شدمی در بعضی از منازل وی خلوت کردی
 از برای من و زنان خود را و غیر ایشان بخیر
 تا نمایند هیچ کس در خانه هرگاه که برای خلوت
 بخانه من نیامدی و فاطمه و فرزندان مرا بخیر

وچندان سوال کردم که هیچ کس رطاعت جواب آن
نبودی مگر آنحضرت را و بشققت مهربانی جواب ^{منصفی}
و جابر علیه السلام داد برابر من با وی سخن را از من نهفتند
نکفتی با رسول خدا که من جدا شنیدم و هرگاه
که سوالات که من تمام شد خود ابتدا فرمود پس
ایتی فرود نیامد بود و هیچ چیز معلوم نکرد از
حکال و حرام یا امر و نهی یا طاعت یا معصیت یا ^{یا}
یا آنچه خواهد بود و هیچ آن چیزیکه او را معلوم بود
الا که بمن تعلیم کرد و بر من خواند و املا کرد و من ^{بجفت}
خود نوشتم و مرا بتاویل آن خبر را کرد و ظاهر و باطن
بر من عیان شد و هر چه او گفت یاد گرفتم و هیچ آن
فراموش نکرده ام چون حسنه سخن بد بخارساند
هاردن و اهل مجلس بسیار بگریستند و هکتم
تصدیق حسنه و کلام و ککرند برایم خالد
بعثت قولنج گرفتار شد سر در زیر افکند حسنه

گفت ای برایم چون کیفیت احوال و اقوال راویان
و اصحاب نفسیر و حدیث را شنید این زمان مقصد
این دو گروه را نیز بر تو بیان کنم بفرماید که اعتقاد کدام
طایفه موافق حقاوت و کدام باطل بدانکه اعتقاد
اصل البیت و انسانی که بر طریق ایشان اند
که خدا را حکیم و عادل و پالک و منزه میدانند
و صفات قدیم با و نسبت میکنند و غرض باید و حواله
میکند و او را عالم و قادر بر همه چیز و راست ^{حکیم}
مهد با بر همه کس میدانند و میگویند خدا بی عافا ^{عل}
فایح نیست و هر فعلی که از و صادر شود مشتمل است
بر غرض و حکمتی و ظالم و عبث کار نیست و تکلیف ^{ماله}
یطاق نکند و بندگان خود را در تکلیف با اختیار ^{سخت داشت}
نواب دهد ایشان را به نیک کردار و عقاب نماید ایشان
ببد کردار و امر و نهی از برای آنکه امر بمعبد و ممتحا
و او قادر است بر آنچه بنده کار از رضا ندهد و کفر

در این خسته

و فسق و ظلم بتقدیر و بی نیست و بلکه ظلم نکند
 و اگر کسی بندگی کند زیاده از آن مزد دهد گویند
 هیچ او را در نیابد و دیدن ویران حال اند بچشم
 سر و گویند که انبیا هم معصومند از جمیع صغایر
 و کبایر و سهو و نسیان برایشان روان دارند و گویند
 که جمیع انبیا را خدا تعین او صیانت نموده و هرگز هیچ
 پیغمبری حکم الهی صی تعین ننموده و هرگز هیچ پیغمبری را
 بر امت تعین نفرموده اند و هیچ پیغمبری بی وصیت
 از عالم زنده و گویند اوصیا جمیع انبیا معصوم و ^{مطهر}
 اند و گویند پیغمبر ما افضل الانبیا بوده و او بحکم
 الهی سید اوصیا و خدای او را تعین نموده و آیات
 قرآنی شاهد حالت و پیغمبر صلی الله علیه و آله
 باجماع امت از متقدمین در غدیر خم امت را بجهت
 امامت و خلافت او وصیت فرمود بحکم الهی و گویند که
 خلفا رسول بقول رسول خدا صلی الله علیه و آله و از او اند

وصی

و جهل معصوم و مطهرند بحکم نفس قرآنی و صاحب
 منجیه و دلایل و صناع علم لدنی و جامع جمیع علوم و از
 موافق و مخالف هیچ کس انکار عصمت و طهارت
 علم و سخاوت و شجاعت و زهدات و کرامت و قزات
 ایشان نتواند کرد و مشاهده ایشان قبله ^{جاء}
 عالمیاست و مطیع ایشان بحکم خدا و رسولان
 و دستکار و منکر و مخالف ایشان ملعون و ^{مرد}
 و خاسر و اثر و اخس کفایت است و گویند که عالم از ^{لطف}
 و رحمت پروردگار خیا نباشد و باید که امام معصوم
 و مخصوص بود و درین باب از دلایل عقلی و نقلی ^{بنا}
 ساخته اند و گویند هر اجماع که مخالف نص بود با
 و بی اعتبار است و اجماع فساق و فجار را اعتبار
 نکنند و هرگز بی طهارت نباشد و بی نیت و وضو
 و غسل نکند حسیه رو با بویوسف که از شاگردان
 ابوحنیفه بود آورده گفت که تا آب زبینند وضو ^{نکند}

وهر دو دست روی نشویند و گویند که پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که الیمین للوجوه والیسار
للفرج ومسح کوش و کردن نکند و از ابدعت
و بخلاف حکم الهی پائی نشویند و نماز را بنیت در
ندانند و بسم الله از فاتحه نیندازند و معین
فاتحه بفارسی تجویز نکنند و بجای سوره دو برکت ^{درخت}
سبز نگویند و سجود و رکوع و قیام و قعود بطریقی
رسول و اهل بیت و صحابه کبار فرموده و بجای
برائتیا و ملائکه با درها نکنند چون حنیفه سخن
بدینجا رسانید هارون و خلایق نیز یکبار
بخندیدند و با ابویوسف تسخر نمودند و حنیفه
ای ابراهیم گوشت خر گوش مستحاضه حلال ندانند
و گوشت سگ بچه حلال ندانند و پوست سگ
و هیچ نجس العین را بد باغت یا ک ندانند و آب
جوشیده حلال ندانند و شطرنج و جمیع شقوق

قمار و احرام دانند و بحکم رضای و حدیث رسول
صلی الله علیه و آله لواط و احرام دانند و قتل فاعل و ^{مفعول}
واجب دانند و شمرند و جمیع شافها را احرام دانند
ازنی و طنبور و غیرهم و در نماز اقتدا بمرء عادل
کنند و متعنه را بسخن یکی فاسق و منع او معطل
و ضایع نکند ازند و رویشا فعی کرده گفت که
دختر خورده که از زنا حاصل شد باشد عقد نکاح
جایز ندارند و نگویند که فرزند چهار سال در
مادر بماند و حنیفه چون بدینجا رسانید
در شافعی نگاه کرد و بخندید شافعی را بحال نفر
زدن نماند بود و دیگر از اینز نگویند که حد ساقط
میشود از کسی که عقد کند مادر یا خواهر را اگر ^{چه}
دانسته بود و نگویند که حد ساقط میشود از
کسی که ذکر را نصیفه بچد و مادر خود را دخول کند
در راه کعبه و نگویند که حد نیست بر لواطه کنند

و بقیاس عمل ننمایند و گویند اول کسی که بقیاس
عمل کرد ابلیس بود که گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خُلِقْتُ
مِنْ نَّارٍ وَ خُلِقَ مِنْ طِينٍ دوم کسی که عمل کرد بقیاس
ابو حنیفه بود و توای ابو یوسف و نکویند نجات
و امامان بمشیت است و جزم کنند که فرقه ناجیه مایم و بقیاس
دانند که ائمه ایشان پاك و معصوم و مطهر اند و شفا
و احباب خود را ناجی مخالفان خود را هالك و خاك
و كافرو ظالم دانند بحکم خدا و نص رسول صلی الله
علیه و اله و تعالی عناد نکنند و از برای تشفی
خود خون و مال هیچ حلال ندانند و بنا بر سنت
رسول انکشتن در ده ست کنند و از برای عناد دیگران
ترک سنت نکنند و صلوات بر پیغمبر و ائمه خود فرستند
و نکویند که صلوات بر اهل بیت جایز نیست و پیروی
معاویه و یزید نکنند و گویند خدا تابع فرموده است
هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْنَا وَمَا كُنَّا و علی ابن

أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ را امیر المومنین خوانند
و این اسم را بحکم خدا و رسول مخصوص دانسته و گویند
در زمان رسول کریم هم کس او را اسم امیر المومنین
خواندند و هیچ کس را بغیر از وی در زمان رسول
امیر المومنین نخوانده اند و گویند بحکم ایدر انما
وَلِيِّكُمْ اللَّهُ اگر در زمان رسول
ویرا ولی الله خطاب کردند بی و ولی المومنین
گفتند و صلوات بر ایشان فرستادند و اعدای
ایشان را بلعن خفی و جلی نوازش کردند و اهل
اسلام گویند که اجماع امت است در پاکی طهارت
و عصمت ائمه ما و هیچ کس را از اعدای و مخالفین
خلاف نکرده و انهای که غضب حقوق ایشان کردند
گویند که بر سنت پیغمبر صلی الله علیه و اله و اهل بیت
او ما ایم و گویند اکثر عبادان و اعمال مستحبه
مخالفان ما بدان عمل نمایند و از راست رسول

گویند دروغ است و بهتان بلکه اکثر در زمان
 شیخین فاسقین فاجرین طاعین کاذبین ملعونین
 مردودین محمد ولین استهاریافت مثل باجماعت
 گذاردن و غیر آن چون حسنه زبانی ^{در آن} شیخین
 کرد علما بغداد فغان بر آوردند و او بود نزد
 شافعی برداشته بجانب حسنه انداخته هارون
 بچندید و گفت ای شافعی و کنیز است ما او را ^{معاف}
 داشته ایم از هر چه کند و گوید از قتل و اراد
 چه خیزد اگر توانید الزام نمائید ویران ^{حادث}
 رسول مکریم حسنه چون از جانب هارون ^{تقیوت}
 یافت گفت ای شافعی تر اندرت بآنت که در میان
 علمائینی فضیحت ترا بن است تو چهار سال ^{دستم}
 بود بزعم خودت و بعد از رفتن پدربعد از چهار سال
 از ما در تولد شد و الحال بدین مسئله فتوی
 میدی تو باین صحت است چرا مخالفت اهل بیت میکنی

ای شافعی بر جمیع خدایق واضح است که مرتد
 چرا که در بدایت کار بر طریق اهل بیت بود ^{خود}
 یکی از بنده کان و چاکران ایشان میدانستی و در
 اول حال همچو ابوحنیفه کردی از هر مکر و مخالفت
 او نسبت با اهل بیت و در قصید خود اظهار مطا
 او اجتهاد و غلط عمل نمودن بقیاس کردی و این
 هم کس ظاهر است از حضار مجلس دین و لا
 بواسطه جاه و اعتبار پنجروده دین بدنیاض ^{خسته}
 و اظهار اجتهاد کرد و ترانید از زوایمات و پیشو
 خلق شد مثل ابوحنیفه که دقیقاً و شد در طریق
 خذلان بجانب نیران این نوع یا طول عمر خود و ^{کثرت}
 عبادت و ابرایم با خلعت و موسی باد رجب مکملت
 و ذوالقرنین و سلیمان با سلطنت بر سر ^{ستانه}
 دولت و علیه ارادت پیغمبر ماصلی الله علیه و اله
 تمنای **اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ**

کردند و عزت اهل بیت او علیهم السلام که کمال
 دین و برن یقین و حفاظ شریعت و مقصد اهل بیت
 و امناء و حسن و مستران قرآن و حج خدا و اوصیای رسول
 و معصومان **اَتَمَّ اَيُّهَا الَّذِي لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ اِلَى**
اهل البيت و يطهر كثر تطهيرا و منصوب
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ
وَأُولُوا الْأَمْرِ مِنْكُمْ و سروران و راستان و
صَدِّيقَانِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و جان بخشان ^{اینها}
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمَّا
بِأَنَّهُمْ الْجَنَّةَ و جوان بخشان و **يُطِيعُونَ**
الطَّعَامَ عَلَى حَبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا
 ایشانند و راس و رئیس اهل البیت ان صاحب
 دولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او
 بقول و روایت شاکه **مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ**

فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي
 حِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي
 عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَتَقِيهِ
 پیغمبر صلی الله علیه و آله مارا با علو شان
 و کمال زلفت جنین ابن عمی و برادر صبی
 بوده باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله و جمیع
 پیغمبران اولوالعزم برابر کرد باشند بر نعم شما
 و جمیع اهل اسلام ای شافعی یا حبرین داشت
 له شاه را محبت و مودت او را گذاشتند قدم
 طریق حریق ظالمان حو اهل البیت و کمر اهل
 بوی الفضول و غولان تیه مستصحب اقوال نهاد
 و دست ارادت و در دامن پیشوایان و امامان و نم
 ائمه یقند و نون الی النار زده کمراد ازت
 جان بستی شافعی از غایت خجالت سر در زیر
 نه قوت جواب داشت و نه مجال خطاب بیک مرتبه

حسیه متوجه ابراهیم خلد شد و گفت از روزی که
 ابوبکر مقصد امر خلافت شد تا غایت بغیر علی
 بن ابیطالب و اصحاب کبار و بزرگوار که بجهت دلیل
 بکرات و مراتب الزام که فی ایمان نمودن ایشان
 خلافت میسر شد و بی اعتبار ساختن ایشان
 از نجاسات و زیر افکنند بحال جو او در هر خطا
 از آن روز تا امروز از کثرت اعتدال دین و ظالمان
 پر کین هیچ کس را از اهل ایمان زهره و یارای آن
 نبود که اظهار مذہب حق مستقیم اهل البیت
 السلام نماید و الزام اعتدال محمد صلی الله علیه
 کند برین وجه که امروزیدر خلیفه زمان و این
 امیر مومنان میسر شد و هر چه علیه بر افکند آید
 و از آن افعال و کردار خود و مقتدین خود شود
 ای ابراهیم بگو که پیغمبر صورتی که اندر این چشم توان
 یا آنکه معنی است در صورت راستی که جز اهل کتب

و ایمان از امت شاهد نتوانند کرد و بگو که چرا
 پیغمبر فرستادن برخدا واجبست و هرگاه که
 آن پیغمبر از دنیا بروی و معنی نبوت که پیغمبر باشد
 محضین از وجود او برود و غایت شود یا آنکه او
 وصی مناسب و مقارن روح پیغمبر صلی الله علیه
 دیگر پیدا شود در میان هیچ حاجت عامی هست
 که احیای دین پیغمبر دهد یا نه ای ابراهیم بحق
 خدا که جواب من بگو که هیچ شنید که ضد و
 چهار هزار تن از انبیا و رسل او الوعزم بی آنکه
 تعیین کرده باشند از عالم رفته باشند ابراهیم
 امتا تعیین و بحکم الی بود حسیه گفت ای ابراهیم
 رواه از آنکه پیغمبر ما که افضل انبیا و رسل
 باشد خدا را وی و حفظ دین و تعیین نکرده باشد
 و چون تواند که پیغمبر ما امر کرده باشد امت را
 بوصیت و خود بی وصیت از دار فنا بعالم بقا

رَحَلْتِ كَرْدَه بَاشَد وَا ز بَرَايِ حِفْظِ دِينِ خُود وِصِي
 وَخَلِيفَه تَعْيِن نَكْرَدَه بَاشَد زَهِي كَرَاهَان جَاهِل
 لَه شَمَا اَبِيد اَي اِبْرَاهِيمِ بَغِيْبَر بَايِد كِه كَسِي بَاشَد
 كِه مَحْمَل شُود بَا مَانَتِي كِه اَسْمَانِهَا وَزَمِنِهَا مَحْمَل
 اَن تَوَاسْتَنَد شَد جِنَانِجِي خُدَايَعَا مِغْرَمَا
 يَا اَنَكِه بَغِيْبَر بَايِد كِه بَمَدْعَايِ نَفْسِ خُود بَر مَرْدَمِ تَكْلِيف
 نَهْد يَا اَنَكِه چُنْد بَر وَجَع شُونَد وِ بَر وَاوِهِي دَهْنَد
 وَبَعْد اَز وَهَر چِه خَوَاهَنْد كَنْد يَا اَنَكِه اَيْنِ بَغِيْبَر
 حَقِيْقَتِي وَدَلِيلِي اَز خُدَا مِيَايِد وَمِشَاقِي كِه خُدَا اَز
 بَغِيْبَر اَن فَرَسْتَا دِه اَسْت چِه چِيْزَا وَبِچِه چِيْزَا اِيْشَا
 فَرمود وَچِيْكَوْنَر بَاشَد عَهْد مِيَاَن خُدَا وَرَسُول وَ
 بَغِيْبَر اَن وَايْن مَعَاذِ اللَّهِ دَر قُرْآن مَذْكُور اَسْت اَعْتِبَار
 دَارَد يَا اَنَبِيَا هَمِه اَفْسَانِه اَسْت بَكُوْمَا نِيْز اَز اَيْنِ بَار
 كِه بَر دُوشِ جَان دَاوِيْم بَكْدَارِيْم وَاسَانِش كَنِيْم
 وَرَحْمَتِ خُود رَا نَدِهِيْم تَا مَرْدَمِ هَر كَرَا خَوَاهَنْد بَغِيْبَر سَا

كِه نَزَل كَرْدَه
 وَعَلَى سَمْعِ

وَهَر كَس رَا كِه دَل اِيْشَان خَوَاهَد اِمَام كَنْشَد اَي
 اِبْرَاهِيمِ بَكُو كِه اِمَامَتِ چِه چِيْزَا اَسْت وَكَلَامِ اِمَامِ
 لَه بَا اِبْرَاهِيمِ خَلِيلِ اللَّهِ دَا دِه بُوْد وَكَفْتَنَد اَيْنِي
 جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا وَجَاعِدُ بِيْكَرِفَر مَوْدُ
 كِ وَجَعَلْنَا هَا لِلْمُتَّقِيْنَ اِمَامًا وَجَاعِدُ
 دِيْكَر مِغْرَمَايِد كِه وَجَعَلْنَا اُمَمِ اِيْمَنَه يَدْعُوْنَ
 اِلَى النَّارِ وَدَر جَايِ دِيْكَر مِغْرَمَايِد كِه
 رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ اَزْوَاجِنَا وَزُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ اَعْيُنٍ
 وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِيْنَ اِمَامًا بَدَا نَكِه دَوَقِشْمَا
 طَاهِر وُورُوشْن شَدِه اِمَامَتِ مُتَّقِيَانِ وَامَامَتِ
 اَهْلِ دُوزَخِ بَعِيْنِي اَنَهَائِي كِه مَرْدَمِ رَا مِيْخَوَانْد اَحْمَدِيْم
 اَيَا نَشَانِهَا اِمَامِ مُتَّقِيَانِ كَلَامِ اَسْت وَچِه چِيْزَا اَسْت
 وَان اِمَامَتِ اَز بَغِيْبَر بِمِثَابِ بَغِيْبَر اَن اَز خُدَايَعَا
 يَا نِه اَيَا وَصِي بَغِيْبَر وَامَامِ مُسْلِمَانَانِ بَايِد كِه اَز
 فَضْلِ اِبْرَاهِيمِ خَلِيلِ اللَّهِ بَاشَد وَآبَا وَكُجَدَا

و بزرگ و شریف باشند و هرگز بت نپرستند
باشند و با طهارت متولد شد باشند و در
ایمان و نور علم و قوت نفس معرفت اسرار عرش و
احکام شرع و آداب و اخلاق پیستند و معرفت
مبدأ و معاد و سیاست ملکی و صبر نمودن و حلم
ورزیدن و مداومت نمودن بطاعات و دور نمودن
از شبهات و با کرم و سخاوت و شجاعت و علم و طهارت
و حکمت و زهدات بود و هر کافران و منافقان و
ظالمان و جباران و بزرگ و کرامی کردن مومنان و
و بارفق و مدارا و خوش خوبی بودن و نفقه کردن
با نچه مالک آن باشند و انشکال قرآنی و تحقیقات
فرقانی نیکو دارند و بیوسته با مسکینان محبت دارند
و از چیزهای گذشت و آیند خبر دهد و خدا و
اورادوست دارند و چند از آیات قرآنی در حق
او نازل شد باشند بر علم مخالف و موافق و چندین

باشد

از احادیث صحیح و صریح پیغمبر در حق او فرموده
باشد که در کتب مخالف نیز مسطور است و در جمیع
توابع دفع کفر و زندقه و لشکر عظیم نمود باشد
و در او ماه و این عمر و برادر پیغمبر بوده باشد و گو
و پوست و خون او پرورد باشد از ورطه حلال
و طیب و منزه و پیغمبر او را نور چشم خود خواند
باشد با جماع امت ایا چنین کسی با مامت او
و انسب بود یا ان امام باید که بعد از چهل سال
ترکت پرستی کرده باشد و گوشت و پوست
و خون و پرورده باشد از خمر و گوشت خون و
مدید طریق عبودیت لات و عزری را طی کرده
ایمان نماید و در منبر از جو زنی عاجز گردد و گوید
كَلِمَةُ آفَقَهُ مَنِّي حَتَّى أَخَذَ رَأْسَ فِي الْبُيُوتِ وَ بَكَرَاتِ
و مرآت بقول موافق و مخالف در منبر قیل و ی
بر زبان او جاری شده باشد و باعتبار عمر و ابو

عبد و جراح و سالم مولی و ابی حدیفه و اسد
بن خضر و بشیر بن سعید و خالد بن ولید لعنه الله
علیهم اجمعین و چند فاسق دیگر که در سقیفه
بنی ساعد بد و بیعت کرده باشند امام شود
از اراقت بود و پیشتر در او قبا بکر پاس فروشی
و خیاطی گذرانید باشند و او و پدرش در زمان
جاهلیت هر روز میاید عبد الله غر جان منادی
تا مردم جمع شوند و طعام خوردند و پس خوردن
با ایشان دهند و در ایام خلافت نیز خیاطی
کردی و مردم انکار و مذهب میگردند
ابراهم روا بود که امت را که این چنین کسی بر معصومان
خاندان مقدم دارند بعد از رسول و بر عجم چند
خلیفه رسول الله و قائم مقام وی دانند و اکثر
ثواباً من عند الله خوانند با وجود عدم جمیع
استحقاق که آن سبب فضیلت باشد ای ابراهیم

و بهام فروشی

و این دو امام که تعریف کردم کدام یکی با امامت
و وصایت سزاوارترند ابراهیم گفت ای حسنه
منکر و جاهل فضایل اهل بیت رسول نیستی و آنچه
تو در فضایل علی بن ابیطالب علی السلام میگو
بر ما ثابت زیاده از آنچه عقول بشر در این آن
تواند نمود ولیکن در خلافت ابی بکر اجماع آمده
و رسول صلی الله علیه و اله فرموده و لا
تجمع امتی خطاء یعنی در امری که امت
اجماع نمایند ثواب خواهد بود حسنه گفت
ابراهم بدان خدای که افریده کار عالمیانست
راست بگو که در هیچ جاد و تفاسیر شما واقع است
که در حج الوداع رسول خدا در غدیر خم فرمود
با من حضرت رب العالمین و این است که بد و نازل
شد بود که لَیَأْتِيكَ الرَّسُولُ بَلِغَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ كُنْتَ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ

این

رسانید و الله يعصمك من الناس نازل شده
 و بعد از آن دست علی بن ابیطالب علیه السلام
 بگرفت و بر منبر یکبار از جهاد شتر ساخته بودند
 برآمد و گفت مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ
اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَلَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ
مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَالْعَنْ عَلِيَّ مَنْ
ظَلَمَهُ و بعد از این آیت نازل شده الْيَوْمَ
أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي
وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا بگو ای ابراهیم
 ترا بخدا سو کند دادم تا مدام و مکاره ناکرد
 آنچه واقعی است بگو ای ابراهیم خالدمتوجه شایع
 و ابو یوسف و علما دیگر شد و سر در زیر افکند
 و هیچ جواب نمیگفت حسنه متوجه علما شد
 و گفت بحق رسول که راست بگوئید و بتاج تخت
 خلیفه آنچه واقع است و هر چه شنید اید بیا

از آن که بعد از آن بود که در آن زمان

چون علما را بتاج تخت خلیفه سو کند دادند
 نیتند که مدام تا مدام بگویند ابو یوسف گفت
 ای حسنه اگر از اصحاب و مفسرین تصریح نموده
 له این آیت در حق علی بن ابیطالب نازل شد و الله
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ نذر مشهور
 حسنه گفت ای ابو یوسف چه گوی در باب آیت
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَهُمْ رَاكِعُونَ بخدا که راست بگو که این در
 له نازل شد ابو یوسف گفت این آیه در حق علی
 بن ابیطالب علیه السلام باجماع امت است حسنه
 گفت ای ابو یوسف چه گوی در آیه مباحله قل
تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا
وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ
فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ لعنت خدا

بر تو باد اگر اخفای حق نمائی ای ابو یوسف در روز
مباهله از مردان بغیر از علی بن ابیطالب و امام حسین
و امام حسین و فاطمه صلوات الله و سلامه علیهم ^{جمعین}
کسی دیگر با پنجه بر بود گفت حسنه گفت ای ابو یوسف
خدا تعالی علی بن ابیطالب را نفس رسول خواند
و این مخصوص آنحضرت است باید ابو یوسف گفت
ای حسنه هیچ کس درین خلافت نکرد و کسی احوال
این تواند کرد حسنه متوجه ماردون شد و گفت
ای خلیفه بحق محمد رسول الله صلی الله علیه و آله که
کواه باش بر زبان علماء مجلس خود دیگر مرتبه
حسنه متوجه علماء شد و گفت یک سوال دیگر
میکنم بحق یکانکی معبود که را بگویند که در محل که
رسول خدا در حالت نزاع بود و اشارت بجانب ^{صحابه}
له استونی بد و ات و قرطاس اکتب و ^{اصحابکم}
کیا با لا یضلوا بعد از من همراه نشوید ایاله

بود ایها از صحابه که مانع شد رسول خدا را از
وصیت کردن و نکذاشت که دوات و کاغذها
کنند ابو یوسف گفت که این قضای ^{مشهور}
له عمر بن خطاب بود بواسطه آنکه مباد امرض
حضرت پیغمبر باشند از آن نماید مانع آن شد
و گفت ان المرء یستمر و احبنا کتاب الله
حسنه بخندید و گفت ای ابراهیم و ای ابو
یوسف احکام و نصوص الهی را معطل میکذارید
رسیده است شما از اخبار و آثار و احوال صحابه
و اهل البیت و تابعی که رو نمود ابو یوسف گفت
که ظاهر اینست که در میان صحابه و اهل ^{بیت}
منازعت بود حسنه گفت که من آنچه واقع است
بیان کنم اگر تصدیق قول من نکنید بر منست که
از احادیث و اخبار و تفاسیر شما بر شما ثابت ^{کنم}
ماردون گفت بگو حسنه گفت بدانید که در ^{حالت}

که علی بن ابیطالب علیه السلام با فضل بن
 عباس و جمعی از بنی هاشم و از اصحاب کباریه تجوید
 تکفین و تعیل و تدفین رسول خدا مشغول بودند
 اکثر از منافقان صحابه در سقیفه بنی ساعد ^{نشستند}
 و پیغمبر خود را گذاشتند و بکفر و نماز و بی حاضری ^{نشستند}
 و برای خلافت منازعت کردند چون با انصار رسید
 جمعی کثیر از انصار نیز متوجه شدند سخن در میان
 ایشان دراز کشید کاه ابو بکر بیعت میگفت که دست
 دراز کن که با تو بیعت میکنم و کاهی عمر گفتی که تو
 از ما قدم داشته دست دراز کن که با تو بیعت کنم
 و کاهی سالم مولای ابی حذیفه را تکلیف کردند
 و کاهی ابو عبید را بر خلافت می نشانند و انصار
 بان گفتند که **مَتَا أَمِيرُكُمْ** امیر سعد
 را که بر ذل انصار بود گفتند که دست دراز کن
 تا ما با تو بیعت کنیم سعد مضایقه بسیار کرد و

خلافت نمیکرد بعد از معاویه بسیار که انصار ریان
 نمودند سعد راضی شد قیس بن سعد چون دید
 که پدرش راضی شد با خلافت برخاست و شمشیر
 برهنه کرد بر سر پدر آمد و گفت چه حجت است ترا
 بر علی بن ابیطالب علیه السلام از آنچه واقع شد
 در غدیر خم که رسول صلی الله علیه و آله بحکم
 الهی دست و بگرفت و ویرا بر شما امام و عالم ساخت
 و همه راضی شدند و با وی بیعت کردند و ویرا ^{تقیست}
 گفتند و این زمان مخالفت میکنید امر خدا را
 و پیغمبر شما امروز از میان رفته است و الله ای
 ترک این معامله کن و اگر نه سر ترا زن جدا کنم چون
 سعد عبادۀ این سخنها از پیر خود شنید بشیماز
 شده است غفار نموده انصار ریان دیگر را تکلیف
 نمودند عمر برخاست و گفت لَا يَجْمَعُ سَبْقَانِ
 فَيُعِمَّدَ این هرگز نشود که کس مرتکب خلافت

شود و این امر متشی نشود فی الحال تمشیر کشید
و بر سر ای بکر رفت که سخن بسیار مگو و دست دراز
کن که با تو بیعت کنیم فی الحال با ابو بکر بیعت کن
بعد از وی ابو عبیده بیعت کرد و بعد از آن از اصحاب
صلوات یکی یکی می آمدند و بیعت میکردند و
بعد از آن عمر تمشیر کشید بر سر یکیت رفتی و
جبراً و قهراً ایشان را بیاوردی تا بیعت کردند تا
روز بدین منوال بودند بعد از سه روز متوجه
مسجد رسول خدا شدند و خواستند که رسول
خدا صلی الله علیه و اله را از قبر مبارک بیرون
آورند و نماز کنند امیر المومنین علیه السلام چوئی که بر سر
سر و اهن بود بدست گرفته بر سر قبر پیغمبر صلی الله
علیه و اله با ایستاد و سوگند یاد کرد که شما را نکند
که پیغمبر را از قبر بیرون آرید تا آنکه کشته شوم یا
بقتل سام معاویه یا ابو بکر گفت شنیدم که

روزی که علی بن ابیطالب علیه السلام عمامه سرخ
بر سر بسته باشد اگر از مشرق تا مغرب بر او حمله
کنند غالب نشوند با ذی الله تعالی حمله را بقتل
رساند چون این حکایت از معاویه شنیدند
ترک این معنی نمودند و حمله نیامدند و در مسجد
نشستند و علی بن ابیطالب با اصحاب و مو
دین از جمیع کنیزان بنی هاشم که با حضرت بودند
از جانب دیگر نشستند و گفتگو دراز کشید
و علی برایشان محبتها گرفت و مکه مهتا کرد که
پیغمبر خود را بکنداشتند و بر تعسیل و تکفین
و بخیز وی حاضر نشدند و برو نماز نکردید
و متوجه سقیفه شدید و در امریکه بحکم الهی
و فرمان حضرت رسالت پناهی بمن متعلق بود
منازعت کردید و بمشورت چند فاسق خلیفه از
رسول تعیین نمودید درین حال عثمان بن عفان

با بنی امیه و عبد الرحمن با بنی زهره بیامد و ابو
 عبید برخواستند و گفتند ای بنی امیه و بنی زهره
 بیایند و بیعت برائی بکر کنید بیامدند و بیعت کردند
 و ایشان جمعی بودند که عداوت با امیر المومنین
 علیه السلام در حال حیات رسول صلی الله علیه
 و آله و شهادت تمام داشت عمر با جمعی کثیر بیامد و در
 حضرت امیر المومنین و بنی هاشم بایستاد و گفت
 بیایند و بیعت کنید ابو بکر را اکثر مردمان بیعت کردند
 و زبیر برخواست و دست بر قبضه شمشیر زد و گفت
 ای عمر علی ابن ابیطالب برادر و ابن عم زلت و عباس
 و رؤسای بنی هاشم و خواص اصحاب رسول را بیعت
 پس برائی قحافه که از ازار زلت دلالت میکند بر این
 امر چه نسبت بانکه خویشان و رسول حاضر اند
 و جمیع شرائط امامت در ایشان موجود است و زبیر
 قصد آن کرد که شمشیر فرو آورد و بر سر عمر زد

و عمر فریاد برآورد که عذبتکم انکلف فاکفونی
 شد و سلیمه بن سلام از عقب زبیر درآمد
 بزور و شمشیر از روی در بود عمر شمشیر از دست
 بستد و بشکست بنی هاشم دست بر قبضه شمشیر
 یکبار برخاستند امیر المومنین علیه السلام از موضع
 کرد و اهلست با ایشان گفت که حکم الهیست
 له شما شمشیرها از غلاف بیرون آرید و ما را
 بغیر از صبر علاجی دیگر نیست چون امیر المومنین
 دید که منافقان امت بعضی با اختیار و بعضی بفر
 و جبر بیعت کردند و با ابو بکر و خلافت او کردند و گفت
 ای یاران مخالفت بنعمبر خود کردید و حکم الهی را
 معطل گذاشتید و بمن بدین کار سزاوارترم از
 نکه من بر رسول اولی شدم زنده و مرده و من و و
 وزیر و یم و موضع ستروی و بکتاب خدا و سنت رسول
 عالم نرم از جمیع شما و اشجع و افصح و اعلم و اقی

واین کار حق منت از خدا بترسید و از رسول
شروع دارید و حق من بمن گذارید عمر بخوانست
و گفت یا علی اگر همت گشته باید کرد که متابعت
نکنیم و دست از تونداریم تا بیعت نکفی یا بطوع
و رغبت یا بجز و کراهت امیرالمومنین گفت
یا ابن صفحان الحشمة بخدا که از تو و اتباع تو که
اصحاب ضلال شدند بداند ارم و تو امیرم
لَوْ لَا سَبَقْتُ وَصِيَّتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
مَا تَرَكْتُ أَحَدًا عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ كَافِرًا بِاللَّهِ مَنَّا
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَجَاهِلًا بَوْلَايَ وَلَكِنْ أَشْكُوا
وَعَزَّيْتُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِعِنَى أَرَبْدَانِ بُوَدِي
پیشی گرفته وصیت رسول خدا یعنی مرا می شناسد
که شمشیر از نیام بیرون نیاوردم مگر در موضع
که اگر چنین بود نمیکذاشتم احدی از اهل
رسول و آنانکه منافق بودند بر رسول خدا و یکی از

مرتب

منکران ولایت خود ولیکن هر آینه شکایت منم
غم و اندوه خود را بخدای یا ابن صفحان اگر این
بود باندک زمانی بر ایشان میساختم جمیع شما
و نرم میکردم گردنهای شما را ابو بکر و ابو عبید
هر دو از جا برخاستند و گفتند یا ابن عم رسول
ما قرات ترا و فضائل ترا دفع نمکنیم الا انت
له تو جوانی و از سنین عمر مبارک سی سال
نگذشته بود ابو عبید گفت یا ابوالحسن ابو بکر
پیراست و از پیران قوم بهتر تحمل تواند کرد و
اگر خدا ترا عمر دهد این کار بتو گذاردند خدا
باش و فتنه خوابیده بیدار مکن تو میدانی
که دلهای بآن و غیر ایشان با توجه کونه است
امیرالمومنین علی علیه السلام گفت ای مهاجر
و انصار از خدا بترسید و عهد یکدیگر با
پیغمبر خود و ولایت و امامت من بستید

منکران

مکنید و حقّی که از اهل بیت پیغمبر است از خلد
وی بیرون میبرد بخدا که شما میدانید که
ما اهل بیت پیغمبریم و باین کار اولی تریم و خدا
ما را باین کار مخصوص گردانید درین حال نیز
انصاری گفت یا امیر المومنین اگر این سخنان را
انصار شنیدندی پیش از آنکه با ابوبکر بیعت
کردند هیچ کس با تو خلاف نکردی امیر المومنین
علی علیه السلام فرمود بخدای که پنداشتم که هیچ
کس این نکند که شما کردید و حال دانستید
ندانم که روز قیامت پیش رسول خدا چه حجت آید
بخدا سوگند میدهم کسی که روز غدیر از رسول
شنید باشد که مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ
اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَاَلَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ برخیز
و کواهی دهد زید بن ارقمه که از مخالفان امیر
المومنین است روایت میکند که دوازده کس مرید

وی برخاستند و کواهی دادند که با پی بکر بیعت
کرده بودند غمخیزید که مردم با علی
بیعت بکنند مجلس برپا شد و بهام بر اسود و خلا
پراکنند گردانید روز دیگر دوازده کس از سخا
کبار با یکدیگر گفتند که چون ابوبکر بر منبر
رسول رود و او را از منبر بزرگشیم و بعضی از
ایشان گفتند که این نشاید کرد تا با امیر المومنین
علی علیه السلام مشورت نکنیم همگی با او پیش
رفتند و گفتند یا امیر المومنین حق خویش بکدام
رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غمخیزد که علی
مع الحق و الحق مع علی بدانکه ما قصد آن کردیم
له ای بکر را از منبر رسول بزرگتریم بخدا متعهد
ما چه جواب پسیم و چه میفرمایید و ایشان دو
ده تن بودند اول سلمان فارسی دوم خا
لدر بن سعد العاص سیم ابوذر غفاری چهار

مقداد اسود پچم عمار یاسر ششم برید سلی
واذا انصار نیز شش کس بودند اول ابوالمثیم
بن یمنان و سهل بن حنیف و عثمان و حمیر بن ثابت
و ابو ایوب انصاری و همهم الله امیر المؤمنین
علیه السلام اگر چنین کیند شمشیرها کشید و جمله
قصد قتل تمام کنند و بنی هاشم نیز با ایشان اتفاق
کنند و چون چنین شود هر انبی مراد دفع باید کرد
و رسول خدا صلی الله علیه و آله را خبر داده که یا علی
خدا سعاد را بصیر فرموده و خبر داده ام که آت
بعد از من با تو غدر کنند و عهد ترا بشکند ای علی
تو از من بمنزله هارون از موسی چنانکه نبی استر
هارون بکذاشتند و کوساله را اختیار کردند
بمچنین ترا بکذازند و دیگری را اختیار کنند گفت
یا رسول الله مرا چه فرمائی چه کنم گفت ضرب کن و
با ایشان جهاد مکن اگر شمشیرها کشید شود

نتیجہ بخیرج الحی من المیت بر طرف شود و
اسلام ناپدید شود و زینهار که خود را نگاهدار
و در خانه صبر قرار گیر امر الحی چنین است تا آن
که مظلوم بمن رحمت چون رسول خدا صلی الله علیه
متوفی شد بیشستن و دفن کردن او مشغول
چون از آن پرداشتم میانه امت این مخالفت دیدم
جمیع ایشان محبت گرفتم هیچکس اجابت نکرد مگر
آنکه مرد و تا من بر جمیع مهاجر و انصار محبت گرفتم
تا ایشان را بر من محبت نبوده شمار بروید و آنچه از
خدا شنیده اید ابا بکر و اتباع ویرا بگویند
ایشان رفتند و کرد منبر رسول در آمدن و آن
روز آدینه بود چون ابو بکر بر منبر شد این دو وا
ده کس از اصحاب کبار که شب و روز انیس و
سید مختار و حیدر کمار بودند هر یکی فضیلت
خوانده اند و از فضایل امیر المؤمنین علی علیه السلام

یاد کردند ابو بکر چون حجت های ایشان بشنید
 فروماند و هیچ جوابی نکفت بغیر اینکه و
 لیکن عروالت یعنی بهتر نیستیم مرا اقامت
 کشید عمر چون این حکایت از ابی ابکر شنید
 اتزل عنها بالکعب یعنی فرو آئی از منبر ای
 ابابکر تا با نهان داری ابابکر را برداشته بخانه
 اش برد و تا سه روز دیگر بیرون نیامد و چون
 خالد بن ولید با سه هزار کس در رسید و سالم مکابو
 خذیفه با سه هزار کس باید و همچنین آمدند از
 عربانها که دل های ایشان از اتفاق امیر المؤمنین
 علیه السلام ملو بود و از خوف تیغ او اطهارا
 نموده بودند تا آنکه لشکری عظیم جمع کردند و
 کشیدند عمر در پیش ایشان افتاده متوجه مسجد
 رسول صلی الله علیه و آله شدند و امیر المؤمنین
 با خواص اصحاب در مسجد رسول صلی الله علیه و آله

بودند عمر گفت والله با اصحاب علی اگر کسی از شما
 امروز سخن گوید بر سر او شمشیرها کشید شود
 خالد بن سعد العاص رضی الله عنه برخاست و
 یا بن القحطال الجشم ما را بنشیند و ما خود میترسند
 و باین لشکر که جمع کرده تهدید میدهی بخدا که
 شمشیرها نیز تراست اگر چه بعد داند کیم ولی از
 شما بدیش تریم از آنکه حجت خدای که علی بن ابی طالب
 با ما است و اگر نه انت که طاعت امام بر ما واجب
 و عهد و خود را اشکارا می کنیم در خدمت مولای خود
 حضرت امیر المؤمنین و امام المیقین صلوات الله
 و سلامه علیه گفت بنشین یا خالد که مقام تو
 معروف و سعی تو مشکور است و بنشین سلمان فارسی
 بر پای خاست و گفت الحمد لله بخدا که باین هردو
 کوش خود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و اگر نه چنین باشد هردو کوش من کربا ده که گفت

مسماخی و ابن عمی جالس فی مسجدی مع نصر من
اصحاب یکسبه جماعه من کلاب اهل النار بعینه
بغیر صلی الله علیه و آله فرمود که وقتی باشد
مسجد که برادر من و ابن عم من نشسته باشد در مسجد
من با جمعی اندک از یاران خود تا که جمعی از بندگان
اهل جهنم برو در آیند و قصد قتل و یاران
کنند و من هیچ شکی ندارم که شما اید عمر برخاست
و شمشیر کشید از جا خود جت و قصد سلمان کرد
امیر المؤمنین علی از جاست و گریان عمر گرفت و بر
پیش کشیده باز پس برانداخت چنانکه شمشیر از دستش
پرید و دستار از سرش افتاد و در میان معرکه حمله
ابو بکر و صحابه برخاستن و عمر را بنشانند امیر
المؤمنین گفت یا بن الفحاح الحیمة لولا کتاب الله
سبق و عهد من رسول الله لقد رایت اینا الصنف
فاصر و اقل عهد انکه امیر المؤمنین علیه السلام

و با یاران جیش حرکت رحمت خدا بر شما باد انکه عمر
بالشکر بسیار در مدینه مکثت و یکیک از آن
که خلافت ابی بکر را با میگردند قهر و جبرایعه
میکرفت و هر کجا جمعی در خانه پنهان بودند ایشان
بیرون آورده بیعت میستاند و بعضی را بقتل میرساند
و تا مدت سه چهل غوغا و منو خلافت بود در میان
تا آخر بطلب امیر المؤمنین علی علیه السلام رفته
سید النساء صلو علیها واقع شد و کد بر در
عمر و اید و از آرد سید النساء علیهم السلام بر کس
ظاهرات و مخالف سعد عباد با ده هزار کس از بنی
خزرج با ایشان و قیس بن سعد بر هیچ کس پیش
نیت مالک بن نویره با ده هزار کس قبیله خود
با ایشان بیعت نکرد تا انکه خالد بن ولید را فرستاد
و آن مؤمنان را در میان نماز با ده هزار مؤمنان
و اموال ایشان غارت نمودند و زنان و فرزندان

ایشان را با سیری بردند ای ابراهیم پس چگونه اجماع
 امت شد باشند از خدا و رسول خدا اندیشه
 نکرده این دلیر میکند ای ابراهیم اگر اجماع و اقبای
 بود و در خلاف فتای بکراجماع منعقد شد پس چرا
 یزید و باقی بنی امیه که مفسدان دین و کافران بودند
 امام نباشند چرا که افتقد از مهربان که با ایشان
 بیعت کردند و متابعت ایشان نمودند صد برابر ایشان
 بودند که با ابوبکر و عمر بیعت نمودند پس این تقدیر
 معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند هیچ
 کس را شکی نبود در کفر آنکسان که سر فرزدان رسول
 خدا را بریده باشند و اهل بیت او را بر شتران نشان
 با سیر برده باشند ای ابراهیم اجماع پس معتقد
 در میان اهل اسلام مکروه قتل عثمان که از خواص
 و عوام امت از میان جمیع شهرها اهل اسلام است
 نداشتند و مردم را تحریص و ترغیب نمودند بر قتل

او و از شهر مصر قریب بسی هزار کس از ظلم بشکایت
 آمد بودند یکبار جمله اتفاق کردند و بر اقبال رسانیدند
 با قبیح و جوده و مدت چند روز در میان بیای با عثمان
 بستند در کوچه‌ها مدینه میکشیدند و کروکرواز
 مسلمانان می‌رسیدند و لکد بر سر و رو میزدند
 و از ظلم وی شکایت میکردند ای ابراهیم عمر و خالد
 و جمعی از منافقان بنی امیه را با علی بن ابیطالب عدو
 فطری بوده باشند و این همه فساد کرده باشند چنانچه
 هزار مومن را بظلم و تعدی بقتل رسانیده باشند
 و چندین هزار خلق را از طریق حق دور افکنده یا
 سَقَلَ السَّافِلِينَ فرستاده ای ابراهیم هیچ مت
 با سیر خود و بختن ساد کردند و با اهل بیت سیر خود
 ظلم روا داشتند ای ابراهیم بود که بر آتش نفس خود
 گاهی سعد بن عباد را خلیفه و والی گردانیدند و باز
 معزول کنند و ابوبکر را بنشانند و گاهی عثمان را

خلیفه سازند و باز بقتل رسانند و آنچه موافق
اغراض ایشان باشد چنان کنند ای ابراهیم بدانکه
این دو گروه اند که ضدیت و مخالفت و محاربت
و محاربت و عداوت ایشان نسبت یکدیگر بر جمع
امت ثبات طایفه اول علی بن ابیطالب است
و امام حسن و امام حسین حضرت سید الشاهین
علیهما السلام و سلمان فارسی و عباس و عبد
عباس و عبد الله مسعود و ابوذر غفاری و عمار یاسر
و عثمان و محمد بن ابی بکر و خدیجه عیسی و ابی بن کعب
و خالد بن سعد العاص و جابر بن عبد الله الانصاری
و ابو ایوب انصاری و ابوذر جنان انصاری و سعد بن عباد
انصاری و قیس بن سعد انصاری و ابوالبابه ابوالمثنی
و قثم تمار و مالک اشتر النخعی و فضل بن عباس و ابوالد
خراج و جعفر طیار و ابوسعید خدری و سلمان
بن حرود و سهل بن جصف و عد بن حاتم طای و

کسانند که اول اسلام تا آخر عمر رسول صلی الله
علیه و آله در خدمت و ملازمت آنحضرت بودند
و غیر خلوت با او بسر میبردند و بر طریق رسول و عبادت
آنحضرت و اقوال و افعال او بهتر از دیگران اطلاع
داشتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق هر یک از ایشان
احادیث فرمود و بعضی را از اهل بیت خود خوانده
تغش پوستی در میانند و چشم میسند و در باب هر یک
از ایشان منقبتها فرمود و آنها که اهل بیت و اند
خدا بر طهارت و عصمت ایشان کواهی داده و همچنین
حذایع محبت ایشان را بر مردم فرض گردانیده که
قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى
و بحکم الهی قول ایشان صادق و کلام ایشان نص
قاطع است ای ابراهیم آنچه گویند از طریق رسول
صلی الله علیه و آله و عبادت آنحضرت از قراین و احوال
و اخبار و احکام بقول ایشان عمل نمودن اولی و

و انبساط و اعتبار ایشان نزد خداست و رسول
بیشتر یا انکه تصدیق نمودند و اعتبار کردن
ابوبکر و عثمان و عائشه و حفصه و انس بن مالک
و سعد و سعید و ابوعبید و عمر و عاص و ابوهریره
و برادر بن خاذب و خالد بن ولید و سالم مولی ابو جحاف
و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبدالله و عبد الله
بن کربن معاویه و یزید و عمر سعد و عبید بن زیاد و
بن الحکم و باقی صحابه که امامان شما اند پس پیرو
نموده این طایفه اولی است یا آن گروه که در اقول
کرده شد و اعتماد بر قول این طایفه بیشتر است
یا انکه اسامی ایشان را در اقول ذکر کردیم ای ابراهیم
چون مخالفت این طایفه بر جمیع امت ظاهر است و از
روز وفات رسول صلعم الی یومنا هذا این طایفه
قصد قتل و قمع یکدیگر کردند در اعمال و افعال و
عبادات و اعتقادات مخالفت این طایفه ثابت است

این زمان بکوی که ازین دو طایفه کدام بر حق بودند
و کدام بر باطل ابراهیم خالد مانند حمار یکدیگر کرد
اختلاف افتاده باشد متحیر و پریشان ز طاعت سکوت
و ز طاعت جواب هارون بر داشت و گفت ای ابراهیم
چرا جواب نمیگویی ظاهرا تو تا امروز بدین رسول صلعم
علیه و اله بنوده امروز تو خود را اعلم و افضل علما
میدانی کنیز را الزام نتوانی داد با چندین هزار از
علمای اهل فضل که با تو متفقند در همه چیزها
ابراهیم مضطرب ماند و بود چرا که اگر می گفت طریق
اهل بیت رسول و معصومان خاندان و اصحاب
کبار باطل است کفر و ثابت میشد و مخالفت
و حدیث می بایست کردن و بیم آن بود که خلایق
و برادر مجلس هارون در زیر لکده هلاک کنند و
طریق ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و
ایشان باطل است تصنیع اعتقاد و ابطال مذهب

خود میکرد و بیم کشته شدن نیز بود و هارون چون
 ابراهیم را بدان حال بدید رو بجنبه کرد و گفت ای
 حنیه این علم از کجا حاصل کردی حنیه گفت
 کردم بتوفیق خدا تعالی و بسعی و جهد نفس خود و هارون
 گفت ای حنیه استاد تو درین علوم که بودی
 گفت برخلیف زمان پوشید نمایند که چون به پنج سیاه
 رسیدیم خواجہ من مرا بحرم محترم حضرت امام بحق
 ناطق جعفر صادق علیه السلام فرستاده که در
 خدمت و ملازمت بندگان آن عتبہ عالی باشیم و شرائط
 طهارت و عبادت و قواعد بیاموزم چون مدتی در
 حرم محترم بخدمت مبارکی قیام نمودم و بر طریق طهارت
 و تقوی و نماز و روزه اطلاع یافتم و بدان
 مواظبت مینمودم تا آنکه مدت هفت سال از عمر من
 بگذشت یکروز حضرت امام علیه السلام بحرم محترم
 در آمد آب و صنوبر فرمود اتفاقاً آنکس که این خدمت

بد و تقوی نیز بود حاضر نبود من دلیری نموده فی
 الحال دویدم و آن ظریف را برداشتم و بخدمت
 آنحضرت بردم چون چشم مبارک آنحضرت بر روی
 من افتاد گفتند که توجه کسی کفتم من ملازم فلاح
 که درین حرم محترم طریق خدمت بتقدیر میسر
 از من سوال کردند که نماز میگذاری کفتم بل یا مولای
 گفتند طریق وضو و طهارت میدانی کفتم بل
 و از هر چه چیز که سوال کردند جواب موافق بعرض
 رسانیدم آنحضرت را شکفت تمام رو نمود و تعجب
 بمانند کیفیت حال مرا از ملازمان عتبہ علی
 تحقیق نمود کیفیت را بعرض رسانیدند آنکس
 فرستاد و خواجہ مرا طلب نمود و گفت این کنیز که
 تو بسیار عاقله و زیرک است او را بمن بفروش خواه
 من گفت یا این رسول خدا جان من فدای شما باد
 کنیز در ملازمت شما باشد و من نیز از بندگان

کمین و چاکران کمترین شما ام از آن روز خدمت خاص
 انحضرت بر من مقرر شد چون اثر شد بر من ظاهر بود
 انحضرت مرا تعلیم نمود و گاهی که نسبت باحضرت دلیلی
 نمیتوانستم نمود بخدمت اولاد و اصحاب که هر یک
 انجمن فصاحت و بلاغت شاه و اسمان علوم و فضل
 ماهی بودند مطالعه علوم مینمودم چند آنکه بمرتبت
 توبه انحضرت مرا قوت مطالعه حاصل شد و اکثر آنکه
 تفاسیر و احادیث مطالعه کردم و اکثر مسائل مشکل که
 علماء اسلام در تحقیق آن عاجز بودند و حقیقت آنرا
 انحضرت معلوم مینمودم و تا غایت اجتهاد و اهتمام
 کردم امر و در مجلس خلیفه زمان حقیقت مد
 خود را بر موافق و مخالف ثابت کردم و منقطع نشد
 هارون گفت ای حنیه چه استنید از جعفر صادق
 بن محمد در باب رویت الله تعالی حنیه گفت شنیدم
 که میفرمود لا تدركه الا بصائر وهو

يدركه الا بصائر وهو اللطيف الخبير ابراهيم
 گفت ای حنیه چون رویت الله تعالی محالست
 موسی علیه السلام بیغیر او لولا الغرم بود استند
 و طلب رویت کرد و گفت رب ارنی انظر الیک
 حنیه طلب این محال از روی جمل بود یا از روی
 سهو و این هر دو محل مذهب است حنیه گفت
 ای ابراهیم طلب رویت موسی علیه السلام نه
 از روی جمل بود و نه از روی سهو بدانکه موسی
 علیه السلام در استند عا و طلب رویت مجبور بود
 جمعه آنکه بطور میرفت بمناجات هفتاد کس از
 اسرائیل را اختیار کرده با خود برخیزانکه قرآن مجید
 بدان ناطق است که و اختار موسی سبعین
 بمیقائیل بدانکه چون موسی علیه السلام
 این جماعت را با خود برد گفتند ای موسی ما از تو
 استند عا میکنیم که دعا کنی و از حضرت الله تعالی

مسئلت نمائی که سخن خود را بکوش ما رساند در
 محکمی که تو با خدا مناجات میکنی موسی علیه السلام
 بر تکلیف قوم و التماس ایشان مسئلت نمود که
 حضرت پروردگار کلام خود را بشمع آن جماعت
 حضرت و اهل العطا یا احادیث فرمود چون موسی
 السلام از مناجات فارغ شد گفت هَلْ سَمِعْتُمْ
 کلام رَبِّكُمْ یعنی یا شنیدید کلام پروردگار
 دکار خود را ایشان گفتند ما شنیدیم کلامی
 اما نمیدانم کلام خدا بود یا کلام شیطان
 و نذاریم و قبول نکنیم تا آنکه بنبیم الله تعالی
 را انکار اچنانکه خدا تعالی در قرآن مجید فرمود
 وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَا اللَّهَ جَهْدَةً فَاخُذْهُمْ
 الصَّاعِقَةُ بَظُلْمِهِمْ یعنی گفتند قوم موسی که
 ایمان نیاوریم بتو تا نبینیم خدا را انکار ابرو
 گرفت ایشان را و بسوخت بظلمی که کردند ایشان

یعنی طلب رویت نمودند پس موسی علیه السلام گفت
 خیا آنکه قرآن بدان ناطق است که اَتُفْلِكُنَا بِمَا
 فَعَلَ السَّفَهَاءُ مِنَّا یعنی خداوند ما را هلاک
 میکنی با آنچه سفیهان ما کردند یعنی طلب رویت
 پس ای ابراهیم اگر قوم موسی علیه السلام در طلب
 مصاب بودند و اگر رویت ممکن بود ایشان را چرا
 بصاعقه هلاک میکردی و اگر موسی علیه السلام
 با ایشان طلبت رو شریک بود و اعتقاد برویت
 یا بر عزم شما خود طلب رویت کردی با ایستی که موسی
 علیه السلام نیز بصاعقه هلاک شدی
 گفت ای حسنه بعد از آنکه طلب رویت در خوا
 ست شدن
 بالتماس قوم خود کرد بعد از سوختن و هلاک
 چرا گفت تَكُنْ إِلَيْكَ حَنَّةً گفت ای ابراهیم
 موسی علیه السلام سوال پیش از دستوری کرد
 اولی آن بود که دستور خواستی و بعد از آن سوال

الله تعالی

کردی و آن عدم دستوری نه صغیر و نه کثیر بود
از آنجا که رفعت و منزلت رسل است که جهة ترک
اداب استغفار کنند چرا که ایشان معصومانند و برکنند
ای برایم میان توبیخ رویت بود و من مستدل بودم
بر عدم رویت **تَبَيَّنَ إِلَيْكَ** در مبحث رویت دلیل
من است و شاهد بر مدعا من ای ابراهیم بدانکه
خدا تعالی با موسی علیه السلام گفت کن ترانی
یعنی مرا هرگز نه بینی نه در دنیا و نه در آخرت
چرا که کن برای نفی ابد است هرگاه که موسی علیه السلام
با وجود تقرب نبوت و الوالغرم و مکالمات توان
دیدن بر غیر چگونه تواند دید ای ابراهیم بدانکه
صحت رویت مشروط است بسترط اول سلا
خاصه بصیر دوم صحت رویت مرئی سیم عدم حجاب
و امروز هم این شرایط حاصل است اگر دیدنی بود
بایستی که در دنیا مرئی شدی و چون مرئی نمیشود

دلیل است بر اینکه رویت الله تعالی جایز نیست و
محالست که اگر جایز بودی الله تعالی جسم بود یا جوهر
یا جوهر یا عرض و محالست که او جسم و جوهر و عرض
جهت آنکه این اشیا حادثند و او قدیم است ای ابراهیم
بدانکه هر چیز یک مرتبه مرئی شود و او را یک کیفیتی توان
و ذات آن کیف محدث باشد و نیز هر چه او را بیند
باید که در برابر بینند باشد و در مکان و جهت
باشد و واجب الوجود در مکان و جهت نیست پس
دیدن او محال باشد ابراهیم گفت ای حنیف چگونه
در آیه و جوه **يَوْمَئِذٍ نَظُرُهُ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ**
حسبیه گفت ای ابراهیم بدانکه این آیت از
موالات است **إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ** یعنی الی نعمته
رَبِّهَا نَاطِرَةٌ یعنی برینم بر خدا و رحمت او نگرد
باشند بدانکه مضاف محذوفست و مثل این در
بسیار است بدانکه نظر کردن صدق باشد

بجهت مری و دیدن بر خدا تعالی روایت زیرا
که جسمانی نیست دیگر آنکه هر کجا که نظر باشد
رویت که دیدار است لازم نباشد چنانکه عرب
گوید نظرت الی الهلک و کفره یعنی بمجاه
کردم و ندیدم اگر نظر معنی رویت بود سخن متناقض
بود ابراهیم گفت ای حسنه چکونی در معنی این
که فمن کان یرجو لقاء ربه حسنه
گفت بدانکه لقاء دیدن بود بمقابل و نزدیک شما
که خصمید دیدن در مقابل خدا تعالی روایت
دیگر آنکه لقاء اگر معنی دیدار بود خدا تعالی لقاء
منافقان ثابت کرده است فاعقبهم نفاقانی
قلوبهم یومر یلقونه یعنی نفاق در دلهای ایشان
خواهد بود تا روزیکه ایشان بخدا رسند و
باتفاق جمیع مذاهب منافقان را دیدار خدا تعالی
نخواهد بود پس معلوم شد که هر کجا در قرآن

ذکر لقا است مراد از آن دیدار نیست اگر نسبت من
ثواب خدا و رحمت است و اگر و حق کافران و منافقان
مراد از آن خشم خدا و عذاب است و ای چنانکه میفرماید
و ان کنیر آمن الناس بلیقا ربهم لکافرؤن و د
این آیه بمعنی رحمت است و این شاهد است فاما
الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا و لقاء الاخره
فالذین فی العذاب محضرون و اینجا از لقا
غرض ثواب اخراج است ای ابراهیم بدانکه اگر در دنیا
ممکن بودی خدا تعالی بموسی گفتی که کن شرا
فی الدنیا یعنی مرا هرگز ندبینی و نتوانی در دنیا
دید چون حسنه سخن بد بخارسانید هارون
او را منقطع کرده گفت ای حسنه مولا ای تو ابو
بن محمد بحیه دلیل مردمان از شیعه خود ترغیب
کرده بمبتعد کردن و امر نمودن حسنه گفت
بنابرین جلی که ملک علام میفرماید فما

اَتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتَوْهُنَّ اُجُورَهُنَّ وَرِضَاً
 یعنی آنچه متعه کنید شما چیزی از زنان بدهید
 مهرها ایشان را بر خلیفه زعمان واضح است که جمیع
 مفسران و فقها متفق اند که مراد از نکاح متعه
 ابراهیم گفت این آیه منسوخ است و در میان اهل
 سنت و جماعت خلافت بعضی گویند که در تدا
 اسلام مدتی حلال بود و بعد از آن حرام شد و
 بعضی گفته اند که در فتح مکه حرام شد حسینه
 گفت ای ابراهیم بدانکه این کمال تعصب است چرا که
 علما شما دین اخبار مختلف و مضطرب روایت
 کرده اند متقا و اللفظ والمعنی یقیض بعضه بعضاً
 بدان ای ابراهیم که در قرآن هر آیتی که منسوخ شد
 ناسخی داد اگر کسی از ایشان سوال کند آیتی که ناسخ
 ایه متعه است چگونه ابراهیم عاجز شد گفت که منع
 عمر ما را سند است که اگر این آیت منسوخ نبودی

و اگر رسول صلی الله علیه و آله منع نکرده بود
 عمر منع نکردی حسینه گفت ای ابراهیم دلیل رو
 و برهان مبین بر حلیت متعه و عدم نسخ منع عمر
 چرا که اگر متعه من عند الله یا من عند الرسول منسوخ
 و حرام میشد البته روزی که از آن منع مینمود
 و مستمسک بدان آیه یا بدین حدیث باشد و از
 میساخت و میگفت که خدا شعیب را در تحريم متعه
 چنین فرموده یا رسول بدین حدیث منع نموده و
 که متعتان کانتا محملین علی عهد رسول الله
 و انا الحریتمهما و عاقبت علیهما متعجج و منع
 یعنی دو متعه که در زمان رسول صلی الله علیه و آله
 حلال بود من حرام میکنم انرا و بران عقوبت میکنم
 یکی متعجج و دوم متعه فسا و این منع عمر بدین عبارت
 شاهد است بر آنکه متعه از جانب خدا و رسول
 منسوخ نبود بلکه ما موریم بگردن از جانب خدا

نسخ
 مستمسک

در رسول خدا و برنا کردنش حکمی واقع نشده و هیچ
کس نقل نکرده بلکه در کردنش ثواب عظیم مترتب
و انچه از احادیث در طریق اهل البیت علی السلاک
واقع شد بی نهایت است و از جمله آنست که حضرت
امیر المومنین علی علیه السلام فرموده که کولان
عمر انهي عن المتعة ما زني لا شقي الا شقي نیز خوانند
ایدهای برایم انچه از احادیث و اخبار در طریق شما
واقع است نقل کرده اند ذکر نمایم تا بر شما حجت بود
بدانکه نقل کرده است ابی نعیم در کتاب خلیفه الاو
ل و احمد حنبل در مستند خود آورده که عمر بن خطاب
انزلت اية المتعة في كتاب الله و فعلناها مع النبي
صلی الله علیه و اله و لم نزل القرآن بحرمتهما و لم
ينهي النبي عنهما حتى مات یعنی ایه متعه نازل
شد در کتاب خدا سبعا و ما کردیم باینی صلی الله
علیه و اله ان کار را و هیچ چیز از قرآن نازل

در حرمت ان و پیغمبر منع نکرد ما را اذان تا از دنیا
برفت و همچنین روایت میکند عبدالله بن مسعود
عبادت در کتاب الحج در بیان الصیحة بن قال کنا
مع رسول الله صلی الله علیه و اله و کین معنا
نساء فافقلنا لا تحض النساء فنهنا عن ذلك
و مرض لنا ان تنكح المرأة بالنسوان الى اجل شقة
قد راعى الله يا ايها الذين امنوا لا تحرموا الطبيبا
ما احل الله لكم یعنی عبدالله مسعود روایت
کرد که غزا میکردیم ما با رسول صلی الله علیه و اله
و زنان ما نبودند با ما گفتیم با رسول الله ایها
حاضر کنیم زنان خود را رسول صلی الله علیه و اله
نهی کرد و منع کرد ما را از حاضر کردن زنان خود پس
رخصت داد ما را که عقد نکاح متعه کنیم زنان را
تا وقت معین پس عبدالله مسعود این ایه خواند
که ای انهایی که ایمان آورده اید حرام میکرد

طیبیات را که بر شما حلال گردانیده اند و همچنین
 روایتست از عبد الله بن عمر رجل من اهل الشام
 متعة النساء قال هي حلال فقال ان اباك نهى عنها
 فقال ابن عمر اريت ان كان لابی قد نهى عنها
 رسول الله صلى الله عليه واله ترك السنة وندب قول
 ابي مضمون انكه شخصی از اهل شام پرسید از عبد
 بن عمر از متعة زنان که حلال است یا حرام عبد الله
 بن عمر گفت که حلال است شخصی گفت که پدر تو منع
 از آن عبد الله گفت که پدر من نهی کرده و خدا و رسول
 امر کرده بکردن حاشا که ما ترك آن کنیم و متابعت
 پدر کنیم بدان ای ابراهیم که اصل در جمیع اشیا
 ابا حقت تا وارد شود منعی و ایراد منعی محجوب است
 بدلیل و هر جا که دلیل نیست منع نیست اگر کوئی ما
 عمر است چنانکه مذکور شد میگویم از دو حال
 بیرون نیست یکی آنکه مستند منع او را یا دلیل

باشد و اگر منع او از روی اجتهاد باشد لا ینسب
 از برای آنکه اجتهاد وی که در مقابل بض باشد از
 یا از رسول باطل بود و دلیل قول امیر المؤمنین
 علیه السلام و فتوی و قول او درین محبت است از حجت
 عصمتش و اجماع اهل بیت و عبد الله عباس و
 بن مسعود و سعد بن جبیر و جابر بن عبد الله دلیل
 واضحست بر حلیت آن دیگر بدان ای ابراهیم که
 روایت کند ابی رباح که از فقهای تابعین است
 از صفوان بن معلی از پدرش که او گفت سبب
 آن بود که عمر از متعة زنان نهی نمود که عمر بن حرب زنی
 را منع کرده بود از او پرسید که در حالی که منع کرد
 که حاضر بود و در حضور که کردی گفت مادر او
 پدر او عمر گفت نهی آنها خشی ان یکون ذلک فساد
 یعنی من از منع کردن منع میکنم که میترسم
 فساد ی باشد و همچنین آن سخن که مذکور شد

مستند منع خود ساخت و در همان روز منع نمود
ای ابراهیم بمجرد آنکه کسی ترسد که در عقد ^{عقد} از
شرعیه و احکام ملیّه از حال فساد جابر باشد تحریم
ان عقد و نهی نمودن از آن و جایز باشد تحریم و ابطال
همیع عقود شرعیّه و احکام ملیّه از حال فساد ای ^{ای}
اگر کسی بقول خدا و رسول خدا عمل نماید و مخالفت
عمر نماید انکس را رافضی گویند و تکفیر ^{بقتل} و کیند و
رسانید زهی عناد و تعصب و کراهی و دیگر بدان
ای ابراهیم که در نقل صحیح واقع شده که روزی ^{عبدالله}
عباس متوجه بود بجایی چون بد مسجد الحرام رسید
ملا دغان با وی گفتند که عبدالله زبیر با جمعی
کثیر از اصحاب در مسجد حاضر است و در آن وقت
عبدالله زبیر دعوی خلافت کردی در مکه ^{عبدالله}
عباس در آخر عمر مکفوف شده بود در ساعت فرو
آمد و متوجه شد بمسجد چون چشم عبدالله زبیر

بروی افتاده در مقام تعرض شد گفت جابجا
اعنی الله قلبه بحیل المتعده و هی الزنا المحض یعنی
آمد کوری که کور کرد اند خدا شیع ^ل دل او را خلا
میداند متعده و احال آنکه زنا محض است عبدالله
عباس رضی الله عنه چون این حکایت او را شنید
گفت ان الله صلب ابصارنا و صلب بصائر
عقلکم یعنی خدایتعاً حیثهای ما را بستر و
عقل شمارا و الله لقد ازلت المتعة في كتاب
و عمل بها علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله
و بنه عنها و لم یأت بعد رسول بحیثها و آلتها
علی ذلک قول عمر و متعتان کانتا علی عهد رسول
الله صلی الله علیه و آله محللین و انا احرّمهما
و عاقب علیهما فقیلتما شهادة و لم یقبل تحریمه
یا عبدالله و انک من متعت فاستل عن بردي عو
مضمون کلام عبدالله عباس آنست که بخدا که

فازل شد متعدد کتاب خدائی و عمل کرده شد
متعدد در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله
و خدا منع نکرد و بعد از محمد الرسول الله علیه و آله
دیگر نیامد که حرام کند متعدد و دلیل برین قول
عمر است که گفت دو متعدد در زمان رسول صلی الله
علیه و آله حلال بود و من حرام میکنم بر شما و عقیقا
خواستیم کرده بر کردن آن پس کواهی عمر را قبول
کردیم فاما تحریر از قبول نمیکنیم و ای عبد
زیر بدان تحقیق تو از متعدد حاصل شد بر و از ما
خود پس کیفیت دو برد عوسجه را چون عبد الله
بغایت متفکر شد و منفعل گشت و چون ایام حکوم
بود از شهر مندی از مجلس برخاسته متوجه حرم خود شد
و شمشیر بکشد و از روی غضب بر سر مادر خود آمد
مادر پرسید که خبری عن بردی عوسجه یعنی
خبرده مرا از دو برد عوسجه مادرش فی الحال گفت

ان ابایک کان مع رسول الله و قد اهد له رجل
یقاله عوسجه بردین فاعطاه فتعین بها فعلق
بک و انک من متعة یعنی پدر تو زبیر بار سول
خدا بودی عوسجه نام دو بریمانی هدیه برای رسول
صلی الله علیه و آله آورد رسول آن هر دو را به
پدرت بخشید و پدرت بان دو بردیمانی را متعدد
کرد و من بتواستن شدم و تو از متعدد حاصل
چون حسنه سخن و حکایت بدیخارسانید
هارون را بسیار خوش آمد چرا که عبد الله عباس
جده وی بود بانک برحیمی بن خالد زد و گفت ما
تا غایت مانع این امر بودیم الحال چخت دادیم
مرد ما را از بکاح متعدد بعد ازین دو بود آخر در زمان
هارون شایع شد و نامدقی معمول بود و منع آن
تا آنکه معتصم ملعون منع کرد حسنه گفت ای
سخن دراز کشید و خلیفه زمان و ارکان دولت با

ازین مباحثه و مجادله ملاقات حاصل شد از آن
 سوال دیگر میکنم و خست و بخت درین سوال خواهد بود
 بگوی که این حدیث نزد شما ثابت هست که پیغمبر
 در حق سیدتنا صلوات الله علیها فرموده که
 فاطمه بضعة منی من اذها فقد اذانی ومن
 اذانی فقد اذ الله یعنی فاطمه پاریت از
 من هرگز نجانند او را مرخصانید باشد و هر که ایدنا
 نماید خدا را رنجانید باشد ابراهیم گفت این
 حدیث صحیح است و جمیع امت بر صحت این حدیث
 متفقند و هیچ کس انکار نتواند کرد و حقه گفت
 بدان خدای که خالق جمیع اشیا است بگوید که
 ابی بکر و عمر فدک را که از حضرت سیدتنا صلوات
 الله علیها باز گرفتند بظلم بود یا نه ابراهیم گفت
 بلی فدک را از وی گرفتند بحکم حدیث رسول صلوات
 الله علیه که ابی بکر ناقل آنست که نحن معاشر

الانبیاء لا نریث و ما خلفنا فهو صدقة یعنی
 ما معاشر انبیایم ما را میراث نباشند و هر چه
 از ما بماند صدقه است حسنه گفت ای ابراهیم
 بدانکه ابوسعید خدری که از اصحاب حدیث
 شماست روایت میکند که چون آیات ذالقرآن
 حقه نازل شد رسول صلی الله علیه و آله حضرت
 فاطمه صلوات الله علیها را طلبید گفت خدای
 میداند که پدر تو در زیر فلک غیر از ملک فدک
 چیزی ندارد و آن روز فدک را بحضرت سیدتنا
 الشانجشید و بوی تسلیم کرد و سه سال در
 زمان حیات رسول صلی الله علیه و آله عمل حضرت
 فاطمه در آنجا بود و حاصل فدک با آنحضرت
 میرسید و بعضی گویند پنج سال و بعد از رسول
 صلی الله علیه و آله ابی بکر فدک را باز بستند
 چون آنحضرت دعوت کردند که حق منست

ابی بکر کو اھی طلبید امیر المؤمنین و امام حسن
و امام حسین علیہم السلام و امیرین و قبری و
کواھی دادند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و ذرات ^{بجہ}
فاطمہ علیہا السلام بخشید و حضرت امیر
المؤمنین علیہ السلام حسب التماس حضرت فاطمہ ^{رضی}
و کواھی داد گفتند هذا بعثت بحجة الي نفسه
فلا تحكم بشهادة يعقوبين شوهرت جرب
منعت از برای خود میکند ما حکم نمیکنیم بکوا
وی حال ایشان و شما و جمیع اهل سنت این حدیث
معتبر میداند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ فرموده
عَلَيَّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ با وجود این کواھی
نشنیدند کہ جرب نفع از برای خود میکند و حال
آنکہ جرب نفع آن زندگی و از برای خود میکرد کہ ^{حدیث}
نخن معاشر الا نبیاء وضع نمود و کواھی امام حسن
و امام حسین علیہما السلام و امیرین و سلمان

و قبری نشنید کہ حکم نمیکنیم بکواھی ایشان
و آنچیز از رسول مانده بود از بساطین و ارا ^{صنان}
تصرف کردند و فدک را از نزاع نمودند و گفتند
فدک ملک رسول بود و در تصرف حضرت فاطمہ
بر سبیل طعم بود چنانکہ ایشان گفتند کسی کہ ^{عوی}
اسلام کند چگونہ جایز باشد کہ رسول صلی
علیہ و آلہ و سلم چیزی در حال حیات بر سبیل ^{خود}
طعم بحکر گوشه خود داده باشد بعد از وفات
او باز گیرند و این حدیث کہ ابو بکر نقل کرده
ما پیغمبر از امیرات نباشد هیچ کس دیگر از ^{معا}
رسول صلی اللہ علیہ و آلہ این حدیث نشنید
و روایت نکرد الا ابو بکر و دخترش عایشہ دیگر
رسول خدا با هیچ کس از عرب و مٹا هیچ یک
از اهل بیت و صحابه نگفته بود کہ و شما اهل بیت
من از امیرات نیرند ای ابراهیم اگر ابی بکر کار

و غادر و ظالم نبوده میبایستی اهل بیت و جمیع
صحاب را اطلاع داشتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله
باطهار آن فرمودند که هر چه از شما صدقه
تا اهل بیت او بعد از او طلب چیزیکه ایشان
حرام بودند نکردند و میان حلاله و حرام تمیز کردند
جهت آنکه اتفاق است که صدقه بر نبی هاشم حرام
پس از سخن ابی بکر لازم می آید که رسول صلی الله
علیه و آله کَمَا يَنْبَغِي اداء رسالت نکرد
باشد و آیه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و اتممت علیکم
نعمتی غیر واقع باشد چرا که رسول صلی الله
و آله مبعوث بود بر عالمیان عموماً و بر اهل بیت
و اقارب و عشایر خود خصوصاً بمقتضای آیه
وَ اَنْذَرُ عَشِيرَتَكَ الْاَقْرَبِينَ ما مور بود که عشایر
و اقارب خود را انداز نماید پس اگر سخن ابی بکر را
بوده باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله تقصیر

باشد بر اهل بیت خود که ایشان را اعلام نکرده
له شرعاً جایز نیست که شما از من میراث ببرید و آنچه
از من بماند صدقه است و بر شما حرام است ای بکر
چرا جواب نمیکونی حاشا ازین اعتقاد شما که بخدا
در قبول کرده اید و زنند قد که بر خود روا داشته اند
و از بکر تصحیح کلام ابی بکر تقصیر و ظلم پیغمبر
که اشرف کائنات است لازم دارید ای ابراهیم
اگر کوئی که پیغمبر ماعتز و اهل بیت خود گفته
بود که میراث نباشد و هر چه از من بماند صدقه
و بر شما حرام است و از ایشان سخن پیغمبر نشنیدند
و قبول نکردند این دلیل بر عصیان بلکه کفر
ایشانست و حال آنکه خدا تعالی بر عصمت ایشان
گواهی داده است اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّيسَةَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و باتفاق عا
لمیان از مخالف و موافق ایشان اهل بیت اند

بقدر خدا و رسول بلکه قنمت کشته بهشت فزونی
 اند و تا حوض کوثر بقول شما و بزم احادیث که شما
 روایت میکنند پس شما را هیچ جوابی نیست ^{ثابت}
 شد که ابی بکر خدا دروغ وضع کرد و کذب ^{علی الله}
 و علی الرسول با اعتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر
 و تحقیر ظلم او نسبت بحضرت سید النساء علیها السلام
 و تکذیب شهادت حضرت امیر المؤمنین و امام
 حسن و امام حسین علیهم السلام و ظلم صریح است
 و کفر و بر هیچ عاقل و منصف پوشیده نیست که مثل
 این افعال و اعمال نسبت به پیغمبر خود و اهل بیت او
 ظلم قبیح و کفر صریح است ابراهیم و ابویوسف و شافعی
 و جمیع علما که حاضر بودند هیچ یکی جواب نمیدادند
 نطق نبود هارون نیز از افعال قبیح خود شرمند
 و حقیر ماند بود دیگر مرتبه حسنه گفت ای ابراهیم
 در حالتی که حضرت فاطمه صلوات الله علیها دعوی

فدک نمود و گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در حال حیات فدک را بمن داد و تملیک فرمود
 ابی بکر کو اهی طلبید ایا بشرع پیغمبر عمل نمود
 خلاف شرع کرد ابراهیم از ترس آنکه مبادا سخنی
 گوید که موجب الزام و فضیحت ابی بکر شود
 برانچه استند هیچ منی گفت حسنه گفت ای ابراهیم
 حضرت سید النساء صاحب ید بود ابی بکر مدعی
 خبر و سخن معاشره الانبیاء و موجب حکم شرع
 لله البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر پس
 از حضرت سیده النساء صلوات الله علیها که
 صاحب ید بود کو اه طلبیدن ایا از رو جمل بود
 یا ظلم کرد ای ابراهیم بحق خدا که جواب بگوی
 از کرسی بیزاری و محبدا ما متشکن ابراهیم
 و ابویوسف بمرت خود راضی شدند بودند و جمیع
 خلائیق برایشان سحر میگردند و از ترس هارون

هیچ نمیتوانستند گفت روایت کرده اند که
 هارون را پسری بود بمن صورت و لطف سیرت^{اراست}
 و بغایت صفا کمال بود نام وی خالد بن عیسی^{نحس}
 اهل بیت شهرت تمام داشت و هرگز تقییه نکرده
 بر هارون نیز ظاهر بود که بر طریق اهل بیت است
 از انجهت که هارون را محبت تمام بدو بود و هر
 داستانی گفتی و هر چه خواستی کرد کسی را یادای^{ند}
 نبود که با وی متعرض شود گویند که و نزدیک
 حسینه نشسته بود و در هر مسئله که حسینه
 الزام ابراهیم دارد و یک گفت از دریم و دینار بر^{حسینه}
 نثار کردی و تخمین و نمودی و برابر ابراهیم دیگران
 خندید و بالایشان سخریه واستهزا کردی و هیچ
 ملتفت بهارون و منع نشد و دست بر قضیه زد
 و حفظ حسینه کوشید که مباد کسی در^{مقا}
 اید و از او بشود و هر لحظه حسینه را یار داده

و تخمین نمودی بر بحث کردن حسینه رو بهارون
 و جمیع علما کرد و گفت بدانید که دران روزی^ک
 حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در^ب
 فدک کوامی داد و ابی بکر امتناع نمود حضرت امیر
 المؤمنین فرمود که ای ابی بکر اگر دو کس نزد تو^{ند}
 و یکی از ایشان دعوی کند بر دیگری که فلان ملک
 بخد و دمعین که در تصرف اوست ملک منست^{واو}
 بغیر حق متصرف و غاصب بمجرد دعوی قبل از آنکه
 ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود و معلوم کنی که
 غاصب از وی میتانی و مدعی تسلیم میکنی ابو
 گفت نه امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که گواه
 از مدعی طلب میکنی یا از مدعی علیه گفت از مدعی
 طلب میکنم که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 البیتة علی المدعی و الیمین علی من انکر امیر
 المؤمنین فرمود که پس چرا با فرزند و فروردید

و بضع رسول بخلاف قول خدا و رسول عمل
 کردی ابو بکر گفت چگونه بابا الحسن امیر المومنین
 فرمود که جمعه آنکه فاطمه مدعی علیه و ذات ید است
 فدک را و آنکس که دعوی سخن معاشر الانبیاء کند بر او
 ثلث اقامت بینه نماید بر طریق مدعا خود بر تقدیر
 یکم بخبر صلی الله علیه و اله در حین حیات بسید
 الشان داده باشد بحکم اسلام باید که در دست
 و در رسول صلی الله علیه و اله بوده باشد تا آنکه
 که مدعی حدیث اقامت بینه نماید بر طبق مدعا
 خود مجاید که کواکبه باشد که صدقه بر و حرام بود و
 از صدقه حصیه نبرد و آن گروه بنی هاشم اند که صدقه
 بر ایشان حرامست و سوا بنی هاشم جمیع مسلمانان در
 صدقه شریکند و از آن حصه میبرند پس جمیع آنها
 که در صدقه شریک باشند کواهی ایشان را در
 باب فدک نتوان شنید الا گروه بنی هاشم پس

آنکس که مدعی فدک باشد اگر از کواهی عاجز شود
 غایه ما فی الباب سو کند متوجه فاطمه شود معتقد
 گسی که اعتقاد بعضی اهل بیت نداشته باشد ای
 ابی بکر فاطمه علیها السلام معصوم بحکم الهی
 چگونه تواند بود که معصوم مرتکب کبایر شود
 و دعوی باطل نماید ابی بکر تحمل شد سردر ور
 چنانچه تو ای ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع
 علما شانه جوابی که موافق بود توانید گفت و ان
 که امرای و ضلالت خود معترف توانید شد
 دیگر بدان ای ابراهیم که سخن ابی بکر باطل است
 و حدیث سخن معاشر الانبیاء موضع است از محقه
 که مخالف نص و کلام خداست که یوضی کم
 الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین صلعم
 و اول کسی که مخاطب است باین خطاب رسول خدا
 و این حکم عامت و دیگر در قرآن بسیار از اخبار

انبیا را میراث بوده است چنانکه فرموده و وراثت
 سلیمان داود و همچنین در قرآن است که زکریا
 دعا کرد از خدا تعالی طلب فرزند کرد که از اووال
 یعقوب میراث برد و این صریح است که قَهَبَ لِي
 مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ اِلٰی يَعْقُوبَ
 وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا پس بموجب نظر قرآن معلوم
 شد که انبیا را میراث بوده است و حدیث سخن معا
 شر الا نبیاء موضوع است و تکذیب قرآن میکند
 و معلوم میشود که واضع این حدیث قرآن ^{نشد} میداند
 و اگر افسیه چیزی روایت نکردی که قرآن تکذیب
 و مخالف آن بود ابراهیم الی بکر حدیث را چنین
 اِنَّا مِنْ قَبِيلِ الْاَنْبِيَاءِ لَا وَاَدِثَ وَلَا اِثْرَ
 يَكُونُ صَدَقَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ باری به طریق
 کذب و بطلان آن مفتر بشهادت آن معلوم نمیشد اما
 حضرت تعالی حاجت هدایت قرآن کافر مغتری که واضع این

این حدیث کور کرد و اندک تا ظاهراً هر شود بر اهل
 معرفت کذب و بطلان او بگو اهی الله تعالی
 یکی از علمای بغداد که حاضر بودند دید که ابراهیم
 هیچ نمیکوید گفت ای جنبه بدانکه سلیمان
 از داود علم نبوت میراث گرفت از مال و عقار
 و ضایع حنیه گفت این سخن است که قبل از تو
 امرا همان نیز گفته اند و این از قلت عقل و کثرت
 جمل و تعصب و عناد ایشانست چرا که سلیمان
 علیه السلام در حال حیات داود علیه السلام پیغمبر
 شد بود و نص قرآنست که داود و سلیمان از
 يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ اِذْ نَفَسَتْ فِيْهِ غَمَمٌ الْقَوْمُ
 وَكَتَابُ الْحِكْمَةِ شَاهِدِيْنَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ
 وَكَادَ اَنْتِنَا حَكَمًا وَعِلْمًا بدانکه میراث را
 اطلاق بر چیزی کنند که بعد از میت در میان
 ورثه او منقسم شود و نبوت قابل قسمت نیست

و اگر چنین بودی باینستی که اولاد ادم علیه السلام
جمله بشرکت نبی بودند تا انقراض عالم و حال آنکه
در میان اولاد ادم همین شیت نبی بود و پس نبوت
بمیراث نباشد بلکه نبوت و حی الهی باشد و عصمت
و استحقاق و محبین اگر گوئی که ذکر یا اوست نبوت
از الله تعالی مسئلت نموده ارث مال و اسباب نبوت
ان سخن تو قدح نبوت ذکر یا لازم می آید لغوی باشد
منها بکه معصیت و کفر و حاشا من ذلك ابراهيم
از چه حجتی گفت از آنجمله که در دعا گفت
و ائمتنا خاتم النبیین و ائمتنا خاتم النبیین
من لدنک و لیا یزنی و یرث من ال یعقوب و اجعله
رب ربی رضیا بدانکه اجماع مفسرانست که مراد از
موالی اینجا پسرانست و اگر مطلقا وارث نبوت بود
باشد و از الله تعالی است دعا کرده باشد
که مرا پسر ده که پیران عم من نبی نشوند و غیره

نبوت نرسند دلالت کند که ذکر یا بقتضای
الهی راضی نبوده و بر پیران عم حسد می برد این دلیل
باشد بر معصیت ذکر یا بلکه کفر لغوی باشد
من هذه الا اعتقاد با وجود آنکه در آخر دعا
کرد و گفت رب رضیا و بلا مثل و شبهه
نبی راضی باشد اگر در آیه مذکور نبوت نبوت
بودی و اجعله رب رضیا نکفتی و کفین
این بی فایده بود پس ثابت شد که انبیاء
میراث بودند لایل و بر همین عقلی و نقلی حدیث
نحن معاشر الانبیاء موضوع و ابوبکر کاذب
و فادرو ظالم بوده باشد چرا که حدیث مخالف
قرانت و در محلی که آیت انک میت و انتم
میتون نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بر منبر رفت و گفت ای یاران بدانید که بعد
من اصحاب غرض از من دروغ بسیار نقل خواهند

کرد و هر کس بر حسب غرض از من دروغ بسیار صانع
مدعای خود احادیث وضع خواهند نمود و بمن ^{منسوب}
خواهند ساخت بدانید که هر که آن حدیث که از
من روایت کنند و آن موافق قرآن نباشد اعتبار
نکنید و هر چه موافق بود اعتبار کنید و حدیث
اینست که اِذَا جَاءَكُمُ الْحَدِيثُ فَاصْرُوهَ عَلَيَّ كَمَا
يُخْتَدُّهُ وَمَا خَلَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارْضَوْهُ دیگر بداند
ای براهیم که چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
وآله از دافنا بدار بقار حلت نمود است و ثم شیر
و ناقد و عمامه و دیگر چیزها ^{المؤمنین} الخضر ^م مانند امیر
علیه وآله از امتصرف شد و زده حضرت رسول
مرهون بود در حالتی که الخضر رحلت نمود ^{امیر} امیر
از از رهن بپایان آورد و منصرف شد که از جمله
موارد حضرت بود و همچنین با وی منازعت نکرد
و این در کتب تمام مذکور است و همچنین گفت که رسول

میدان نیست چرا متروکات الخضر را متصرف
میشوی پس بایستی که آنها را نیز امیر المومنین
علیه السلام میگرداند اگر گویند که ایشان طلبید
و امیر المومنین برایشان طلب تسلیم نکرد و ایشان
عاجز شدند حاشا که امیر المومنین علیه السلام
ظلم کرده باشد و چیزی که او را در آن شرعاً نصیب
نشان کرد و بی تقصیر نماید و انچه بر وی حرام باشد
نغوذ بالله بکفر نزدیک بود و اگر گویند که رسول
صلی الله علیه وآله در حال حیات خود آن ^{معلقا}
را تملیک امیر المومنین علیه السلام کرده باطل
و دروغ بود چرا که اگر چنین بود حدیث مجمع علیه
متفق فیه درین باب وارد گشته بود که رسول
صلی الله علیه و سلم وآله در حال حیات متعلقا
خود را تملیک امیر المومنین کرده پس معلوم شد
که بارت بدان حضرت منتقل شد و ابو بکر کار

چون حسنه سخن بد بخارسانید هارون گفت ای
 ابراهیم وای علما که حاضرید چون بخوا حسنه را
 ندادید و او قضیع و ابطال مذهب شما میکنید
 ساکت شدید و سکو علامت رضا است پس چرا
 وی اختیار نمیکنید هر سر در زیر افکنند پس دیگر
 مرتب حسنه گفت ای ابراهیم وای علما که حاضرید
 بدانید که در جمیع تواریخ شما مذکور و اتفاق
 که چون ابی بکر جرح شهادت نمود کرد و کواها
 حضرت سیده الشار انستید حضرت فاطمه گفت
 ای ابو بکر تو از پدر خود میترای و من از پدر خود
 نبرم و برایشان حجت بسیار گرفت و الزام ایشان
 نمود و برایشان لغت کرد و خشناله و رنجیده بها
 نمود و بکرمیت و سوگند یاد کرد که در قیامت نزد
 حضرت رسول شکایت نمایم و در حینی که از دار فنا
 بدار بقا حلت می نمود فرمود بحضرت امیر المومنین

علیه السلام که ویرا در شب دفن کند و نکند از
 که ابی بکر و عمر و اتباع ایشان بر جنازه انحضرت
 نماز کنند پس حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
 وصیت انحضرت را بجا آورده او را در شب دفن
 کردند و در میان قبر و منبر حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله بحکم حدیث ما بین قبر و منبری روضه
 من ریاض الجنه موضع قبر انحضرت ساختند
 و هموار نمودند روز دیگر ابو بکر و عمر با جمیع عوام
 و انصار خود بدر خانه حضرت امیر المومنین رفتند
 و تعزیت انحضرت گفتند و از حال انحضرت و دفن وی
 سوال کردند امیر المومنین فرمود که او را شب
 دفن کردیم ای بکر و عمر سب پرسیدند و گفتند
 صبح کس را از اصحاب خبر نکردی امیر المومنین
 بوصیت او عمل کردم و نخواستم که مخالف وصیت
 وی کنم چنانکه مخالف وصیت نوعی از اید است

و شما بکرات و مراتب از رسول صلی الله علیه و آله
 شنیدید اید که فاطمه بضاعتی من اذاهما
 فقد اذانی و من اذانی فقد اذ الله پس چگونه
 جایز بود مرا که ایدای او و خدا و رسول نمایم
 عمر بغایت مضطرب شد و گفت برویم و او را از
 بیرون آوریم و برو نماز گذاریم و هر چند قبر حضرت
 را طلبیدند نیافتند ای ابراهیم این حکایت بدین
 طریق که بیان کردم اجماع امت است و هیچ کس
 خلاف نکرده پس بخیدن حضرت فاطمه صلوات
 علیها و غضب و محروم شدن مهاجر و انصار از
 نماز و والدت بر کل قفس غضب حضرت سید الشهدا
 از جهت ظلم که بر او کردند و بر شوهر بزرگوار او از
 غضب مامت و بر فرزندان نامدار و از فتنه
 شهادت ایشان و مجمع ایشان از مهاجر و انصار
 و در روایت این حدیث متفق اند که حضرت رسالت

نباهی صلی الله علیه و آله فرمود الله یغضب
 یغضبك و یرضی برضاک یعنی ای فاطمه خدا
 غضب میفرماید از برای غضب تو و خشنود میشود
 از جهت خشنود تو پس بموجب این حدیث غضب
 حضرت فاطمه علیها السلام غضب الله تعالی باشد
 و خدا تعالی بر ایشان غضب فرموده باشد و هم
 حدیث اول که فاطمه را صلوات الله علیها را
 میداد باشد و خدا تعالی میفرماید ان الذین
 یؤذون الله وارسوله لعنهم الله فی الدنیا
 و الاخرة پس بلا شبهه ابوبکر و عمر و اتباع ایشان
 کافر و غادر و ظالم باشند و لعنت خدای و رسول
 و ملائکه و غضب الهی متوجیه ایشان باشد چون
 علیه سخن بد بنیاد سازند ابراهیم و ابوبکر
 و شافعی و جمیع علما بیکبار برخاستند و قصد
 قتل حبه نمودند و در مقام جفا و ازارا شدند

او نیز بقدر قوت خود سعی می نمود و در پیش ابراهیم
بدست خود گرفته نمی گذاشت و هارون مشاهده
میکرد چون بحیثی بن خالد هجوم ایشان را دیدید
هارون آمد و گفت تو امر و زنجار رسول خدا^{ترد}
و کنیز که علما در میان را الزام نموده و جمله را عاجز
و ایشان بظلم و تعدی در مجلس تو قصد ایدای
کردند هر یک از امر و ارکان دولت حکایت از
جانب حسنه رسانیدند تا هارون متعرض علما
شد این عم هارون که از یکجهان مجتبان اهل بیت^{بود}
شمسیرها کشید متوجه ابراهیم و علما شد همه یکبار
دست از حسنه کوتاه کردند و بر جا خود نشستند
هارون بانگ بر ابراهیم زد و گفت هیچ شرم نداری
که جمیع شما که حاضرید خود را اعلم و افضل اهل
میدانید از جواب کنیز کی عاجز و مضطر شده اید و
مردمان از خواص و عوام با شما تمسخر میکنند با وجود

این شرمنده نیستید و قصد قتل و اید و ازار
وی میکنید چون خلافتی این سخنان از هارون
ترشید شنیدند از سلاطین و امر و اعیان^{همه}
بیکبار ملامت آغاز کردند ابراهیم و جمیع علما
تشبیح و مذمت نمودند حسنه با وجود این^{همه}
ایشان را خائف نبوده و ساکت نشد و دیگر مرتبه
حسنه آغاز سخن نمود و گفت ای معاندان کجراه
و ای دشمنان خاندان رسول الله از خدا بترسید
و از روز بازخواست یاد کنید و از برای جاه دنیا
و حیات پنج روزه مکر علما و من مصطفی و مرتضی و
بیت علیهم السلام در میان استوار می میکنید
و بمزخرفات و مهملات که از قبیل افسانه و سحر^{است}
حشمت کوه نظر از امیپوشانید با اتفاق فلا^{ان}
خلیفه و فلا^{ان} از بی فلا^{ان} امیر شد پس افضل
باشد و امثال این حکایات و ایه و روایات اغیبه

را اعلم رسالت و نبوت و امامت و طهارت و عصمت و اسرار ملائکه و تحقیق و حقایق حجت ساخت
اید و در زبان خلایق انداخته اید چرا از قیامت و حشر و نشر و عذاب الهی یاد نیا رید و از غضب و ترسیدن صد هزار رفتنه در میان خلق پدید آورده اید و مردم را از صد هزار فرسند از نشان خدا و رسول و امام دور انداخته اید و در ظلمات بعضیها فوق بعضی گذاشته اید و اکثر از حکمت و روایا و اتحاد موضوع شما نقل از ظالمان اهل بیت و فاسقان زمان و کودکان کج خلق باز آری قبل افسانه و خواب و خیالت بدان مانند که شخص و جمعی از زنان و کودکان استماع می نمایند و بعضی خواب میکنند چون افسانه با تمام رسید نامها کودکان بیک کج خلق باز و زنان و فاسقان در روایت و حدیث و اخبار مینویسند که قال فلان

و روی فلان و در افواه می اندازید که فلان حدیث بر فلان شیخ و فلان شیخ مجام مفسر قرآنست و فلان جاهل بی بصیرت در فلان زاویه صاحب جندل و از او ملکیا کبار و مقتدای روزگار است و فلان شیخ در خواب چنین دید و از پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب چنین شنید و پیغمبر چنین فرمود و علی هذا القیاس جاهلان بی بصیرت و ابلهان غیر و کودکان زاویه جهالت و غولان بادیه ضلالت از اطراف و جوانب و بلاد و امصار و بمین و بیابان و پیش رو دهند و تبرک جویند و نقل از شما کنند و بنای معرفت و شریعت و طریقت بر خواب و خیال و بر نقل روایات شما و ذوق این مهمان جهان خداداد ایشان مستحکم شده و چنان ساخته اید که بیا قضا و قدر از ایشان زایل نتوان کرد و از پنجه جرح و تعدیل و طعن و تکفیر در میان عوام پدید

آوده اند و زمانها بدین بگذشت و اولاد و
 احفاد ایشان بدین شیوه در وجود آمدند
 و خواهند آمد و بغض و عداوت اهل بیت و اولاد
 و محبان و شیعیان ایشان نمودند و مینمایند
 و ظالمان و فاسقان و اعدا خدا که عمرت نیست
 و شرخ نم گردانیده بودند بر معصومان مقتدر
 میدارید و جولان و قصابان از یکدیگر روا
 میکند و حال بدان رسید و کار بدان انجامید
 که نقل روایت میکند و حال بدان رسید
 و حدیث و آیت از امیر المؤمنین و امام حسین
 و امام حسن و باقی ائمه علیهم السلام که اتفاق
 عالمیان معصوم و مطهر اند قبول نکنید و
 معصومان را اعتبار ننمایند و حدیث و روایت
 از عایشه و انس بن مالک و ابو هریر و عمر و عاص
 و معاویه اعتبار نکنید که هر یک از اینها بدین

رسول را

اهل

اهل روزگار و احسن و اذون کفارند و بی
 اعتقاد جمیع اسلام لعن این گروه از واجب عباد
 و احسن سعادت است ای ابراهیم از صدیق اکبر
 و فاروق اعظم و فضیلت داری پادشاهان
 کدام و جبر بر عالمیان ثابت است که این محض
 تمسخر بجهنم است و کدام علم و فضیلت و زیاده
 تقوی و عباد و کدام سخاوت و کدام دلیر و نجیب
 و کدام حکمت و سیاست که گرداند و دلیران شما که گشت
 و بگذاخت و کدام است که نموده ای ابراهیم فضیلت
 بگو که بچاصل میشو و بگو که اکثر توابع الله جبر دارند
 تو از جبر هرگز حاصل که هیچ کس از عالمیان ثابت
 و نشنیده اند در قرآن و حدیث و اخبار واقع نشد
 ای ابراهیم و ای علمای جاهل شرم از ریش خود بدانید
 و ترک این مهمالت کنید و بدانید که از قول ما
 خلقت تا غایت بنامند و ملت شما بر تعصب و عناد

است

و ظلم و تعدی بوده هر کس هیچ یک از سادات
 که اهل بیت اویند در هیچ رمای مجال بحث و جدل
 نداده آید و نکذاشتید که اظهارد مذهب اهل بیت
 نمایند و فتوی بر قتل ایشان داد آید و عوام را بر قتل
 ایشان تحریص داده آید و گفته آید که اینها اشک
 کفارند و بصدد خواری بقتل رسانید آید از خوف
 اینکه شما را فضیحت نکنند و ابطال مذهب شما
 نمایند و کفر و ظلم امامان و پیشوایان شما
 اعدا رسول و آل اهل بیت اویند بر شما ثابت نکنند
 چنانچه من ثابت کردم بدولت خلیفه زمان ای
 ابراهیم بر جمیع عقلاء ثابت است که شما اعدا اهل بیت
 و امامان شما قاتلان اهل بیت و اعدا ایشان
 وعدا و قی که بار رسول خدا داشتید و فغای کر با
 می ورزیدند و اظهارد نمیتوانستند کرد و خدای
 بر رسول خود خبر از آن داده بود و ایشان بار رسول

خدا در مقام نفاق بودند و باطناب طریق کفر را
 می پیورند تا آنکه بعد از رسول خدا ظاهر نمودند
 و انتقام از اهل بیت او کشیدند و شما نیز
 پیرو می نمائید و از آل اهل بیت رسول صلی الله
 علیه و آله او شیعیان و پیروان ایشان
 در عالم نکذاشتند و نسلها ایشان منقطع کرد
 و باز دعوی اسلام و مسلمان میکنند و میگویند
 که بر دین محمدیم و الله که محمد از شما بیزارت یکبار
 علما گفتند که از اعدا اهل بیت و انکس که با ایشان
 در مقام عدالت احسن گفت بخدا دروغ میگویند
 و در لسان ایشان شما مملوآت از عدالت اهل بیت
 و پیروان ایشان و من محضو خلیفه زمان بر شما
 ثابت کنم که چنین است که من میگویم ای ابراهیم
 روز عید قربان شما در پای منبرها حاضر میشو
 خطیب منافق بر منبر میرود و قصه ابراهیم و اسمعيل

و قربان کردن و بسیار میکند شما اگر سبب آغاز
میکنید و عاها میگیرید و هر وقت که میشود
که ابراهیم علیه السلام برگرفته و قصد کشتن
اسمعیل کرد و فریاد میکند و چون کارد بخلاق آورد
شود دستارها از سر می نوازید و اشکها بر پیش
فر و میریزند و چشمها سرخ میکنند حال آنکه هیچ
جراحات با اسمعیل علیه السلام نرسید و در وقت
نیافت و عاقبت کوفتند ی کشته شد که هر روز
از آن کوفتند صد هزار در هر طرف و کنا و عالم
میگشتند و بابت دارند و چون عاقبت الامر
خیزلاید همه فریاد و گریه از برای کوفتند کرد
باشید که چهار هزار سال از آن گذشته باشد
و در هر شهر و دیار که شیعه و مومنی و دوستدار
به بیند که از برای نود و دیده رسول خدا و حیکر
گوشه امیر المؤمنین و فرزند احمد سید

القتل و برادر با جان برادر حسن مجتبی سید الشهداء
و سید شهاب اهل الحجة امام حسین مظلوم
شهید در روز عاشورا یاد در غیر الوقت کریه کند
له نه جنگ چون جنگ و نبرد چون بدو و نه
مادر چون مادر و نه برادر و چون برادر و نه
و نه فرزند و چون فرزند و است و جمع از ظلم
و کافران امت و منافقان بی حمیت با او عد
کردند و سر مبارک او بریدند و بر نیزه کردند
و حرم او را عارت نمودن و هفتاد و دو تن از فرزندان
و برادران و برادر زاده کان و اصحاب و اصحاب
را بکشتند و بینداختند اگر مومنی از برای ا
دلتنی نماید و ماتم داد و گریه کند گویند که
رافضی است و اهل بدعت است چه معنی داشته
باشد که چیزی قبل ازین دو صد سال یا
سیصد سال گذشته باشد یاد او دید و گریه

ای ابراهیم چگونه شاید که از برای کوفندی
پس از چهار هزار سال توان کردیت و دست از پیر
زد و فراموش نتوان کرد و نشاید که از برای مرقه
العین رسول و جگر گوشه قبول بعد از دو صد
سال یا سیصد سال بگردید و ما تم دارید
حسینه سخن بدینجا رسانید دست بر سر زد و
از سر بکشید و نوحه و زاری آغاز کرد و دست
مینزد و میگفت امام حسین که برگردن رسول
سوار میشد و پایها خود را بر آنحضرت مینزد که زو
تر بر او و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
افتخار می نمود و میگفت نیکو سوارانید شما و نیکو
مرکب است مرکب شما و پدر شما بهتر است از شما
و خلق مبارک او بوسه گاه سید کائنات و سرور
موجودات بود به تیغ بید تیغ بریدند و آب
بر سینه مبارک وی دوانیدند و از جمله امامان

و پیشوایان شما اند و حسینه دست بر سر مینزد و
فریاد میکرد هارون و جمیع خلایق گریه و شون
بعیوق رسانیدند هارون بترسید که مباد
فته بالا گیرد و در ساعت خلعتهای فاخر از بر
حسینه فرمود که بیارند و بخت حسینه را
منقطع کرد و حسینه گفت ای خلیفه زمان مرا
مهلت ده که یک سوال دیگر بکنم و سخن را بد
ختم کنم هارون گفت سوال کن حسینه گفت
ای ابراهیم و ای شافعی و ای ابو یوسف و ای علما
دیگر که حاضرید بحق آن خدا که معبود همه
عالمیانست که راست بگوئید که هیچ جایافتد
که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال حیات هیچ
بر علی مقدم داشت باشد و بر او امیر گردانید
جمیع علما گفتند حسینه گفت پس چرا خدا
و رسول کسی بر او امیر نکردند چون رو دارند

که بعضی از جاهلان امت کسی را بزرگ و مهتر و امیر
کردانیدند ای ابراهیم در محلی که رسول صلی الله
علیه و آله سوخته برأت با بوبکر داد تا بمکه برو
بر کنار مکه بخواند حکم الهی شد که او نبرد علی بن ابی
طالب علیه السلام برود و بر کنار مکه بخواند حضرت
رسول صلی الله علیه و آله امیر المومنین علیه السلام
تنها فرستاده که سوخته برأت را از ابی بکر بگیرد
و او را باز گرداند بالشکری که با او بودند و ابی بکر
نتوانست که متوجه مدینه شود از امیر المومنین
التماس کرد که کس بفهرست بخدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و از من رخصت حج حاصل کن
که من مراجعت نکنم و در خدمت تو باشم و حضرت
امیر المومنین علیه السلام بنا بر امتثال حکم الهی
تنها برفت و آیه برأت بر کنار مکه بخواند که
فاذا انشأنا لشركه الا شرا الحرام فاقتلوا المشركين حيث

و جلد ثلثه و خذوهم واحضروهم و همچنین
شرطی چند که مقرر شده بود و بعضی از احکام
الهی را بایشان رسانید و هیچ کس از امت درین خلا
نکرد ای ابراهیم در کتب شما مسطور است یا نه ابراهیم
گفت بلی هیچ کس انکار این نتواند کرد و حسیه گفت
ای ابراهیم در محلی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در حالت نزع بود اسامه بن زید را سردار لشکر
کردانید و گفت لعن الله من تخلف عن جيش
الاسامة الا على بن ابي طالب و فضل بن عباس
و یغیر این سخن تکرار میکرد و ابوبکر و عمر ناشید
می انکاشتند از خوف آنکه اگر ایشان بروند و
رسول صلی الله علیه و آله را علی بن ابی طالب باقیم
خود گرداند بنا بر حکم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
اسامه متعاقب کس بطلب ایشان فرستاد و در
برایشان لغت میکرد تا آنکه متوجه عالم بقا
شد

وایشان پیغمبر را بر جای گذاشته بسقیفه بنی ساسان
 رفتند و منازع خلافت شدند تا آنکه اسامه
 بن زید رسید کس با ایشان فرستاد که شما نوکرو
 تابع منید شما را با خلافت چکار و با اتفاق جمیع امت
 بعد از پیغمبر خدای ایشان نوکرو تابع اسامه بودند
 اگر ایشان را لیاقت خلافت و وصایت بود با
 که اسامه در تحت راست ایشان میبودند و چون
 رسول خدای در وقت رحلت تا نفس آخر با جمیع امت
 برایشان لعنت کرد و این در جمیع کتب شما مذکور است
 و انکار این نتوانید کرد و چون سه کس نوکر اسامه
 بودند و با وی رفتند و مخالفت رسول خدای کردند
 و رسول خدا برایشان لعنت کرد و هر که از رسول خدا لعنت
 کرده باشد بلا شک بلعنت خدا گرفتار خواهد
 بود و بعد از این که متوجه خواهد شد ابراهیم
 علما از شرمندگی خلافتی که بر سرها بریز افکند میبودند

بعد از آن حنیفه گفت که الحمد لله و الحمد لله بدو
 خلیفه زمان این شکسته ضعیف ناتوان از فضایل
 و مناقب اهل بیت رسول الله کفر و زندگه و ظلم
 و مخالفت اعدای ایشان آنچه در خاطر داشته بودیم
 بی خوف و خشیستی ظاهر گردانیدیم و الزام اعدا دین
 بحجت و دلیل نمودیم و هیچ کس از محبان خاندان
 باین دولت موفق نشده بود که این کفر حقیر و
 خلیفه زمان را ملالت نشود بخدا که منقطع
 نشوم و مسلسل اقامت دلیل نمایم بر حقیقت مذهب
 اهل بیت و از فضایل ایشان چندان بگویم که
 مستمعان را قوت احصاء آن نباشد بحیثی بن حاله
 بر مکی رو بابر اهیم و علما کرد و گفت تقصیر نکردید
 و حقیقت مذهب خود ثابت گردید آنکه بحیثی و جمیع
 سلاطین و امرا و اعیان از موافق و مخالف که
 از ممالک عالم در آن مجلس حاضر بودند حنیفه

دعا گفتند و تحسین نمودند و افرین کردند و
در آن روز چهار صد عالم تغیر مذهب خود را
طریق اهل بیت اختیار کردند و هارون از آن
روز دیگر قصد سادات نکرد و متعرض شیعیان
اهل بیت نشد و بفرمود که حنیفه را و خواج
ویرا خلعت های فاخر داده و صد هزار دینار
طلا از در خلیفتی بطریق که شرط کرده بودند
بحنیفه و خواج و بدادند و نوازش فرمود
را طلبید آهسته با وی گفت که ازین شهر برو
بهر جا که میخواهی که مباد اتراضایع کنند حنیفه
و خواج پائی هارون یوسید از مجلس و شکفته
بیرون آمدند و خوشحال شدند و پسر عم هارون
که از محبان بود و جمیع انهای که محبت اهل بیت
علیه السلام داشتند حنیفه را بخششها و
نوازشها فرمودند ابرایم خالده شرمند و رسوا

و رسوا از کرسی زرین برخاسته با ابو یوسف
و شافعی و دیگر جمعی که رداء تقلید بر کردن
کرده و راه عداوت اهل بیت علیهم السلام
می پیورده اند از آن مجلس بیرون آمدند و خلافت
برایشان تسخیر میکردند و حنیفه با خواج خود
با جمیعت بسیار پنهان از شهر بغداد بیرون
آمد متوجه مدینه رسول صلی الله علیه و اله
شدند و خود را بخدمت امام رضا علیه السلام
و باقی اهل بیت رسانیدند الحمد لله علی ولی
اهل البیت الذین هم بکوس المدا و بدر
الدجی و علی البراءة من أعدائهم اللیام
المغلوبین فی الأولی و الآخری مامول از
الطاف جسمیه شیعیان و صدق و یقین محبان و موافقان
خاندان طیبین و ظاهریان که منحص کترین را که تنزیم
این رساله شریف است بفاتحه تسکیری نمایند و بیا



خیر یاد فرمایند و مقصود این فقیر حقیر از قید این دنیا
 نه اظهار فضیلت و شهرت و اعیانی است بلکه غرض از آنست
 فاتحه و دعا و استغفار است و مطبوع این غریق عمیق
 عیوب و این صریق مایه زنوب و این سیاه کار تباه
 رور کار و این کرفقار بادیه انداز دعا یاد فرمایند و
 عطیة عطف گوشه خاطر بگذارند احبابی از کربنی فی دین
 فَإِنْ دُعَاءُكُمْ أَمْضَى السَّلَامِ كِتَابُ الْعَبْدِ الْمَذْذَبِ

الذی لیس له نجات من السیات ولا

وسيلة السبیل النجات الا التوکل

بالائمة الهداه علیهم السلام اللهم

ارزقه الشفاعة النسیج

والائمة الاخیر

قد فرغ یوم

یوم الاخذ بنایح هفتم ماه شعبان اتمام یافت تمام شد و

م